



مظهر
 الحضان اليه المقدم
 دوله خانه
 اسم الزوجه
 الة
 منسوب
 حروف المعاني
 حرف تعجب

۲۷

[illegible]

داناينده
داناينه ماضي
داناينه مضارع
داناينده

كودہ می شدیم ^{بجای ان شاء} ^{ارینور و دی}
 كودہ می شدیم ^{كودہ می شدیم} ^{ارینور و دی}
 كودہ می شدیم ^{كودہ می شدیم} ^{ارینور و دی}
 كودہ می شدیم ^{كودہ می شدیم} ^{ارینور و دی}
 كودہ می شدیم ^{كودہ می شدیم} ^{ارینور و دی}

ثم حرمنا مثلته أو يفيد كل من نوعه الأضمار عن اللفظ منها نحو كونه است
 كونه أن يفتح ما قبله
 كونه في لفظه الخاطب كونه أي بفتح الخاطب
 كونه أم لفظه الموحده كونه أي لم يفتح الخاطب
 كونه أم لفظه الموحده كونه أي لم يفتح الخاطب
 كونه أم لفظه الموحده كونه أي لم يفتح الخاطب

اما لفظ فيجوز حذفها واذا اتي بها كاهن واذا انفصلت بكن الا ان يجب حذفها خطأ ولفظ
تخونيكيت ويدرس وتغير وقد يحذف تاؤه لفظا وقد يحذف صي بالهلية ويكتفى بكسر
الحاء الهلالية نحو اين يدركت وان يدرك بكسر الراء ولفظا انه كلمة تفيد الجمعية ومال الغزالي
قال لفظ استسكت في ما لا يخفى وكثيرا ما يحذف داله والظاهر انها صي لفظا استسكت

[illegible]

کودۀ بودۀ امّ المؤمنین کزده بودۀ ایم که باطن را رابطۀ مفرد او جمع و مستر
می گویند کزده بودۀ ایم می گویند کزده بودۀ ایم می گویند کزده بودۀ ایم می گویند
کودۀ بودۀ امّ المؤمنین کزده بودۀ ایم که باطن را رابطۀ مفرد او جمع و مستر
می گویند کزده بودۀ ایم می گویند کزده بودۀ ایم می گویند کزده بودۀ ایم می گویند

وَأَيْسَرُ كَرْدَنِ لُجُو إِلَى آخِرِهِ بَاطِلًا وَالضَّاهِرُ فِي الْجَزْءِ الْأَوَّلِ الَّذِي هُوَ مَاضٍ تَوَاسُتًا
فِيهَا هِيَ تَوَاسُتٌ كَرْدَنِ لِلْمَعْدِي تَوَاسُتٌ كَرْدَنِ إِلَى آخِرِهِ بَرِيَادَةً مَا يَنْقِدُ
الطَّيَّارِيَّةَ عَنِ الْمَالِ الْمَاضِيَةِ لِنَوَاسُتٍ عَلَى الْمَصْدَرِ بَاطِلًا وَالضَّاهِرُ فِي التَّزْيِيدِ وَفِيهَا
يَسْتَكْرِدُونَ لِنَوَاسُتٍ كَرْدَنِ إِلَى آخِرِهِ بَرِيَادَةً مَاضٍ تَوَاسُتٍ مَعْلُومَةٌ عَلَى الْمَصْدَرِ

بایست کردن نمود می بایستند کردن آه بنیاده مایهید الطایه مع ضایره و
 انکه کرک ایید هر (انکه کرک اول و دوم)
 انکه کرک ایید هر (انکه کرک اول و دوم)
 انکه کرک ایید هر (انکه کرک اول و دوم)

[illegible]

7

و منها بایست است کردن لغوی بایست است اند کردن بایست است مراد و منها
شایست کردن لغوی شایست کردن جمع شایست کردن بزیاده ماضی شایست
مع الضایر و منها شایست است کردن لغوی شایست اند کردن جمع شایست کردن لغوی
و منها بایست شایست کردن لغوی شایست کردن نازل از و بایست کردن

مع الضامير ومنها كقوله شده بود كقوله شده بود في جملة كقوله شده بود في آه
بزيادة اسم مفعول شدن وما ضمة بودن بعد مفعول الاصل بابيضال الضامير الى الثالث
ومنها كقوله شده بوده است كقوله شده بوده است بزيادة بالرباط الى عرفت
وهذا المقدار مما يتعلق بالماضي كاف للمبتدئ واذا اردت تقييد هذه القواعد الى غير هذا
المصدر من المصادر فافهم انما ضمة فاعول في المصدرين المذكورين في هذا الموضع

تلك هذه المعاني ولكن لا تغفل ان ما ذكرنا تحت كل منها من القيود هو ما يشمل كل طائفة فيه
وفقا لما عين ما يفيد مؤداه في الاصل ثم اعلم ان قد ظهر من المذكورات ان الاء المشابهة بالحقائيق
المكسورة ما قبله يفيد لفظ وقد بمعنى المصدرية اما وجهها كما في سكن الاخر نحو مردى اى
الرجولية او مع الحذف الفارسى كما في مترك الاخر نحو ترك اى للبيعية وللتكسيري نحو

[illegible]

من ساقط ينقلب الى الزاء نحو سارد ومن شئت جئت الى السين نحو شئت ومن
فروقت الى السين نحو فروقت ولكن انقلاب الى الكسر وكذا الابطضبط حال كل مصدر
في اشتقاق مضارع منه فانه اذا تكلم بالرفع فعليه ان يستحضر المصدر ويضبط
مضارع كل منهما في الافواه ويقيس غيره على ما في هذا الكتاب ثم يمارس ثم اعلم كما

ان المصارع في الوجه يحمل المال ولا يستقبل للمال بدخول اليد او سوي يخصص للاستقبال
وبدخول الام لمال كذكره في الفارس يحتملها لكن يدخل لانه يخصص للمال نحوى كند
وبدخول كلمة الباء تخصص للاستقبال نحو تكتبند وهذا الباء مضمومة اذا كان اول الضم
مضموما كما هنا وكذا اذا كان باء او ميما وان لم يكونا مضمومين نحو تبتدد ويبتدد يفتح
الثانية في التاء وتبتردد واما اذا كان مفتوحا او مكسورا نحو براند وشباندد واما اذا كان

شكيب زمانه
الادب يكبد زمانه
مجلس

۳
 المکرر کفر و فتنه
 ۴
 المکرر کفر و فتنه
 ۵
 المکرر کفر و فتنه

معارف الانباء

بفتح القاف المضاف من المصنف

5

مورد غائبه ایست و در نزدیکی
یا بلبل ز خانه و بالائی
معلوم

ابو القاسم محمد بن خالد
يا كوكب دمانه

11

کتابت کون

7

مشق

وَعَلَىٰ مَن يَخُنُّهُ فَإِنَّ ذِيقَ عَذَابِهِ لَشَدِيدٌ

محمد
مطلق

بأثر زيادة الكاف وكذا في كل ما يحذف من الحروف
وغيرهما **وَأَمَّا** في الأسماء كنه الأواخر فزيادة الكاف فقط
مخوِّسك دُخْشَك وغيرهما وقدمت
سبب الاختصار في الصغرى مرة فزعمت
١١٤٦
في الرابع الآخر

اگر اول چشم ناتار دن صذر ایلرسم اولاد د
که تیو غمره سے هر دم کاشنه مہیتاد د

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

مجلس تدریس استاد و الاطفال
و کتب

مجلس

عقبات

آب

مضرات

مرا

آید

مجلس تدریس استاد و الاطفال

الیه ضم فی الفارسه من حروف الکلمه سوا کانت اولها واضرا بخلاف العربی فان فیها لا يجوز الا
اذا کان منادی الا فی ضروره الشعر ولا يجوز فی الاخرى مثل فتاده من افتاده ویا نه بای
وکه وده من کسر وده وده و غیر ذلک مثل آمن آی کتوله در جائز از بلای تو آتش فتاده
است این آتش بلاجه بلا خوش فتاده است و کتوله خوش اندر می هست
شوی به خبر افتی بنهانی ز تو من بوسه زیم آن کفت بارا و کتوله السعدی جواز
قوی یکی به دانسته شد نه که را منفرت مانند نه مرا و قدر بزم الفضل کفاده من
افتادن و بگو من بگو و بگو من بگو و غیر ذلک کتوله جاره چه کوی یا بگو یا جاره
ما خود بگو یا بعد ازین ای به وفا غارت مکن در از کس و قدر بزم لطف
کز جواز کتوله عده زهر موبسته ز ناری و می کوی مسلم بگو سیدای مسلمانان
مسلمانی هین باشد **فصل** و بصرف الکلمه بالحق الحاق الکنه باخره کتوله و
دخترک و اینک و غیر ذلک کتوله السعدی مردک بیل دل جان بکریه لب دخترک
خون از و بکریه بپیر مردی لطیف در بغداد دخترک بکریه دوزی داد
الروحود روز را کوی بدشت این بپای کفت اینک مابروین و قدر بزم افرام
النور والاف والاف کنان بید معنی الوصفیه کتوله کنان و کنان یقال زبرد و
ناکست یعنی متصف بدرد کما قال مولانا جامی ز جگر آن بر لب آمد جان عثمان
الایلیت شوی این القال و قدر بزم با کلام لفظ آسا بمعنی الشبهه سنان آسا
و مهر آسا و سبب آسا و غیر ذلک یقال مرکان سنان آسا بمعنی مرکانه مثل سنانست
کتوله نگار ترک تا بجم طریق مرکان دارد ز مرکان سنان آسا ندانم قصد جانی
دارد **فصل** فی المضرات منها من ای انا و ما ای نحن و تو ای انت و شما
ای انتم و او ای هو و وی هم و این ای و هم و ایس هذه الضار ضار الفاعل
المنفصله لان اکثر احوالها وقوعها بمبتداء و اکثر المبتداء فی المعنی فاعل فستبت
بها و اذا اتصلت فی اولها مر او فی اخرها و اولها ای یسمی ضمیر المفعول المنفصل لاجاز
وقوع کلها مفعولا مثل مر او اصله من را حذف النون لکثرة استعماله بر فصار
حرا بانصالها کتوله المرودت عهد یاری امیر مرا بسم من المراد مر او آن دم
سر اندازم بزیرا و قس باقی علیه و اذا اتصلت یا و یقال مرورا بحذف النون
ومنها اند لجمع القائب و آی للعود الخاطب و آید لجمع الخاطب و آم للمتکلم و و آم
المتکلم مع غیره و هذه لانه اذا اتصلت بالفعل تسبی ضار الفاعل المنفصله و يجوز ان

و در بر روی زانم سر و عوی پر بکشد
بهر حال را با در میان این خط بکشد

ان یقین کما مر و آم و ایم اذا اتصلت بغيره يجوز ان یقین کل واحد منهما مضافا الیه مثل نام
و نایم ای نان من و نان ما کتوله عشق آمد بر سجد بیرون و دروغم در سر
سودا شد در دل خوم ای درون من و در دمن خون فان دل اصیف الیه غیر المتکلم
و صده و هو الیم فی خوم و صده خون فصل بین المضای و المضاف الیه و ذلک جائز فی
الشعر لانقطاعها و قد يجوز ان یقین مفعولا مقدر کتوله هنوزم چند خواصی سوخت
ای جریه بکشی بادوست را بملوی من دارد فان ام اذا اتصلت به هنوز
و هو غیر فعل و حذفت ضمیرها للاتصال و قد جعلت مفعولا خواصی ای خواصی
سوخت هنوز مرا و قد یکنی مبتداء کتوله اگر این جان برم زنت و کرم عاشقی
هوس نکند فان اذا اتصلت و جعلت مبتداء و عاشقی هوس نکند خبرها
وقس کم ایم علیها و منها اشی الغائب المود مثل کفتمش و ایثان لجمع مثل کفتمش
و ات للمخاطب مثل یزدت و اتان لجمع مثل بردت و اتان لجمع تفصیله ان شاء الله
فی الفعل و تسبی هذه الضار ضار المفعول المنفصله اذا اتصلت بالفعل کما عرفت و اذا
اتصلت بغيره یقین مضافا الیه مثل جانش ای جان او و کتوله نه بلیل بر کشتن
تسبیج خوانست که هر خوار ی تسبیجش زیباست ای بر کرا و بر تسبیج او
و جانشان ای جان ایشان و جانشان ای جان تو کتوله من بودم و دل تو
بر مان نیزه تو گوشت کی نشیند ای غم تو و جانشان ای جان شما و یجب حذف ضمیرها
عند اتصال شئ و لیس فی اخره الهاء الزائده سواء کان المضافا عل او مفعولا او مضافا
الیه کما عرفت من الامتداد للتخفيف لانه جعل الثقیل لثقله به و کذا لثقله است و ان
کان فی اخرها الهاء الزائده کاسم الفاعل و المفعول و غیرها يجوز ان یثبتها و حذفها مع استقامه
الهاء و قد یصل بعضها ببعض ای بعض ضار المفعول ببعض ضار الفاعل کتوله السعدی
درین گفتن جرات بروا شفت شنیدش که جان می داد و می گفت و لی اش
انصل باند ختوله شنیدش و زیاده التفصیل سبی غایب الفعل لکن الاشیات اکثر
کنده اند و کرده شده اند و غیر ذلک و مثال لذلک نحو کوردست و شنیدست کتوله السعدی
شنیدست که کاوی در علف زار بیالاید همه کاوان ده را ای شنیدست **فصل**
اعلم ان الاما علی قسمین احد هما اسم عین و هو الذی يقوم بنفسه کتوله و انت و غیر ذلک
و اسم معنی و هو الذی لا يقوم بنفسه کما استن و آمدن لانها لا یقومان الا باند و
اینده **م** المصدر علی قسمین احد هما ما کان فی اخره تاء و نون کسبت و الاخر ما

ضار المفعول

ش

مجلس تدریس استاد و الاطفال
امیر عین و غیره

صفحه ۱۰۰

در ویشنه رایکه نای پوردی ایچی
سفره سندن قوشه او ناییدی معج و خرد
صلاتی

مجلسه نواب بیل و صوت ز غن پرورد
مجلسه گفت کردن بغیر دل جامی

[illegible]

تاج الروس
مفتاح الادب
اشارة اسم الفاعل

ما قبلها والادال المفتوحه والهاء ال كنه في اخره نحو كنهه من كنه وخواصه من خواه
كذا في تاج الروس وهذا ليس بحيد لكثرة التفسيرات قال في مفتاح الادب هو مشتق
من المصدر الذي قبله والياء مثلاً بساط النون من اموزيد حتى يصير ماضياً مثل
اموزيد ثم يتخفيف يائه نوناً حتى يصير جافاً ثانياً للمقبل مثل اموزيد ثم بزيادة الهاء في
اخره حتى يصير اسم ان على مثل اموزنده ثم وفيما يصير تغييرات كثيرة وتكلمات
قيمه وصافه طويه لليل الى المطلوب ولو سلم فاسم الفاعل لميزر من ان لا يستقيم
الا من المصدر الذي قبله والياء حال وهو حي منه وغيره فلا يجمع جمع الاول الاولي
ان يقال انه مشتق من المضارع جعل اخره مفتوحاً وازياده النون قبله وكتابه
الهاء في اخره لبيان فتحه بل من جمعه بفتح اخره مثل كنهه من كنهه او كنهه في فعل التغييرات
وتنقص المسافه وجمع جميعه وجمع بزيادة الحاق النون كنهه كان وتقول بالحاق الفاعل
به كنهه اند وكنهه وكنهه ايد وكنهه ام وكنهه ايم ولا يلقى منها جمعه الا اند ايد وايم بعد
حذف حرفتها واعلم ان الام اذا ركب مع الامر بعد حذف الباء من اوله اناد معنى اسم الفاعل
مثل فريادرس وبهتان شكن اي فريادرسه وبهتان شكنه وغير ذلك كقولك ان
من اين آه جگر سوز از دل بستان شكن دادم جرا از ديكري نام جو در دار خوشين
دارم واذ الحاق في اخره الالف والنون يفيد معنى المصدرية بالمعنى مثل غزوه زمان و
شايش كنان وجمع بفتح اخره لاجتماع ال كين كقولك ماه هلال ابروي من غلظت ريشه
ككن غزوه زمان برون ميا اهنك جافه مكنه وكقولك شجر سعدى بستانه كيش
خداوند جافه شايش كنان دست بر سر نهاده بمعنى غزوه زنده كه وشايش
كنهه واذ لم يكن الجزاء ان امر يصير صفة مشبهة مثل كان ابرو واذ اذنت في اخره الفاء
بعد حذف الباء من اوله يصير معنى اسم الفاعل على كماله مولانا جامي قدس سره وانا بهر
بصيرت وبنينا بهر بصير كوي بهر زبان و توانا بهر توان **فصل اسم المفعول** هو
الذي دل على ذات من وقع عليه الفعل وهو مشتق من الماضى بجمع اخره مفتوحاً مع
زيادة الهاء في اخره لبيان الفتح كما مر قبل كونه وخواسته وغير ذلك في لافرق
بينه وبين الماضى المعيد بالوب لفظاً لكن يفرق معنى الكلام وسوق المقام وحكمه في
الحاق الضائير حكمه اذا اريد بها المصدر لفظاً في اخرها الحاق الكسرة مع الياء مثل
آموزنده كي واموضنه كي كقول السدي دوست مشا ريكه دوست رند
لاف يارى وبارد خواندى وكذا كمال ما كان في اخرها لبيان فتحه كما قال مولانا شيرازى
صايم دوست اول كسه يه كه وقت نهفته سكه
يار لقي قد داشتني لافن اوروب ايلر ريا

نحو جگر سوز از دل بستان شكن دادم
نحو ماه هلال ابروي من غلظت ريشه
نحو شجر سعدى بستانه كيش
نحو خداوند جافه شايش كنان
نحو دست بر سر نهاده
نحو غزوه زنده كه وشايش كنهه
نحو شايش كنان
نحو ماه هلال ابروي من غلظت ريشه
نحو شجر سعدى بستانه كيش
نحو خداوند جافه شايش كنان
نحو دست بر سر نهاده
نحو غزوه زنده كه وشايش كنهه
نحو شايش كنان

نحو جگر سوز از دل بستان شكن دادم
نحو ماه هلال ابروي من غلظت ريشه
نحو شجر سعدى بستانه كيش
نحو خداوند جافه شايش كنان
نحو دست بر سر نهاده
نحو غزوه زنده كه وشايش كنهه
نحو شايش كنان

نحو جگر سوز از دل بستان شكن دادم
نحو ماه هلال ابروي من غلظت ريشه
نحو شجر سعدى بستانه كيش
نحو خداوند جافه شايش كنان
نحو دست بر سر نهاده
نحو غزوه زنده كه وشايش كنهه
نحو شايش كنان

نحو جگر سوز از دل بستان شكن دادم
نحو ماه هلال ابروي من غلظت ريشه
نحو شجر سعدى بستانه كيش
نحو خداوند جافه شايش كنان
نحو دست بر سر نهاده
نحو غزوه زنده كه وشايش كنهه
نحو شايش كنان

نحو جگر سوز از دل بستان شكن دادم
نحو ماه هلال ابروي من غلظت ريشه
نحو شجر سعدى بستانه كيش
نحو خداوند جافه شايش كنان
نحو دست بر سر نهاده
نحو غزوه زنده كه وشايش كنهه
نحو شايش كنان

و بعضی گفته اند بر اوقات مفعول اول را مضافه کلوز
بیت برسد آنکه بر افتاد کاف بخشاید که کر زبای در آید کشش نگیرد دست
یعنی افتاد کاف بخشاید **ترجمه** او که در شمشیر اولی معا و ن یک حذر افسوس
اگر دوش سر به ایاقدن الن دو متر انک کسبه

خوبان بجز در عاشق را زبان دارد • فان الباء فی بجز زانده حیث بالنظم **اعلم** ان الباء
على ضربين أحدهما مفتوحة مخصوصة باسم العين وهو هذه الباء التي عرفت معاينها أنها
وتأثيرها مخصوصة على المصدر مشتقة من الأفعال تدخل لتكيد أو الغضاضة مفعولة
ان كان اوله مضموما مثل خواندن و نشن قول خواندن و نشن و غیره و مفعوله
ان كان مكسورا مثل رین و کرمین قول برین و کرمین و غیره و جازیه فی الیوم ان
اعنی الضم و الکسر ان كان مفتوحا مثل رقتن و رستن قول برقتن و برستن بضم الباء و
کسرهما و قس علیه مشتقاتها و منها یروى لا استعلاء مثل زید بر بابت و قدی
بعضها و منها خروف الاستعلاء و احدھا جز مثل مردمان آمدند جز و ثانیها مکرر
مثل قوم آمدند مکرر بر از رشت و ثانیها لیکن قولک خلاقی شتر که رفتند لیکن زید
نشسته بود و فیه لغتان احزابی احدھا کن و الاخری لکن و يجوز استعمال غیره و لا
لاستعلاء مبالغی رسی ایضا مثالها مثل ما و منها خروف الشرط وھی الروی و قد
و وار و لا بد لها من الشرط و الجزاء مثل الزید به بیشم ای بوی چیزی خواهم داد فان
زید به بیشم ای بشرط و بوی چیزی خواهم داد جزاوه و منها انزرون وھی بظرفیة
مثل زید انزرون خانه است و يجوز ان یحذف اولها الالف والنون و یقال درون وان
یحذف النون والواو اخرها و یقال انزرو و یحذف منها و یقال در و منها هر وی
التعلیل وھی بهر و برای و نیز مثل زید را زدم بهر انکه فاسقت و قس الباقین
علیه و یشترک کل احواله من الاولین باز و یقال از بهر و از برای و يجوز استعمال کل منها
مرکبا کان او مجردا للقسم کما یقال بهر خدا و برای خدا این کار مکن • و منها هر وی النفی
وھی نه و نایه و فی الاول جاز الوهمان الفتح و الکسر فان كانت مفتوحة منفصلة
کتبت بالهاء مثل نه و ان انصلبت لم تکتب بشیء من الهاء والياء و تدخل الالف و
الفعل کما تھتد من الفاعل بخلاف الآخرین فانها لا تدخلان الا علی الاسم مثل نابیرا
و به و فاکتوله به و فایا را جین به رحم و سکنی دل مباحثی • در دمنان تویم
از حال ماعقل مباحثی و منها خروف النداء وھی ای والالف والاولی تدخل علی اول
الکلمة کما تقول ای زید و الفایة متصلة باسم الکلمة کقولک علیا و معبودا و غیره و
کما قال مولانا جامی • سیمین دقنا سنگد لاله عذارا • خوش کن بکاهی دل غم
برده مارا • و منها ای وھی لتصدیق کقولک آری جواب من یقول ایازید را می
آه شناس و بی و بی مستغنی استعملت ایضا لتصدیق و منها ای لا استغنی عن قول

و بعضی گفته اند بر اوقات مفعول اول را مضافه کلوز
بیت برسد آنکه بر افتاد کاف بخشاید که کر زبای در آید کشش نگیرد دست
یعنی افتاد کاف بخشاید **ترجمه** او که در شمشیر اولی معا و ن یک حذر افسوس
اگر دوش سر به ایاقدن الن دو متر انک کسبه

مکرر زید را زدم بهر انکه فاسقت و قس الباقین
علیه و یشترک کل احواله من الاولین باز و یقال از بهر و از برای و يجوز استعمال کل منها
مرکبا کان او مجردا للقسم کما یقال بهر خدا و برای خدا این کار مکن • و منها هر وی النفی
وھی نه و نایه و فی الاول جاز الوهمان الفتح و الکسر فان كانت مفتوحة منفصلة
کتبت بالهاء مثل نه و ان انصلبت لم تکتب بشیء من الهاء والياء و تدخل الالف و
الفعل کما تھتد من الفاعل بخلاف الآخرین فانها لا تدخلان الا علی الاسم مثل نابیرا
و به و فاکتوله به و فایا را جین به رحم و سکنی دل مباحثی • در دمنان تویم
از حال ماعقل مباحثی و منها خروف النداء وھی ای والالف والاولی تدخل علی اول
الکلمة کما تقول ای زید و الفایة متصلة باسم الکلمة کقولک علیا و معبودا و غیره و
کما قال مولانا جامی • سیمین دقنا سنگد لاله عذارا • خوش کن بکاهی دل غم
برده مارا • و منها ای وھی لتصدیق کقولک آری جواب من یقول ایازید را می
آه شناس و بی و بی مستغنی استعملت ایضا لتصدیق و منها ای لا استغنی عن قول

و بعضی گفته اند بر اوقات مفعول اول را مضافه کلوز
بیت برسد آنکه بر افتاد کاف بخشاید که کر زبای در آید کشش نگیرد دست
یعنی افتاد کاف بخشاید **ترجمه** او که در شمشیر اولی معا و ن یک حذر افسوس
اگر دوش سر به ایاقدن الن دو متر انک کسبه

بیت برسد آنکه بر افتاد کاف بخشاید که کر زبای در آید کشش نگیرد دست
یعنی افتاد کاف بخشاید **ترجمه** او که در شمشیر اولی معا و ن یک حذر افسوس
اگر دوش سر به ایاقدن الن دو متر انک کسبه

و بعضی گفته اند بر اوقات مفعول اول را مضافه کلوز
بیت برسد آنکه بر افتاد کاف بخشاید که کر زبای در آید کشش نگیرد دست
یعنی افتاد کاف بخشاید **ترجمه** او که در شمشیر اولی معا و ن یک حذر افسوس
اگر دوش سر به ایاقدن الن دو متر انک کسبه

نیز بر روی بردی کلمه سر و خراش
اریده محل عقد سر رشته کار دل و جانم
صلوات

تقول ایازید در خانه کاف خا شرو • بود ای که خرا مان زدم باز ای • کوه از کاف دبست
ما بکشیانی و منها جولد شبیه کفوله • شعور جواب در خط عالم روان شدست
از بار س می رود بجز اسان سفینه • و منها کاشکی التیغ مثل کاشکی زیر قام بودی
و کاشکی جوانی بازاده کردی • و منها با وھی التیغ و التیغ و منها با وھی التیغ و التیغ
و قد یحذف الالف و التیغ کفوله • کفت با جنون کس در هوای شقی غرق • تب الالوی
جیل العفو غفار الذنوب • و منها تا وھی لانتها القایة کقولک کسب کردم تا کوفه یعنی
انتها سیر من کوفه است کفوله تا شود جسم فریدی لاغلا • و منها با وھی التیغ
تقول ایذه زیر دست یا عرو که مکررا کقول السدی • یا فایه بنود در عالم • یا مکرر
کس درین زمانه نکرد • و منها را وھی التیغ کما یقال این شاعر را راست ای شخص
وی است کقول السدی • خدایا مکن بر رکواری و حکم و قد یحذف الالف و التیغ کفوله
اکثر کفوله • ای الله برانداخته رسم و فارا • بیاره فراموش مکن جانب مارا
فان و فارا و مارا مفعولان لبر انداخته و فراموش مکن و رافها علامه للمفعول و
قد یحذف کفوله ای دل درین دیار نشان دو و اجوی • جز در دیار ما مطلب در دیار
ای نشان دو و ارا مجوی خدمت را العلم با و قد یحذف الالف و التیغ کفوله
تا ای فلک راست شد از صری • تا تو جو فرزند زادم در ایام را • فان زاد لازم
تعدی الی ما در ایام بواسطه و ما یحذف الالف و التیغ کفوله
حکمت محض است اگر لطف جهان افزین • خاص کند بندها مصلحت علم راه
یعنی از برای مصلحت عام • و منها حرفی التعلیل وھی تب کما یقال بسا مرد کرم را
در دو چار خوردم • یعنی مرد کرم و افلاکات شدم • و منها تب وھی التیغ کفوله
بسی مردمان آمدند یعنی مردمان بسیار کقول السدی • دیدم بیس آب ز چشم
خورد • چون بیشتر آمد شتر و بار سیرد • و منها الباء الافرادی کفوله
مردی آمد یعنی یک مرد کفوله • شبی خیال تو گفتم که بینم اندر خواب • ولی
فکر تو خواب آیدم خیالت این یعنی یک شب و قد مر باقی بجزها بالتفصیل
فی فصل الماخ و منها فا ووا وھا تذللان علی حرفی الدار کما یقال فا دانستن
یعنی دانستن و دان داشتن و فا ووا وھا تذللان علی حرفی الدار کما یقال فا دانستن
علیه تصرفا علم ان فا ووا لایدخلان الا علی المصدر والفعل لانها مختصان
بمعنی الحدوث • • لحظه علی التام • و علی روله

تقول ایازید در خانه کاف خا شرو • بود ای که خرا مان زدم باز ای • کوه از کاف دبست
ما بکشیانی و منها جولد شبیه کفوله • شعور جواب در خط عالم روان شدست
از بار س می رود بجز اسان سفینه • و منها کاشکی التیغ مثل کاشکی زیر قام بودی
و کاشکی جوانی بازاده کردی • و منها با وھی التیغ و التیغ و منها با وھی التیغ و التیغ
و قد یحذف الالف و التیغ کفوله • کفت با جنون کس در هوای شقی غرق • تب الالوی
جیل العفو غفار الذنوب • و منها تا وھی لانتها القایة کقولک کسب کردم تا کوفه یعنی
انتها سیر من کوفه است کفوله تا شود جسم فریدی لاغلا • و منها با وھی التیغ
تقول ایذه زیر دست یا عرو که مکررا کقول السدی • یا فایه بنود در عالم • یا مکرر
کس درین زمانه نکرد • و منها را وھی التیغ کما یقال این شاعر را راست ای شخص
وی است کقول السدی • خدایا مکن بر رکواری و حکم و قد یحذف الالف و التیغ کفوله
اکثر کفوله • ای الله برانداخته رسم و فارا • بیاره فراموش مکن جانب مارا
فان و فارا و مارا مفعولان لبر انداخته و فراموش مکن و رافها علامه للمفعول و
قد یحذف کفوله ای دل درین دیار نشان دو و اجوی • جز در دیار ما مطلب در دیار
ای نشان دو و ارا مجوی خدمت را العلم با و قد یحذف الالف و التیغ کفوله
تا ای فلک راست شد از صری • تا تو جو فرزند زادم در ایام را • فان زاد لازم
تعدی الی ما در ایام بواسطه و ما یحذف الالف و التیغ کفوله
حکمت محض است اگر لطف جهان افزین • خاص کند بندها مصلحت علم راه
یعنی از برای مصلحت عام • و منها حرفی التعلیل وھی تب کما یقال بسا مرد کرم را
در دو چار خوردم • یعنی مرد کرم و افلاکات شدم • و منها تب وھی التیغ کفوله
بسی مردمان آمدند یعنی مردمان بسیار کقول السدی • دیدم بیس آب ز چشم
خورد • چون بیشتر آمد شتر و بار سیرد • و منها الباء الافرادی کفوله
مردی آمد یعنی یک مرد کفوله • شبی خیال تو گفتم که بینم اندر خواب • ولی
فکر تو خواب آیدم خیالت این یعنی یک شب و قد مر باقی بجزها بالتفصیل
فی فصل الماخ و منها فا ووا وھا تذللان علی حرفی الدار کما یقال فا دانستن
یعنی دانستن و دان داشتن و فا ووا وھا تذللان علی حرفی الدار کما یقال فا دانستن
علیه تصرفا علم ان فا ووا لایدخلان الا علی المصدر والفعل لانها مختصان
بمعنی الحدوث • • لحظه علی التام • و علی روله

بیت برسد آنکه بر افتاد کاف بخشاید که کر زبای در آید کشش نگیرد دست
یعنی افتاد کاف بخشاید **ترجمه** او که در شمشیر اولی معا و ن یک حذر افسوس
اگر دوش سر به ایاقدن الن دو متر انک کسبه

بیت برسد آنکه بر افتاد کاف بخشاید که کر زبای در آید کشش نگیرد دست
یعنی افتاد کاف بخشاید **ترجمه** او که در شمشیر اولی معا و ن یک حذر افسوس
اگر دوش سر به ایاقدن الن دو متر انک کسبه

بیت برسد آنکه بر افتاد کاف بخشاید که کر زبای در آید کشش نگیرد دست
یعنی افتاد کاف بخشاید **ترجمه** او که در شمشیر اولی معا و ن یک حذر افسوس
اگر دوش سر به ایاقدن الن دو متر انک کسبه

بر عجب صفت اظهار اندک ای صاحب کار کانی کوز کور دمش از ازا و هم خال
 اوید خریب ایدم بکرم طقوز حرفی کیم قنقسن کو کلمه طوتک بیورم به مکرار
 همزه و تشدید او لورده دنی اولده بیلور بحر قیل کر انا مکرک له نیجه اوله حال

عرض حال از هم جو این کور دمش و قلش علب خلق صافی من کامله ذقن دایم کوزل
 د کا حواسه امت احمد صلاه عذرو هم جنت اثارین طلب می ایتر صفر سر لاطر
 یو صوفی و شن فارغ دل اول طالب التقریر قنق حرف نیت اشن سین بلم به جدل
 ض جی قی طایع ذی جی جی زین لای یس م یخ یخ
 ف ک جیمز وه د ط ب ی ل تشدید ر ص ا

بنام ابراهیم
 یولک اوستده صو جوش ایانغده دکر اولمش
 بنام علی
 دیرم بانه ای دلبر بکام اظهاری نام اید
 ددی جبر طبع بیلور قلبه ناطر ایلده
 بنام عمر
 ول اولان کراماتن صویدو ایتر استرسه
 یارم طاش اوزره بر کوزی قومشتر
 بنام یوسف
 حوکر بواسی ضرر سه تمام اول نه اوله بن کاکستر غلام
 ایکی صا ایکی صیم صیم ایکی لام ایکی صیم ایله اولور اسمی تمام
 بنام عثمان
 ولو کافت علی الیه سیمون خندقان اسم لولو کتون
 بنام احمد
 دلبرک نامه کوردم بر ایچنده ایکی کافی کم ایورده اشکاده حق ایدره آنه معاف

سید ابراهیم کانی کوز کور دمش از ازا و هم خال
 اوید خریب ایدم بکرم طقوز حرفی کیم قنقسن کو کلمه طوتک بیورم به مکرار
 همزه و تشدید او لورده دنی اولده بیلور بحر قیل کر انا مکرک له نیجه اوله حال
 عرض حال از هم جو این کور دمش و قلش علب خلق صافی من کامله ذقن دایم کوزل
 د کا حواسه امت احمد صلاه عذرو هم جنت اثارین طلب می ایتر صفر سر لاطر
 یو صوفی و شن فارغ دل اول طالب التقریر قنق حرف نیت اشن سین بلم به جدل
 ض جی قی طایع ذی جی جی زین لای یس م یخ یخ
 ف ک جیمز وه د ط ب ی ل تشدید ر ص ا
 بنام ابراهیم
 یولک اوستده صو جوش ایانغده دکر اولمش
 بنام علی
 دیرم بانه ای دلبر بکام اظهاری نام اید
 ددی جبر طبع بیلور قلبه ناطر ایلده
 بنام عمر
 ول اولان کراماتن صویدو ایتر استرسه
 یارم طاش اوزره بر کوزی قومشتر
 بنام یوسف
 حوکر بواسی ضرر سه تمام اول نه اوله بن کاکستر غلام
 ایکی صا ایکی صیم صیم ایکی لام ایکی صیم ایله اولور اسمی تمام
 بنام عثمان
 ولو کافت علی الیه سیمون خندقان اسم لولو کتون
 بنام احمد
 دلبرک نامه کوردم بر ایچنده ایکی کافی کم ایورده اشکاده حق ایدره آنه معاف

عمر توجده باطلو باشه • عبدالاحد او غلو باران اشنه • والده نه امت انتمو باشه • بهج عقلی
 اولان کخته دهرم • اونومش من پسرین دوشمش ضلاله • اقومق بلور دوسره امانه • خالغ
 پترمش کخته دهرم • خالغک بلن کخته دهرم • ارد بلیدر بونکرک برر • سوازم
 او غلو شیطانه برر • بولبولی او غلو اندرک بارر • به عقلی اولان کخته دهرم • صوفیلر
 ایدوب میدان چقدک • خالغ قیوب شیطانه طلبک • نیجه مؤمنه آشنه یقدک • به مؤمن
 اولان کخته دهرم • صوفیلر ایدرک باجی نه بله • حافیت دوشورک خلق ضلاله • بولبولی
 او غلو باطله بله • به عقلی اولان کخته دهرم • دوران حلال • دیو دعوا ایدرکین • حبیب کیم
 سوزین ندرکین • جناب پاریه بهرمان ایدرکین • قرآن بلن کخته دهرم • قرآن عظیم بلین
 کشته • باطلدر آنک بجلد اشنه • صوفیلر بونکرک منافق باشه • به مؤمن اولان کخته دهرم
 از غندر جلد بولر اشنه • کیچه کوندر دوران آنک دشنه • قرآن عظیم جلدک بکنه • قرآن اوقویان
 کخته دهرم • باید بولبله جامع یقار • جامعک حصیرک برره دهر • قیامت کوننده نه حاله
 قویه • حشره ایسانان کخته دهرم • شرع رسول انکار ایدرکین • علم باطنی جواب کوکین
 قیامت اولیچو شرع ندرکین • به شرع بلن کخته دهرم • امام اعظم خرامد و صو دیدر
 فقر با بون اصله اندر • علما و نویس عقلی کیم مدر • به علم اولان کخته دهرم • سترک
 منافق بونکرک بکنه • باطلدر جلد سوز لر اشنه • اهل سنتد اتمش فر اشنه • به حق بلن
 کخته دهرم • کخته دهر دیکه یقدک • ایمان الوب بابانه آنک • جقد اندوکن عهدراوندک
 به عهد بلن کخته دهر • ارد بلیک صوفی واردر • بولبولی او غلو کنگه فیردر • بوندره او بیک
 کوز لر کوردر • به کوزر اولان کخته دهرم • او کونجه طاش بر اوزره عصا • بیک پاش حاله
 قوصه • قرآیدر دورماز هر قنده وارمه • به عرفی اولان کخته دهرم • او کونجه کیدر بر آبر
 حار • اهل سنتد اتمش فرار • نه بتوانه طوتار نه کوشک بولار • بهج عقلی اولان کخته
 دهرم • هر قنده وارسن خضر سو بکرین • خیانتد آنوک بکنین ایدرکین • حضرت رسولیک کوزین ندرکین

بنام ابراهیم
 یولک اوستده صو جوش ایانغده دکر اولمش
 بنام علی
 دیرم بانه ای دلبر بکام اظهاری نام اید
 ددی جبر طبع بیلور قلبه ناطر ایلده
 بنام عمر
 ول اولان کراماتن صویدو ایتر استرسه
 یارم طاش اوزره بر کوزی قومشتر
 بنام یوسف
 حوکر بواسی ضرر سه تمام اول نه اوله بن کاکستر غلام
 ایکی صا ایکی صیم صیم ایکی لام ایکی صیم ایله اولور اسمی تمام
 بنام عثمان
 ولو کافت علی الیه سیمون خندقان اسم لولو کتون
 بنام احمد
 دلبرک نامه کوردم بر ایچنده ایکی کافی کم ایورده اشکاده حق ایدره آنه معاف

کند و بر بن کتبه دیرم . دایم حین اندوکن فرقه . بولبولی او غلو تکیده او نکر . اهل سنت
مذہب حق بوقر . عاقل بویله کتبه دیرم . تکبیر الکر بر خانه بکر . نقش آنک اهل
اولان بوزار . اهل حق انکر بکشی از . به حق بن کتبه دیرم . سوار او غلو ایک بر لک
اهل حق دیرم بونکر دیر لیک . ارجبیت کلید شد بر لیک . به حق بن کتبه دیرم
طاوار حسن ده بونکر بر . غلط کشی شیطان بر سر . کوفان ده ده انکر بار .
به حق اولان کتبه دیرم . حسن ده ده نکر اصل در طاوار . اصلاح اولدر اصل در طاوار
اسلام بن بلر کرامت صبر . اسلامک بن کتبه دیرم . نکر نکر کتبه چشمه هم مصلو .
اولسنه دوشمنش کتفت بلیک . دین بن بلر انجو حبیبیک . به حق اولان کتبه دیرم
تکبیر کبر بکشی . نو تو بن برج آفیندر آنک اش . شجعه نسو بکر کورده دوش .
به حق اولان کتبه دیرم . نکر او غلو به حق اهل تقور . کل باطل بویله کرامت صاکه . حرمت
ولدر دور آنک فتور . به حق اولان کتبه دیرم . بولبولی او غلو دوشمنش بر در .
قلامش اصل بوزن برده . ستر بن افش قلدر برده . عاقل بویله کتبه دیرم . خیر انیم
صانور نکر یایان . اکتفه فاسق در یکینر بنان . ارم ظالم کل بر سر الله اوتان . نکر بکر نور فانی
کتبه دیرم . عوام بونکر اولیا سزر . صافنوز بونکر نکر آیتن حذر . اکتفه دوز جز
ایدر کز . به عرض اولان کتبه دیرم . نکر دیو بایش بر تنبل خانه . کر عاید کر مستانه
فتک بکر مش بونکر دورانه . به حق اولان کتبه دیرم . مؤمن اولان فرانه او بر . منافق
اولان ضلار دالدر . قرانه او بانه مولار بولدر . به قران بن کتبه دیرم . قران عظیم بلین
نیلر . کورده دوش دایم سولر . علماء دینه بهتانه ایله . به حق اولان کتبه دیرم
بو غش علر بونکر بلرم . مذہب نقان باطلدر بولدر . شافی ایدر حرادر کوردم .
به مذہب اولان کتبه دیرم . جنت جهنم بلورم حقد . مؤمن اولان کتبه بوقدر .
جناب بار نکر عذاب حقد . عذاب بن کتبه دیرم . جنک ابو سنبل باغله . عبد الضعیف

کوز لور اغله . حمد ایدوب سانه مولار سولر . مولار بلین کتبه دیرم .
بولبولی عاقل کتبه دیرم . حرقت تاج صوفیلر دوز . مذہب بلر ایش او تاج دوز
مذہب بلین دال تاج کیرم . به حق ایش تاج حرقه . فسق و بولدر غریبه حرقه
بهاسه انکر انوز حرقه . دیرم کتبه دال تاج کیرم . کیرمش عبا هم بر دال تاج . باله
بونکر باطلدر یک قاج . درت مذہب صاحب کیرم دوز تاج . به حق اولان دال تاج کیرم
علر ظاهر بن بلین کشی . نقل ایدر دایم کورده دوش . قرانه او بکر به حق ایش . واعظ اولان
دال تاج کیرم . سنتم واجب او تاجین اصل . اولیا اولسونر حرقه به حق ایش . عباد ده آنک
بولدر مثله . توحید بلین دال تاج کیرم . سنتم درسن پلا سولر سن . او قیوب
یازمغی درسن نیلر سن . منصب استین بهت ایدر سن . حارف باله اولان دال تاج کیرم
بولبولی او غلو نکر کندو که باریت . شرح شریف حکمنر آرایت . به حق تاج حرقه ایله
دنیا کارایت . حشو اپتانه دال تاج کیرم . دورت مذہب صاحب کیرم دوز تاج .
هم بولبولی کیرم دوز آج . بوا و صلوب او زره صالدر صاج . انکر بلین دال تاج
کیرم . تاج ایله بکر بوک عثمان . به طلالنه بوقدر انکر کمان . اکور لور حلالدر دوزان
فقرا قولن بلیمک استر . صوفیلر نذر بلر لرهله . شرح کیرم بکر طریق آله .
اردنجه او کونجه بهر بهر ده بله . بولبولی او غلو بلیمک استر . تحت .
سن جانکنر بکر جانان آرضو قلسن . دوست الیه او جود جولان آرضو قلسن
بنلک نکر تکر ایدوب به عزیزه بنده اول . دافه سن قول اولدر سلطان آرضو قلسن
بلبل کبه بر سن دوست باغنه ناله قیل . کلشنه سن کرمده ریحان آرضو قلسن
عشق دارینه کندو که منصف بلین صلیله . داره سن قتلدر عرفان آرضو قلسن
فقر در بار عشته غواص اولوب ال بوز . عثمان سن کرمده مرجان آرضو قلسن

سقطات العوام
لابن کار پست
م

و من قیردان فانه معرب کاروان فص عليه الازهرى وقال الجوهرى في الصحاح القير دان الغافلة
قاربه معرب وفي حديث مجاهد بعد الشيطانة بقير دانة الى السوق انتهى كلامه وفي تفسير
القروان بالغافلة فنظر ابن كمال
الاستاذ في الوبيرة ارض ذات غاطفها اشجار وفي العربية اصلها بوسن حذف واو تخفيفا كما حذف
منه فهدوستان وقيل بوسن مركب من كلمتين اصلها بوسن ومعناها الراجحة والافرى ستاة ومعناها
الناحية والمفنة الترابية هي ناحية الراجحة وقد وقع فيه صاحب الفاموس حيث قال انه معرب
بوسن من رسالة توب الكلمة الابجدية لابن كمال

الذي

درويش اولان كشيد دلا اولان خان اولور آنك عالين بلين اكه كوله كن اولور
صحن كوله كن اكه ايو دكلدر سكا آدم نه يه كوله س باشه كله كن اولور
بركشيد عشق اول عشق باغچه كيه كيه كيه ديكين ديكين اولور
صافق الله ديكينه صانمه آني دو كنه در ديكينه صبر اتمين يولدن قلاخان اولور
بركشيد عشق اول عشق در يكسند دال اول در ياشن ديكين كوي بول خان اولور
درويش لامكان اولور دنيا تر كنه اور ر دنيا تر كنه اولان ديدار كور كن اولور
عاشق بونس سندن خي انجدمه درويش كور درويش كور ديكس قبول اول خان اولور

كدريم قليل او مردود اما بخانه فاختر صاحب الصحاح فيها كسر حيث يقول
 بخانه واحدة بخانه والعامة بفتحها وجوز صاحب القاموس الفتح حيث قال
 سميت او بالكسر سميت وبالفتح السري او عكسه او بالكسر السري سميت واما كلفة
 بفتح اللام فكاه يونس بن علي بن عمر العلاء وقال ثعلب كلهم كجرونة على صنفه وقال
 ابو عمرو الشيباني ليس في الكلام صلة بالتحريك الا في قولهم هؤلاء قوم خلقته للذين
 يحلقون الشعر ذكر الحذف في الصحاح وقال في القاموس قد يفتح لامها وتكسر واما التفت
 بسكون فاء فقد قال في الصحاح بفتح فاء والعامة تسكنها وقد جاءت في الشعر
 ساكنة لانه وقال في القاموس من كسر في تسكن فاذا في الشعر ونحوه في الكلام
 انه التفت بجزء السكينة فاشارة في ضرورة الشعر **واما القسم** فكا بزاء والتكفير بمعنى
 الاكفار اما الاكفار فقد ان ر صاحب الصحاح لا في الفتح بل في ذكره حيث يقول اذ في يوذ
 اذ في واذا في واذا في لانه السكون على الشيء في موضع البياض في قوله وجوز صاحب القاموس
 بفتح حيث قال بعد عدم مصدر مذكورة ولا تقل ابداء واما التكفير فلم يصح في الكفر
 بل في الكفارة ولما نسبته الى الكفر في الاكفار قال في الصحاح الكفر دعاه كافرنا
 لا تكفيرا احدنا اهل قبلتك اي لا تشبهه الى الكفر وتكفير اليه فيل ما يك باحث فينا
 والاسم الكفارة وقال في القاموس التكفير في معاصي كالا جلا في الثواب والكفر دعاه
 كافر الكفر شاع بين محققين السفال يدين اللفظين بل انكسر اذا قرأ هذا فنقول
 لا تخفى الا في باب في القسمين الاولين بل نقولهم واما تخفيم في القسم الثالث اذ لا اصل له
 ولا مستند بل يتقوون به اما اختراعا محض او تحريفا كما استشف عليه من الله تعالى
فاعلم انه من جملة ما يلحقون فيه فيما فاقه كقوله لفظ الاباء يزيدون فيه ما يقولون الا بيا
 فكأنهم يظنون من الافعال وقد نقلت في هذا ما يدعيهم الصواب ويدين بانه من بين
 الابواب فقلت اخبرني بل موخر لا يباي ايتطوع باظهار ام بالصواب واما من له
 عقل سليم في يابى ابا في هو آت **ومنها** لفظ الاباء يزيدون فيه اكثر الناس ما يقولون
 الاباء في زعمنا ثم لفظ الافعال وقد غيره الاعلان كفا في مثل كلفه في الثلاث

حلقه

ابناء
عطف

أذى
حس

تكفير
أفكار

الاباء عطف
اباء

والهفة

والهمزة اصلية قال في الصحاح ابو العبد بن بكسر الهمزة وهو صخر اى صوب
ومنها لفظ اى يوب بكونه خالد بن يزيد الانصارى طرزي رضي الله عنه واليوم
 يقولون ايتوب فلانا اسم له **ومنها** قولهم بالآخر على وزن فاعل وقول بعضهم
 بالآخر فيع طاء وبآخر على وزن كنه فغير طاء تحريف لفظ الاخرة وادخال اللام
 عليه والصحيح حذف اللام لانها في موضع كمال يقال جاء في فلان اخرة وباخرة و
 عزة باخره في جزا وحق كمال انه يكون كقوله **ومنها** ام غيلانة يلحقون فيه ويقولون
 غيلانة فانه زعموا انه صح بكثرة الاستعمال وصار كانه من الالفاظ اللاحقة فكذا قد عرفت
 انه كثرة استعمال اللفظ لا تحريف اللفظية وانه سلم فلا اقل في معرفة الاصل وعرف
 التحريف وانه ادعوا انه سبب استعمال تحفة على النساء اذ لم يقولوا في مقياس
 ام القياس مع انها خف وافتح وبالجملة لا تفرز اهل العلم بهذا وام غيلانة شجرة حمراء
 التي تكثر في بلاد كجواز **ومنها** لفظ الاناث هو كتاب الاطفي ذكره في القاموس وبعض
 بعض منقوش وهو وهم مرج **ومنها** لفظ الاناثية من اختراع محض لا اصل لها **ومنها**
 لفظ الاوان هو كرمانيه وبعض الناس يمدحونه فقلت في هذا انكر طرنا ابن الزمان
 ودهم الناس لفظ الاوان ولو حاولت الاوان اذن ضاقت على بعض الاوان
ومنها لفظ الاوان هو الاوان بكسر الهمزة وادخال الهمزة كذا في الصحاح و
 القاموس الناس يمدحونه ويطعن اذ هو لفظ عربي كالدريوان ولكن يجوز الفتح
 في الدريوان ككاه في القاموس وتكثير الاوان او اوان كدريوان ودريوان لانه
 اصل اوان ابدلت في اخرى الواوين يا كذا كذا في الصحاح ويمكن الاعتذار
 بان اهل بلادنا نقلوا هذه الكلمة من ابناء اليه وهو مفتوح الهمزة في لسانهم **ومنها**
 في فصل الباء البرية بشد بدار السحواء ونحو البر والتخفيف الناس راء با غلط وهي
 بالتخفيف فضيلة من اهل الله خلق اي خلقهم ونحو البرايا والبريات والهمزة بالية
ومنها البراق هو من اخبر بالبر والبصاق بالتخفيف والشدة بده خطاء ومفتوح **ومنها**
 البرقة هي بالفتح بمعنى كمال والاسم في البشرى البشارة بكسر الباء ومنها لا غير والناس

ابو العبد

اباء
اناء

اناث

اوان

بوق

بشارة

ال

يقولون الباء في الاسم البشري وما نزلهم وظننا **وهنا** البقم هو بالشد يد نفس عليه في القاموس
والخفيف خطأ ولا ينقص عجيبة في هؤلاء القوم يشدونه تخفف ويخففونهم منشد وكانهم
جعلوا معكوبين **وهنا** البكرة هي في مخارج العوام وليست في كلام العرب والعجم
البكر **وهنا** البكر على وزن شتور وسور وبالحذف كسطر جوهر معروف كذلك
القاموس فكسر الباء مع ضم اللام على ما هو مشهور خطأ **وهنا** لفظ الابن يقطع ما قبل
الابن الواقع بين العليين عليه وكسره بانه متبدل بها وبكسوة آخره فيقولون
احمد بن عمود مثلا وقد شاع بين البنين حتى كاد لا يخفى عنه خواص ايضا لا اعتبار
الاسم والوجه والوصف اذ لولاه لما سقطت الهمزة وانما ذكرت الابن في هذا الفصل
لان اصل بنوا وبني **وهنا** المبتدئ الصريح في ان يقال الامر متبع على كذا مبنيا للفعول
بمعنى المبتدئ لانه ارباب اللفظ منطبقون على معنى الدار وابتناءا بمعنى والثاني كطوة
فيه ويقولون الامر متبع على كذا رعا منهم انه لازم **وهنا** بنيا مبنيا كاسرافيل في
يوسفهم ولا يقال ابن يامين كذا في القاموس وقد شاع بين الناس ابن يامين
ظننا منهم انه لفظ عربي وليس كذلك بل هو اعجمي واما ابن يامين الذين ذكره طرفة
بن العيص في تعلقة حيث يقول عذولته اوسفين بن يامين وهو رجل من اهل حمير او
تاجر بالبحرين وليس من اخوانه ومع ابن يامين ابن رجل من يامين ويامين وكلاهما
مشهور فكيف يصح ان يقال لابن يعقوب يوم ابن يامين **وهنا** في فصل النساء السوءاء
هذه اللفظة تشبه تؤم على وزن فعل يانثت امرأة اذا وضعت اثنين في
بطن واحد فمن تؤم وتؤم وتؤم في القاموس تؤم معجزة كذا في مولود مع غيره في بطن
ذكر او انثى ويقال تؤم لتذكر وتؤم للاثى فاذا جمعا فاما تؤمات وغلط الناس
انهم يستقلون بمعنى تؤم فقلان تؤمات بالاضافة ظنا منهم انها كلمة واحدة
مثل زعفران والصحيح ان تؤم فقلان وانما ذكرت في اول الفصل مع انثى ثانيا في اوله الاول
زائدة والثاني والهمزة في الحقيقة وهكذا ذكره اصحاب اللغة **وهنا** الترجمة بفتح الجيم

بكرة
غلط
يكون

ابن

بنيا مبن

تؤم
تؤمات

على

على وزن فعله من ترجم يقال ترجمه وترجم عنه اي فسر وما شاع بين الناس من ترجم
خطأ وقد سمعت هذه اللفظة من بعض الاماثل فشددت التكرير عليه ففكر طويلا ثم اوتى
رايه الا انها بوزن التفعيل كالهمزة فاستحييت فردت اني لم اسئل عنها **وهنا**
الترجمة يقولون بفتح التاء ولم يحسم ولم يقل به احد من اصحاب اللغة فانه القاموس
كمنقول وزعموا في وزعموا فانه مفسر للسان **وهنا** المتروك يستعملونه اسقلا
شايما كان التارك فيقولون فلان متروك اذا ترك العلم وغيره ولا يجوز ان يكون هذا
مفعولا بمعنى الفاعل كقولهم انه كان وعده ما تيا وكقولهم حجابا مستورا لانه لا يترك
فيه التماس بل هو مقصور على السماع على انه قال صاحب الكشاف في قوله
ما تيا قيل في ما تيا فقول بمعنى فاعل والتوجه انه الوعد هو لانه وهم بانونها وكل
في قوله حجابا مستورا اقولا منها انه حجاب لا يرى فهو مستور ومنها انه يجوز ان يترك
به حجابا في دون حجاب فهو مستور ومنها بغيره ويحسن انه يجوز للمتركون وجوه
كأنه بعيدا وهو انهم نسبوا التارك الى العلم تأديا ثم شاع هذا الاسقلا حتى قيل من ترك
صنعة ايضا متروك واما المشغول فهو مجع لانواع لانه يعكف على الشيء يشغل به
عن غيره فيصح ان يقال فلان مشغول اي معروف به شغيفه قال الصحاح يقال شغل
عنك بكذا على ما لم يسم فاعله **وهنا** في فصل النساء الشغل كعب ضد لطفه وينقل البعض
في هذا المعنى بكونه القاف وهو خطأ لانه اسم للشغل قال في الصحاح الشغل واحد
الا يقال لكل واقبال **وهنا** الشيب يزيد في هذه اللفظة هاء ويقولون شيبته
وهو خطأ لانها وردت مجردة عن التاء بلا اضاف بنينهم قال في القاموس الشيب مرفوعة
فارت زوجا او دخل بها والرجل دخل بها ولا يقال وله الشيبين بمعنى انه لا يطلع
على الرجل الانقبيا وفي ترجمه هذه الكلمة اختلافات ينصرون فوايد فلان بذكرها
فاعلم انه قال العلامة في مفصل البصرين في كوايض وطامس وطامس مذرج
فمنه فليعلم انه على النسب كلاهما وانما كانه قال ذات جص وذات طمس وعند

مطلوب
الترجمة وطحا

متنا
تاركا

شيب
حاشي

سبعون سنة ما ولد بالسانة او شئ حايض يقولون غلام كما ربيعة او سبعة ايام والنفس وانما
يكون ذلك في الصفة الثابتة واما كونه فلا بد له ان علامة الثابتة تقول حائضه وطلقة
الانثى او عند القول قد اوجع في الكثرة الفرق بين الصفة الثابتة وكما ذكرنا في تفسير قوله تعالى
يومئذ يهل كل امرضه عا رخصت بان امرضه هو التي من شأنها الارضاع وان لم يكن مبان
الارضاع في حال وضعها به ومرضه هو التي في حال الارضاع ملته تدبرها الصبي وذكرنا
سبب اختيار مرضه على امرضه لانه المرأة تقطع شاة الرزلة وهي ادخل في بانهم قال في
مفضل فذهب الكوفيون به وان حذف الناء نحو حايض للاستثناء عنه وهذا يجب
اثبات الناء على الالتباس كطاهر وعاشق واتم وشيب وعاشق وغيره على الكون
والاناث وهذا الاعتراض منين لكن الاعتراض بانثاء الناء في الاوصاف كحصة
بالاناث من امرأة مصيبة وكلية بحجة علم ما ذكره في الصحاح ليس سبب لانه ما ذكره
بحوز لا موجب لانهم يقولون الانثاء في صورة الاستثناء جرى على الهم
كحامل في امرأة فانه في الصحاح يقال امرق حامل وحامله اذا كانت حبله فرع فان حامل
قال بهذا نفت لا يكون الاناث ومن قال حامل بنا على حالت في حامل وانشد
نخصت السنونو بيوم اى وكل حامل تمام فاذا حملت امرأة شيئا على ظهرها في حامل
لانه الرأء انما تنحى للفرق فلا يكون للمزكرا حاجة في علامة الثابتة فانه اني بانها
يو على الاصل هذا قول اهل الكوفة ائتم واما ان ثبت الكلام في هذا المقام **وسما في**
فصل كجم جمادى الاولى والاخرى من فعل الجارى بالال مرمره والموام يستعملون بالجمع
مكسورة وبضمها بالاول فيكون في ثلث غرائب قلب مرمره بضمه والفتح كسر و
الثابت تذكيرا وكذا جمادى الاخرى يقولون جمادى الاخرى بالاء والصحاح الاخرى بانثاء
والاخرى بهما معروفا في اسماء الشهور فانه حال اللام في وصفها صحيح وكذا ربيع الاول
وبيع الاخرى الشهور واما ربيع الازمنة فالربيع الاول باللام **وسما في فصل** حاء
حباب يستعمل الاكثر في النعافات التي تطلو على وجه الماء بضم الماء وهو خط اذ هو
بضم حاء محبة فانصيح فتح الماء قال في القاموس حباب مما يسحاب فحافة تطفو

卷六

كانها القوادير **وشيا** محبة بفتح ميم مصدر بمعنى لطف فضم كيم كما يفعل البعض خطأ
وشيا كعب النجار هو باطار كحلته والشرابين العوام بالجمع بكثرة ما يرونه
الاجبار قال في الصحاح كعب نجار مشوب الالطير الذي يكتب بالخط لانه صاحب
وقال صاحب القاموس كعب نجار فلهذا الاجبار فيها كلام ايضا وما وصفه النقات
الابالية ولا يسع كعب الاجبار الا الروايات **وشيا** مستحكم هو بكسر الكاف بمعنى
تحكم يقال احكم فاستحكم اي صار حكما لكن الشفريين الناسخ فتح كاذب وهو خطاه
اذ هو لازم **وشيا** عاثت هو من عثت بكسر عاء بمعنى كلف في العيين وقد حث
كلم ومشهور بين الناس كثف وهو من **وشيا** لفظ مجيد بالحاء كحلته من اسم الاكسر
والناس يقولونه بالجمع لعدم زوال الكثرة عنهم بحصيل طرف في العلم بل ربما سمعوا
كحي فلا يتنبهون لانه ترك الحاء لوف صعب اولزيم اياه بالجمع في لطيفة **وشيا**
مجاوزه هو بالتحريك جنس حي واصله صيا ذكره في القاموس فالكاء اليانية كلف
العامه من **وشيا** في فصل الحاء لفظ محلي كلف محجيرة مدهوش في اللباء وقد قلنا باب
طرب فالجمل بزيادة اليا مما يوجب تجمل وكذا الجملة علم ما يستعمل البعض **وشيا** كثر
هو ايضا علم وزنه كلف وقد حشنت الشيء فلحشنت بالياء انما هو من حشونة الطبع **وشيا**
خيزران هو خليج الحاء وسكونه الباء كسر الزاي شجر هندي وهو عروق معدودة
في الارض وهو عروق القنا مخرب بعض الناس اياه وقولهم فيه حوزران وهزاران
غير في عامي **وشيا** في فصل الدال لفظ الداب هو بسكونه الزاي العادة والشان
وقد عرك فاستعمال الناس اياه بمعنى الادب خطأ محض **وشيا** الدعوى هي
كهماري جمع الدعوى وكسر الواو كما يفعل البعض خطأ **وشيا** الويانة هو معروف
فلم يعض العوام فيها بتقديم النون على الباء وقولهم دنابة عن طريق كناية وعلم اللفظ
جنابة **وشيا** الادعية والادوية علم وزنه افعلة من جوع الفلة ولا تلتف لا تشبه
العوام **وشيا** في فصل الالاذعان الغلط فيه من حيث انهم يقولونه بمعنى
الادراك فيقولونه اذ عنت بمعنى فرمت والهي اذ عنت له ومعناه مخضوع و

مختبر

والقول والاعتقاد واذا عاين الشيء النفس قولها اياه وانقياد حاله وخرادك بمعنى
حس الادراك يتقاربه صفة ويقبل حق القول وفيما وقع الناس في الغلط **ومن** لفظ
الاذنب وقع في بعض محتمات الفرق الزاخر عن الاذنب زعموا انها على وزن افعال
جمع ذنب بمعنى الاثم وهو محجب والاذنب جمع ذنب بمعنى النوبة لا جمع ذنب يكون
النوبة فانه جمع ذنوب قال في القاموس الذنب الاثم وجمع الذنوب وجمع النوبات
وبالنوبات واحد الاذنب وقد ذكر في الفرق انه فعلا يكون العاين لا يجمع في غير النوبة
على افعال الاذا افعال معدودة كشكل والشكل وسبح واسماع وسبح واسماع و
فرغ وافرغ وقد قالوا في فرغ انه تحول على غير فاعل العاركة بكسر الخاء مصدر فرغ ذنب
وهو الملايم للزجر اذا ممنوع عنه كسب الذنب لا الذنب نفسه الا يرى انه معنى
الذي والذنب الذي عن الاثبات بها وعن القرب منها فعلم انه العاركة بالكسر اصابة بحر
وطبقه **محل** في **فصل** الزاخر مرابط قول الناس فلان مرابط على البناء للفاعل
خطا والصحيح مرابط بكذا على البناء للمفعول لانه ارتبط متحركا بظا انفتحت عليه
اللفظة **ومن** امرشية هي بالتحقيق مصدر ركعة قال في الصحاح رشت ميمت في باب رمي
ومرشة ايضا اذ اكبته وعددت حاسه وكذا انفتحت فيه شعرا انتهى فتشديدا على ما
معنى وهذا المصدر ايضا فارة لا فاعلا فيقال مرشيت فلان الشاوع واخرى لا مفعولا
فيقال مرشيت فلان معروف واما القصيدة فهي مخفية مرشيت **ومن** الرافضة هي بالتحقيق
مصدر ركط اعية يقال فلان رافضة في العيش ورافضة منه اي في السوء وضبط وليس
وان لم يخفى فيها تشديدا **ومن** الرق هو بكسر الراء مصدر بمعنى العبودية فيقول
رقية فلان فاحض **ومن** فصل الزاخر الزعيم هو بمعنى الكفيل قال ساجان وفي كتابه وامن
جاء به على غير وانا به زعيم اي كفيل وفي طريق الزعيم غارم وبمعنى السيد والرئيس كما
ذكر في كتب اللغة فاستقال الناس اياه بمعنى الزعيم في الزعم الذي هو كسبان بمعنى على
الزعم العاص **ومن** الزعامة هي بمعنى الزاد بمعنى الكفالة والسيادة فكسر بعض الناس
زاد غلط **ومن** امرزيد هو لفظ اخترعه الناس واستعملوا افلا من زيد للبلغم بمعنى الزايد

مرابط
مرشيت
رافضة

في البلغم

في البلغم ولا اصل له كلام العرب اصلا لانهم استعملوا الافعال في زاده ولا حاجة به
ولا زاده مشترك بين اللزائم ومتعدي يقال زاد الشيء وزاده غيره **ومن** في فصل
السبق لفظ سبق هو مصدر سبق في باب ضرب والناس يزدبون فيه ان يقولوا
السبق زاعمين مصدر سبق في موضعهم فمن يمكن ان يقال يجوز ان يكونوا في المرة كالغربة
مثلا يكون سبقا واحدا لكن في تتبع السجلات انهم يعرف انهم لا يقصدون بها مرة و
لا يخطرون بالهم معنى مرة اصلا بل يستعملونها بمعنى مصدر فقط يقولون هو من قبل سبقه
اللسان ولا معنى لاعتبار مرتبة هناك **ومن** في السابق السابقة والاشهر الكاذبة والاعمال
العالية مما تكرر اولي في ذكره وسببه عدم الانتفات لما يخرج من افواههم كانهم
غير مؤاخذين به والاكيف يخفى على العاقل امثاله وبعضهم يستعمل السابقة بلا
موصوف وهو قريب الى الصواب اذ يمكن جعلها موصوف مؤنث كالحقوق مثلا و
يمكن ايضا جعل السابقة للفعل لانهم جعلوا في عدد الاسماء لكن العرب ما استعملوا بالسابقة
ولا نقلها من الوصفية الى الاسمية **ومن** السحور بالفتح اسم لا يستعمل كالصباح و
المعقوف اسماء لا يشرب بالصباح والفتح فظم السين كما يفعل البعض **فصل** في
التسكير يزدرب بعض الفا فيصير اشرا في البلغم وهو لفظ عرب معناه معروف **ومن**
السلس على وزنه كلف نقول في سلس سلسل ورجل سلسل رلتن متقاد وظلاله
البول اذ كان لا يسكه فالتسليس زيادة الباء عليها هو تشبيه بول غير سلسل هو طعن
كالتجليل وتخشين كما بين من قبل وكذلك قولهم فلان سلسل البول فيفتح اللام وقد عرفت
انه بكسر اللام **ومن** التسلي هو مصدر من تسلى على وزنه تفعل وكسر اللام للباء و
قولهم تسلى فيفتح اللام والتجلى في التجلي بكسر اللام في بعض **فصل** في لفظ سببه هو بكسر اللام
تصغير مسلمة واسم الكذاب مشهور فن يقولون فيفتح اللام ويدعى الصبي الكذب
منه **ومن** السهل ضد الجبل والارض مسهلة وقد شاع بين الناس ساجل يقولون
للموضع اذ غلبت سواه كانه قريبا من البحر وهو ساجل وهو خطأ اذ الساجل هو
البحر والارض القريبة من البحر معدودة في الساجل ايضا ومعنى مسهل لانه مما سهل

سبق

سلسل

التسلي

مسيل

من مخرجته وقرن فهو مقبول اذ معناه ذو ساحل من الماء اذا ارتفع كدغم جرفا
 ما عليه ذكره في القاموس **منها** في فصل النسخ الشبهة هي لفظة مستقلة بين النسخ
 لكن لا تكتب لها والصحيح الشبهة فتقول بينهما شبهة وكلمة مثابة علم غير قياس اذا
 استعمل الفعل فتقول الشبهة شبهة ولا يستعمل الشك في في الشبهة كما لا يستعمل مصدر في شبهة
ومنها فغيب الاشراف يمكن فيه البعض كجذف الالف **ومنها** الشكل يكون
 فيه البعض بزيادة الالف فيقولون في شكل واظن انه هذا الالف سرور في الاشراف
 ولو اتمهم نقلوا هذا الالف الى موضع فاستراحوه من الجنيين واراوا **ومنها** في فصل
 الحرف بكسر الراء وفتح النون لا يماثل في لانه ماضية حرف في باب حرب **ومنها** الصلابة
 بتشد يد الاء اخرها اصحابنا فاستعملوا لكن في الالفاظ من حركه كالحرفية المذكورة
 ومصدر هو الصلاح والصلوح **ومنها** في فصل الظلم مظلمة بكسر اللام على وزن
 محذرة مصدر ظلم فان في الصحاح ظلم بظلمة بكسر اللام انتبه والناس يتخوون
 لاخر فيقولون شلا حرب البسبم مظلمة بفتح اللام اي ظلم وهو خطأ اذ بفتح اللام ما غلبه
 في الظلام وهو اسم ما اخذ منك كالظلام علم انه صاحب ظلم بفتح اللام كالكسرة وما يجب
 ان يتنبه عليه انه مصدر كحقيق لظلم هو الظلم بفتح الظاء ذكره في القاموس وبفتح منه
 انه الظلم بالضم فهو الاصل السمين وانه شاع استعماله موضع مصدر **ومنها** الظلام
 هو كسحا اول الليل او زباب النور فم الظلم علم ما يجمع في البعض في ظلمة الليل **ومنها**
 في فصل العين يجب شاع بين الناس بكسر وهو خطأ قاله الصحاح ان يفتنه
 وبرا به علم ما لم يسم فاعلم فهو يجب بفتح اللام والاسم يجب **ومنها** معدن هو بكسر الراء
 منبت حواير من ذهب وكوه من معدن بالبلد معدن بالكسرة اقام ومنه جنات عدة
 اي جنات اقامة قاله في الصحاح ومنه سمي معدن لانه الناس يسمونه فيه الصيف
 والشتا قالهم مركز كل شئ معدنه اقول الاقرب انهم نسبة الاقامة الى القرارة
 الجواهر لا الناس فقالوا معدن الذهب اي مركزه وموضع كاسبع انعام
 انه مركز كل شئ معدنه وهو متبادر من اضافة معدنه الى الذهب والفضة حيث

لا يجوز ان يفتح الاء الشدة
 والآن مصدرية تليق بالفتح الصلاح
 على ما قالوا في كلمة الظلمية والوجهية في الكتاب

يقولون

حيث يقولون معدن الذهب والفضة ويقر منهما قلت قول صاحبنا بعد ما قال لا فانه
 اهل فيه ولا يشان آياه فيه **ومنها** المعقل هو مشكل لفظا ومعنى في عضل الامر ان الشدة
 واستقل فتح الضاد علم ما يجمع في الناس فتح باب الحرف **ومنها** الاعطاف به الجمع عطف
 العين بمعنى جاب الشئ وجانبه العطفاء والسائر يحسونها جمع العطف فتح العين بمعنى الشدة
 فيقولون لا يبدع العطف مولانا واعطافه يفعل كذا **ومنها** لفظ معاف في علم وزنه كسب
 هذا اللفظ شاع بينهم لكن يستعملونه بمعنى مخفول ولا ادري اين اللفظ اضر عوام اداوا
 بناء الافعال في عني فوقوا فيها وقوا **ومنها** قولهم علانيا هذا اللفظ شاع بينهم
 المع علانية **ومنها** المع بفتح الميم مصدر في علم في باب صدى وقد شاع بين العرب بالياء
 بفتح العين هو بكسر العين في عابن الشئ عيانا ان راه بعينه والناس يستعملونه
 بفتح العين مصدر عانة مما والدع اى سال **ومنها** لفظ العيش هو بفتح العين
 كحياة وكسر العين علم ما شاع خطأ لانه اذا كسر العين يلزم الشاء كعشة راضية
ومنها في فصل الفخذ هو بفتح الف ذال مجمع علم وزنه كسا مابه غاء بحر وفواه هكذا
 فسه في القاموس وقالة الصحاح الفخذ ما يتخذ به من شراب وطعام وقد شاع بين
 الناس بالذال كالحمل السام لا يؤكل فقط فعبه خطأ وانظروا بطلونه في الفخذ بالفتح و
 محمد عند العشاء بفتح طعام الفذ وكما في العشاء بالفتح ومتا بفتحنا طعام العشاء **ومنها**
 التقوط وهو وادى ومعنى معروف فالتميط بالياء اشنع منه وانظروا بطلونه في الفخذ
 علم ما يورأ بهم في جعل الزمق بعد الف الفاعل ياء وقد مر **ومنها** الغيبة من بكسر الغين
 اسم من الاغتياب وهو ان يتكلم خلفك في مستور كلام صادقا ولو سمع ليوذنه كانه كذا بكسر
 برهانا وفتح بفتح علم ما شاع بينهم فتح باب الجمل اذ هو بفتح الغين مصدر بمعنى الغيبة و
ومنها في فصل الفزاعة بفتح الف فتح باب الجمل اذ هو بفتح الغين مصدر بمعنى الغيبة و
 فرغ منه كنع ونفوسه فوفا وفراغوا ذكره في الصحاح في هذين المصدرين ولم يسم الفزاعة الا في
 الحجاب **ومنها** الفعل هو بفتح مصدر فعل وقراء بعضهم واوجبت الهم فعل كبريات والفعل
 بالكسر الاسم لكن الشتر بين العامة كسر الفاء في مصدر ايضا فلهذا الكسر كسر راسل المصدر

يقولون

معنى

بيان

غنى

فراغ

غنى

مصرف

صلابة

مظلمة
ظلم



1 - 26 -

28

104
32
127

بسم الله الرحمن الرحيم

سیاسی قیاس و تکرر مقیاس اول خدای خالق حق و انبیا اولو
 بیجار علوم و فنون الفاظ و معانی و در معانی شریفه نظر و صدق و قلدی
 و وجود سهولت است و وجود سائر جواهرات و از زبان لسان شریف گفتار
 و فصاحت شعار ایل مشرف قلده و دخی و **لشد** **مقادی** **للاه** کلام
 عظیم الشان ایل انسانی و انسانی قلدی علوی و سفلی هر دو و ارایه
 اکابنده و مطیع قلدی **چرخ** **انجم** **کوشن** **دخلفه** **ای** **مردک**
 تا که افرایده و قلاغه سکا هر دو و ارایه یار دلیش و فک او و **چو**
 اولشد و شار و دون همتلر کبی قیم نشاری نامدار و دور و نامعدود
از جناب رب و دور **اول وجود سهو و منبع لکود** **مجدو**
 بمجوده اولسونکی **میدان فصاحت و بلاغت** **سر بردان** **و بیان**
 خطبا و بلغاده صاحب قرآن اولشدر **و گفتار در زبان لریک** **ملک**
 و لطافتند قلوب اولو الابصار **و ذوی الاعتبار** **حیران و سر کران**
 قلشدر **و بولسان فارسی در اهل الجنة العربیة** **و الفارسیة**
 الدریة کلامی شانیه و نیشان قلشدر **شیر شاه سر بر دمع**
الله **که شد خطاب از رجة للعالمین** **و درود مستطاب** **اول حضرت**
الواصحاب **اولو البابیه اولو** **که هر یک میدان پراعت و بلاغت**
پیشوا و صدق و صداقت و حکمة و لطافت و مقتدار **بیور**
دی **علمهم** **کالنجوم** **بایتم** **اقتدیم** **و ده** **و قنک** **بوزبان فلکی**
دری **چنان اهلک لسانک بر** **و زجت و نقص و مجتهدن** **شای**
بر و صد و تحصیل کالات **و فانیة ده اولنله** **تعلیمک** **لوز و غیر**
خفی اولوب **بر وجهه** **که بولسان جلیلک علمت و اصل اولیان علوم و معارف**
و حکم و لطافتک **نصفین جاهل و در حاصل اولی** **مخاض** **فرانده** **بزمین**
و شایان **متقین اولوب و تحفه** **شاهد** **بوفن** **خطیر** **ده** **تالیف اولنان**
زیر **بیتند** **جواهر زو** **لغات** **و لطائف** **جامه و برور حکم**
شریف **لامه** **بر صدق** **نم** **الحیث** **الدقائق** **و صدق** **لا و در را و لو**
لکن اکثر محالی **محبوب** **مقبول** **القلوب** **کبری** **پوده** **صهوبت** **ایله** **محبوب**

مطلوبه شایسته و نیکو
 نهاده تاج و تکرر

مطلوبه شایسته و نیکو
 نهاده تاج و تکرر

محبوب
 عبد الرحمن

محبوب قلمه طلبه ناسرا بچون لسان استغفار زبانه نیکو اولدی و ایلان
 اشرف و فقیر و حقیر و کثیر القصر عبد الرحمن بن عبد الله القدوسی
جو **زیبا** **بالفضل** **القدوسی** **نک** **سوی** **ای** **دل** **علیلند** **بوسو** **اطل**
 و هویدا اولمشایدیکه بوحفه من پوره جاریه عقل علیم و فوا
 زبان کلیم استغفار ایتدیکه قدر شرح و اول حال استو و کشف و فتح
 اولوب معیار ذوی الاعتبار ده غبار عیاردن عاریه و السنه
 شقات و رواه او زره جاریه اولوب هر اینه تصدی واجب و تطبیق
 مناسب اولان تحقیقات حقیقات لغات **و فوائد** **قواعد** **سغایا**
 غایات تحفه موقوف فوائدینه ضمه اولونوب **بر نسیخ** **شریف** **و خطه**
 هدیه لطیفه اوله **لکن** **عوائق** **شاغله** **علی** **لخص** **مرقک** **بضاعة**
 مانعه اولوب بچند الله بودم میمونه **میت** **حضرت** **عزت** **حصول**
نقشه **میساعده** **ایدوب** **قلیده** **مضمر** **اولان** **امر** **ظاهر** **ده** **مظهر** **اولوب**
واسع **مستمر** **یه** **مطابق** **اولق** **مید** **ایله** **لا** **مجموع** **و مشولف** **تحفه**
الملوک **اسمیه** **مستی** **اولندی** **صرا** **فکر** **صاف** **هر** **اولان** **اهل** **انصاف**
مأمول **دک** **بواو** **راق** **پریشان** **عین** **رضا** **ایله** **نظری** **نظیر** **لوسین**
دریغ **انیمه** **لو** **و بر جز** **بها** **ایله** **کلا** **یبانه** **انیمه** **لو** **و جواب** **رت** **الا**
رباب **و اهب** **الامال** **دن** **موجود** **دک** **بوسنجه** **بوفقی** **بر قصه**
وسیل **صلاح** **و خاتمه** **و سبب** **فلاح** **عاقبت** **ایله** **بمنه** **و کرم** **و نما**
توفیق **البخالف** **علیه** **توکل** **و الیه** **انابتی** **الان** **افاض** **الله**
تعالی **سبح** **الرحمة** **و المکارم** **بنام** **خالق** **و یونان** **قدح** **و قاز**
و بینا و دان **معلوم** **اوله** **که حرف** **بیا** **مفرد** **که** **کله** **ادخال** **اولنور** **کو** **مفتوح**
ایس **ادان** **الصاقد** **دک** **و کاه** **اولور** **مصلحت** **ایچون** **کلور**
یا **کیم** **مع** **مفاسد** **دک** **و کاه** **ظرفیه** **ایچون** **کلور** **و کاه** **و جزی** **زاده**
تحسین **لفظ** **ایچون** **کلور** **که** **اولمه** **ده** **مغایه** **خللا** **کلور** **و کاه** **اولو**
قم **ایچون** **کلور** **کو** **مکسور** **اولور** **سه** **اداء** **توسل** **دک** **اوائل**
مشقاة **انکله** **توسل** **اولنور** **پس** **علامه** **اشتقاق** **اولور** **بدانست**
و بداند **کی** **نام** **از** **مغایه** **نامک** **خالق** **اضافه** **فی** **لامیه** **در** **اوله** **که** **معبوده**
معلوم

نظم دارم احدی که این طرف کلام
 که جویند که هر آمد بنظم
 بدو که از عیب بپشت ارباب حضرت از عیب
 لطیفه غایت احبابم کند اصل و نظیر تمام

مطلوبه شایسته و نیکو
 نهاده تاج و تکرر

مضاف الیه آنکه مکتور اولور اما فارسیده مضافه آنکه مکتور اولور
 فلفظ خالق برحق معنای کلور برحق تقدیر معنای فبارک الله
 اصل الخالقین ده اولدیغی کبری برحق ایداع یعنی من غیر اصل و نیست
 ایجاد معنای خلق السموات والارضه اولدیغی کبری برحق ایداع یعنی
 معنای خلق الانسان من طلقه ده اولدیغی کبری برحق ده خالق آنکه مکتور
 مدد زید معطوف علیه در معلوم اولکه قواعد فارسیده قاعده
 عطف اولور که او عطف لفظند حذف اولور و تلفظده معطوف
 علیه آنکه مکتور اولور و او محذوفیه دلالت استون ایچون کل
 و او بر موره خطندن حذف اولور ضمیمه دلالت استون ایچون نمودو
 جتن و او عطف الفدن یا خود یادن صکره واقع اولور نه در آما بویکند
 صکره واقع اولور و او بر موره ضمیمه صکره اولوب تلفظ اولور فلفظ
 خدی و الحیوة معنای در ایچون اکثرین بیور مشلور در حق جناب
 حاکم ذاتیه قائمه صفة حقیقه در ایچون جناب حاکم عالم و قارون
 اولور صبیح در آخرین بیور مشلور در حق جناب حاکم عالم و قارون
 عالم و قارون اولور و یکدی ریون بیور جناب حقه اولور سنان
 حقه ده استعمال اولور برحق دیمک معتدل الزاج دیمک در توانا
 توان کوجدر توانا کوجدر در شکیب و شکیبان کبری شکیب صبر در
 شکیبان صبر اولور زینب اید زینباده اید در آخر لیره اولان الفیر
 معنای مبالغه اضافی اظهار ایچون در معلوم اولکه توان نایک غیر
 بوندن زور که دخی اولر ایکنه مقایره ظاهر اولور زور اولور کوجدر
 کسید را دمانید توان خلق اولان کوجدر کسید حاصل اولان کوجدر
 صاحب زینبید یولور زور و معنای حاجتند کبری حاجتو معنای
 اول حاله که عارضه اولانده ادا تو صیف مندر نیار مندر در مندر کبری
 نیاز ده و در زور اید حاجت کبری امور عارضه مندر اول حاله که خلق
 اولر انیک که آخر کلمه که الفدر بناده و بالاده اولان الفکیر زور مندر و مندر
 کبری توانمند ده دینلم فلفظ قدیم عند الفلاسفه اوج نوع در برحق
 قدر بالذات در که وجود غیره محتاج اولیه نه اطلاق اولور مقابله

خالق
۳

صفه عطف

لا تعنی دکره

حج

حاصل اولور

منه ادا و زینب

حادث بالذات در که وجود غیر محتاج اولیه نه اطلاق اولور برحق قدیم بالزمان
 بالذات در که وجود برحق سابق بالعدم اولیه نه اطلاق اولور برحق
 دخی قدیم بالاضافه کبری برحق اولر شیدر که بونیک وجودندن ما
 ضی اخی که ماضی سندن اکثر اولدیغی کبری مقابله حادث بالاضافه
 در بر اولر شیدر که بونیک وجودندن ماضی ماضی اخی که
 وجود ماضی سندن اقل اولر ایلک وجودی ایلک وجودیه شیدر
 اما متکلمون قدیمک و حادثک ذاتیه به و زمانیه انقسامک منع
 اتملور در بلکه انلویک عندنده قدیم اولر سنه یه دینور که ابتدا
 به اولوب مسبق بالعدم اولیه تعویل و اعتماد متکلمون
 قولیه در قادر شول شیدر دینور که دینور برحق شول اتملور
 یلر برحق ترک ایدر بنیاز ایدر ده کورر معنای صفة مبالغه در
 عرییده بصیر کبری معلوم اولکه اسمک اخی اولان الف
 ساکن کاه حقه اولور و کاه استغاثه و ندیه ایچون کلور و کاه
 مبالغه اضافی ایچون کلور توانا و بینا و کویا و داناده بویور
 و انا اسم فاعل در دستن معنای بیلیجدر عرییده عالم
 کبری دانندون تخیم اولر شیدر رتکه دان دن جبر اولان دخی بومقنا
 در دان مشتق اولر ایچو ذکر اولان معنای اولور اسم جامد
 اولر ایچو اخی معنای اولور انده اولان دان کبری دان مبالغه ایدر یلور
 دیمک برید معلوم کبری صفة مبالغه در و الفدن صکره نون ایدر دان
 دیمک دخی جائز در حایمان کبری و دخی دانانک مقابله نادان در
 کسک مقابله ناکس و مودک مقابله نامر و اولدیغی کبری لسان فار
 سیده تا ادا سلب کلیم داخل اولوب مدخولتک مدلولند
 اولان وصف سلب ایدر موصوفندن فلفظ و دخی ناظم مروج
 کل ایچو بالامرید با اسم الله فهو اب تو حدیث شریف علی العون
 کتابی نام خدا ایدر ایدر و اسم الله نه برحق اسم شریف جناب
 حق و صفة انکیر انکیر اسماء الهیه در **اندر** اسم اجمل
 محققین بونیک او زینب در که جناب حقا ایچون صفات حقیقه

قدیم
۳

ک
قدیم
۱

کویا

نادان

نا

ع

وارد که الله اعلم از او ابدن موصوفه در اول صفات اجسام و اعراض
 و جواهر و کلام در جمیع در لکن کندی مخصوص بمفرد و غیره
 لکن کندی و مخصوص بمفرد و لکن کندی مخصوص علیله علیله
 و کذا لسان الصفات و در صفات الهیه ذات حق که معین در و غیر
 بد و شیئی رب العالمین فعل و خلقه صفات علیه سینه محتاج د کلام
 مخلوق اولد یقین و در صفات الهیه بیسته تقابیر یوقد مثلاً
 حلقه عاقد رتور و یا غیر قدر رتور و کذا غیره **نست**
 بنام خاتم علیین لقوی و مفاعیلین توانا فقولن قد یوقد مفاعیلین
 در و بنا و نا فقولن **قاع** فحق تقطیع مراد اولن سببیتدن هر
 سبب افاعیلدن بر سبب و سببیتدن هر و کذا افاعیلدن هر
 و کذا سببیتدن هر فاصله افاعیلدن هر فاصله مقابله سنده وضع
 اولور مثلاً سببیتدن هر مد با عاقل الفی و جابض اعنده واقع
 اولان مد با عاقل اولد یقین که مد مقابله سنده فاصله مقابله سنده
 علا و عاقل مقابله سنده تی وضع اولن شد که وزن فاعلاتن در فیت
 کامله و کلت لا احد یفوتک فانتیج مصر اعنده واقع و کلت لاده
 و کلت مقابله سنده متفاو و تلام مقابله سنده علن وضع اولن شد که وزن
 متفاعیلن در **قاع** تقطیع در حرف اول ساکن ثانی متحرک که
 حرف اول نور سینه که موده بلد که **نست** تقطیع در تنوین حرف
 ساکن مندر لیه تنوین اولور سینه که عاقل اولد یقین که **نست** تقطیع
 اعتبار مطلق حرکت در مثلاً افاعیلده بر حرف مضموم اولن سبب
 و کذا فاصله ده انیک مقابله سنده اولان حرف مضموم اولن لازم
 د کذا در یوا کاه اولور مضموم مفتوح و مکسور مقابله و مکسور مفتوح
 مضموم مقابله اقامت اولور **قاع** تقطیع در مقابله اولان حرف
 مضموم در حرف مکسور و کذا در مثلاً سببیتدن مدید ده فی التخی عیان و کلت
 تقطیع در فحق دینور فاقا و جیم اعتبار اولور اما الف و لام اولن
 یا اعتبار اولن تقطیع در افاعیلده واقع سبب و کذا فاصله انیک
 حرف عدد ده مساوی و مطابق اولن لازم در که موزون که وزن

علیه در

تفاعیلین

تفاعیلین

تفاعیلین

و در مطابق حلقه اول و اکو بیت اولان سبب و و کذا فاصله حرف
 جوق اولور سبب من یور لیده ساکن جوق اولن کرک و کذا
 اولور سبب من یور لیده متحرک جوق اولن کرک و یا خود مشدد
 حرف اولن کرک و کذا فاصله جوق اولن کرک و کذا فاصله حرف مقابله او
 لور اولن کرک و کذا فاصله اشباع اولن کرک **قاع** خط تقطیع سانه
 خطوط مخالف در معلوم معرف قدر که علمای یور مشدد در که خطان
 لا یقاسان خط المصی و خط الفرض فلیکن هذه القواعد الهیه
 فی قلبک حتی تتیرک التقطیع بها لزم علیک شایع و کذا
 نهاییه سبب و متبیین حد غایب فکما مطلق ذکر الی یوم فیض
 در حد تقطیع و جوا و زره ایدیک فکما ایچون لسانیه و ارجانیه
 اولور سبب شایع من یور لیده قد در مشدد کرک و کذا فاصله
 شکریته عوم و خصوص من وجه و ادر در شرح شفا در
 فی قول جدید شکر لفظان متواذ فان دیو شکر یاید و فی قول جدید
 قول مختص در که الحمد لله دیو شکر فعل مختص در که اعملوا الی
 و در شکر ابو کاد لیلدر و فی حد صفات ذاتیه ایل مدحدر علم
 شجاعت کبر شکر صفات فعلیه ایل مدحدر ذاتیه اولسون فعلیه
 اولسون دیو لیدر شکر ضد مدحدر ایل صفات قبیح نیک
 جمله سینه اطلاق اولنور ذاتیه اولسون فعلیه اولسون ضدان
 ایل محل واحد اوزره تعاقب ایدر لویسوا مدحدر و ذم محل
 واحد اوزره تعاقب ایدر شکر نهی اقرار و نهی برینه غنادر قبل
 و جوا ج ایل ضدی کفدر که نعمت انکار معانیه در در لفظی فایزنده
 حرف نفی در که **نست** سبب سبب افارسجه اولن کرک معانیه در
 من غیر سینه تعاد نهی معانیه در بوده الی وجه اوزره در بری من
 نویخدر بری تنبیه در عیادون منکر اولان اولدر که ولا یطلوا
 صدقاتکم بلین و الا ان یکریمشده مراد اولدر شایع کذا را
 جناب رب الاربابه کسی دخی سزا در حد هر شکر سنوریه دیو
 غایت هر شکر نهایت دیو لور و دخی ما بعد سینه موهوند **نست**
 لویس

مطلقه
 مطلقه لا یقاسان
 مطلقه لا یقاسان
 مطلقه لا یقاسان

سینه

من

غیر از این که در حدیث شریف بود در روی آن رجلا جاء الی اعم فقال لا

نبتی الله فیهی فقال بنی عم لست بنی الله فیهی وکن بنی الله وکن
فانک علی الهیة انتهم خصوصا اصله مفعول مطلق وکن بنی الله وکن
لخص خصوصا تقدیر بنده در جیب فعیل یعنی مفعول در جیب
در یوم مقام مجویبی اعلان مقام در سائر مقامات جامع در جیب
اولان هم کلیم و هم بنی و هم کلیم و هم بنی و هم کلیم و هم بنی و هم کلیم
و انبیای متفرقه اولان اخلاق حمیده و اصناف فحیده و کمالات سنی و کمالات
بسیار و مقامات عالی و عجایب باهره و علوم ظاهر و باطن و حقا
بقوت و در قایق مصنوعه بحدی سلطان الرسول با دی السیله
جمع اولشد در بنی انبیاء و مریسلین ده اولان کمالات حقیقه سلطان
الرسوله اولوب هر تنه آنکه مشهور اولدی فی کمالات فی عالم ملکنا
بنی ایدکی محققون بیور شد که کان البتة عم بنی الانبیاء و الرسول و الانبیاء
نوابه و در جیب یوکان موسی حیله و سهو الانبیاء یوکان تلخیص بیور شد که
کبار آنکه صورتی بیور شد که جیب اید کلیم بنده تفاوت بیور شد که
بونده قنن ظاهر در که کلیم الله محل رجاده رب اشراج بیور شد که
اماجیب الله محل رجاده اولمونه محتاج اولوب بقیه موسی بنده حاصل
اولوب بعده الم شرح لک صدر که بیور شد که مطلق مخلوقات بنده
قرب خاصیه و مقام بحسبیه اصطفا و اختیار او کنشد یکدر شیخ ابن
الفری بیور شد که رب العالمین ایچون بیک اسم وارد و هم عالمده بر اسم
مذکور اولدی فی کبر سلطان سیرا ضیاء دخی بر اسم مشهور در بیور شد که
مشهور اولان اسمی ساینکه در قدر محمد احمد محمود مطلق زینا الله
تعالی فیض و فضل فی الدنیا و العقیه تقیبه انکسک مفاعیل دیندیان
مفاعیلن بیای فقولن خصوصا که مفاعیلن جیبیه مفاعیلن طغای
فقولن صلاتی سلام اول شاهه دائم که الله دین اسلام اولدی قائمه
صلاة تصلیه بدن اسعد رصلا و تصلیه ایکنی بر معنای استمالا اولنور اما غان
مقاسنه اولان صلاتیک مصدری مستعمل دکلدر که ذکره القهستان
و در حق صلاه لغتده دعا مقاسنه در ملاک و مؤمنه فینده صدور ایدنا

قوس فدا دیکلدر
مجلسه الانبیاء علیهم السلام
نوابه و در جیب یوکان موسی حیله و سهو الانبیاء یوکان تلخیص بیور شد که
کبار آنکه صورتی بیور شد که جیب اید کلیم بنده تفاوت بیور شد که
بونده قنن ظاهر در که کلیم الله محل رجاده رب اشراج بیور شد که
اماجیب الله محل رجاده اولمونه محتاج اولوب بقیه موسی بنده حاصل
اولوب بعده الم شرح لک صدر که بیور شد که مطلق مخلوقات بنده
قرب خاصیه و مقام بحسبیه اصطفا و اختیار او کنشد یکدر شیخ ابن
الفری بیور شد که رب العالمین ایچون بیک اسم وارد و هم عالمده بر اسم
مذکور اولدی فی کبر سلطان سیرا ضیاء دخی بر اسم مشهور در بیور شد که
مشهور اولان اسمی ساینکه در قدر محمد احمد محمود مطلق زینا الله
تعالی فیض و فضل فی الدنیا و العقیه تقیبه انکسک مفاعیل دیندیان
مفاعیلن بیای فقولن خصوصا که مفاعیلن جیبیه مفاعیلن طغای
فقولن صلاتی سلام اول شاهه دائم که الله دین اسلام اولدی قائمه
صلاة تصلیه بدن اسعد رصلا و تصلیه ایکنی بر معنای استمالا اولنور اما غان
مقاسنه اولان صلاتیک مصدری مستعمل دکلدر که ذکره القهستان
و در حق صلاه لغتده دعا مقاسنه در ملاک و مؤمنه فینده صدور ایدنا

ایدن صلات بومعنی او ذره ایقا اولنوب دعا مقاسنه اولدی اما جیب حق
عبادی او زینیه اولان صلاتده اختلاقی اولندی بعضی علماء رجحه مقاسنه
در بیور شد که بوقولا شهر در بعضی دخی دیشدر که بونده
دخی دعا مقاسنه در الله تعالی عبادیه صلاه ایدر دیشدر مقاسنی
ذاتیه دعا ایدر قوللریه ایصاله ایچون دیکدر و در حق جیب حق
جیب الله صلاتی دنیاده شایق تقظیم و ذکر فی اعلا و شریفه ایقا ایدر
تدلیس حقنه شفیع قلم سید و مقام محمود و لواحد و بیور شد
الرسول اولنور س جیب الله مقصوم و مفعول در بیور شد و حضرت صلاه
تک فائده سی در جواب صلاته ایکی فائده وارد در بیور شد
جعد که حدیث شیرینده واقع اولشد که من صل علی موه صلی
الله علیه و آله و سلم و بیله روح شریفه جیب الله صلاه اول حضرت تقیه
وسیلدر بر یو عالم جیب حق عبادی بنده علی الاطلاق واسطه در
دکلدر بیت ارشد کل امر شد کل سید کل در حق قوللریه بیور شد
عباده ایس جیب حق بن بالذات مستفیض اولمده بخم قصور او
لفظ ذوالوجهین بر واسطه یه محتاج در که انیک سبیل فیض باب
اولو و زکات رسول اولان مشایخ طریقه علیده دخی اولدی در بیور شد
سی دخی جیب الله راجه در زیور جیب قرب نهاییه یوقدر سولشد
که استک اول حضرت دعا سبیل او حضرت جیب حق بن او کنشد
ذیاد بری در جیب بولن کل سلو الله الی سید حدیث شریفه بولکلیم
مؤید زسلام بعضی علماء قیلشد راما قول ضعیفدر قول قوی بودر
که مسلامدن مراد کدر و تلویندن صلاه مقاسنه و سائر مقام الله
نقص و یون نشلور دن سلامت دیکدر ریاخود جعد جیب حق طیفه
و یو بلیک سلام دیکدر رانیای کلمه غایب صلات علی سبیل اللج جیب
در علی سبیل الاصاله مکروه در بقوله کراهه تجریم در حق قول شریفه
در قول شایق قویدر زیور بولن کراهیه سبب بو صلاه شفا رانیای
اولدی ایچون در و در حق رقصا تها مدن ساجیه سنی تبرئه ایچون در
والا مقنضا صلاتیک مؤمنه جوازیدر نکم تنزل جلیلده واقع در

مجلسه الانبیاء علیهم السلام
نوابه و در جیب یوکان موسی حیله و سهو الانبیاء یوکان تلخیص بیور شد که
کبار آنکه صورتی بیور شد که جیب اید کلیم بنده تفاوت بیور شد که
بونده قنن ظاهر در که کلیم الله محل رجاده رب اشراج بیور شد که
اماجیب الله محل رجاده اولمونه محتاج اولوب بقیه موسی بنده حاصل
اولوب بعده الم شرح لک صدر که بیور شد که مطلق مخلوقات بنده
قرب خاصیه و مقام بحسبیه اصطفا و اختیار او کنشد یکدر شیخ ابن
الفری بیور شد که رب العالمین ایچون بیک اسم وارد و هم عالمده بر اسم
مذکور اولدی فی کبر سلطان سیرا ضیاء دخی بر اسم مشهور در بیور شد که
مشهور اولان اسمی ساینکه در قدر محمد احمد محمود مطلق زینا الله
تعالی فیض و فضل فی الدنیا و العقیه تقیبه انکسک مفاعیل دیندیان
مفاعیلن بیای فقولن خصوصا که مفاعیلن جیبیه مفاعیلن طغای
فقولن صلاتی سلام اول شاهه دائم که الله دین اسلام اولدی قائمه
صلاة تصلیه بدن اسعد رصلا و تصلیه ایکنی بر معنای استمالا اولنور اما غان
مقاسنه اولان صلاتیک مصدری مستعمل دکلدر که ذکره القهستان
و در حق صلاه لغتده دعا مقاسنه در ملاک و مؤمنه فینده صدور ایدنا

هو الله بقلوبكم اه وحديث جيله بيور لشد والله صلى على النبي
وامن خفي شعرا انياد وغيور يدنم اصحاب دكر اولدند مستحسنا
نبوتنده اختلاوا اولنا حضرت لقمان كبر بونلرده اختلاوا ودر
بعض علماء اصلا جاني بيور مشور در كن امام نووي جاني دكلدر
ديشدر شاه باد شاه معناسه در تخفيف الفلاس دخی لغتده و شطرنج
شاهي و كويلو معناسه و هر شيك ابو سنه ديورند كه انجونا علماء
سنه شاه دان و ديوك اولوسنه شاه راه ديورند بجا طاعت معناسه
سنه در و اصطلاحده وضع اله سائق لدو العقول باختيار هم اله
هو خير بالذات در بوضع اله عباد اطاعت اند كلر بچون دين
ديورن اما و كتاب اولد بچون ملت ديورن و شاد عني اظهار
اند بچون شيع شريعت ديورن بچون ملت ديورن و اعتبارا مغيور در
و دخی دين حقه و باطله اطلاق اولنور دين اسلام و دين يهود و دخی
نصارى دينور هر طائفه كه كند و دينه اطاعت و اعتقاد اند
كيچون ملت جناب حقه و احاد ائمه مضاف اولن مثلامت الله و
ملت زید دنم بچون دين الله و دين زید دينور اسلام انقياد معناسه
سنه در اسلام اضافتي ميانیه در **تقطيع** صلا تيله مفاعيلن سلا
ملت مفاعيلن هدهم فقولن ككدر مفاعيلن ناسلام مفاعيلن
وقام فقولن دخی اصحاب والينه كه بونلر انيك شريعت اولد بچون
مستحق ناظم بويته اذ اصليم على فهمت واحد يث شريفه عمل اند
اصحاب كه حاليله اولان صبحك ياخود سكونيله صبحك جمعدر
انهار نهر جمع اولدغي كبر اسم جمعدر بوجه صاحبك جمعدر
زير افعال و زنيك جمع افعال و زنيك كلمه سي ثابت دكلدر
كلا و شرح الكشاف للعلماء التفتازاني و هراجهت فتنه و تامل و دخی
صحابه شول مسلم ديورن كه حضرت رسول كرم هم حقيقه ياخود
نصحا عي اولفله حكما كور پس ابناء مكثوم داخل اولور بفضيل
ديشدر كه حضرت دن حديث روايت ايله امام اعظم عندنده صي
في حضرت رسول ملاقي و مسلم اوله و اسلام اوزنيه قوت اولو

سلام

نامت با طريقت دكر اولدند قريه الدين
ياخود دله الله عليه و كذا مستحسنا
شاه راه

اولوب صحبت ايله مورت ارا سنده ردت تحلل ايتمين كشيده دينور
امام همامك بو مذهبي ردي عمل محبط اولفم ميندر محدثون بچون
مشور كه حضرت رسول كور و كلامين استماع ايدن اصحابك عددي
يو زاون درت ييكدر ازل اولنده ايل ايدن يايك فقيده يا مشرك ما
قبلي مفتوح اولفله الفقه اولوب ال اولدق قاعده مشهوره و كذا
اما بعض صردين عند فقه قاعده معتبره در ال اهل و عيال و اتباع
معناسه كلور جوهر يدي در كه ال الرجل اهل و عيال و ال ايضا
اتباعه انتهى بوردده مواد اولكسيد در كرا اصحاب قريه سيباقه
فقه ديورن كه الدين مراد امت مرحومه در با فقهاء عاميلن در عقليده
الدينه و دخی حضرت رسولك الي ايك فقه در بچون جهت اولان
در كه انلر اولد على و اولد جعفر و اولد عقيلا و اولد ابن عباس و
اولد حازني عبد المطلب بچون دخی جهته ديندن اولان در كه انلر مشور
لان منومند در و ال ايله اهلك فر في الاشرافه مخصوص و در ذوي
العقول دن ال الحاتم دينلر اما اهل عامدر ال فرعون دينلر سي فرعون
نك حور في اشرافيله تصور اولدند غنندن در **تقطيع** دخی اصحاب
مفاعيلن بايقن مفاعيلن كنبول فقولن انكشوي مفاعيلن **تقطيع** مفاعيلن
نالديلو مفاعيلن سحر فقولن پس اندن صكر بل مرحوم و مقفور
خدايي اولكالا تيله مشهور بچون بچون اصطلح اهل حكمتده شول
شيئه دينور كه نوع زاننده ياخود صفاتنده انك كاملا اولور و زاننده
كاملا اولان كاملا اولد ديورن حيواني و صوري نوعيه كبر صفاتدن كاملا اولد
كال انساني ديورن علوم و سائر فضائل عارضة كبر **تقطيع** پسندن
صك مفاعيلن ديورن مفاعيلن مقفور فقولن خدايي مفاعيلن كالا
في مفاعيلن مشهور فقولن كه والددر بچون محتاج كرايه اولد
حينه رجهت في نهايه ناظم بويته سبب ثالفين مقدسند شريعت
ايدر كه كاف عبيك كسيله و هاء رسميله كاه اولور ذوي العقول دن
سول اولنور كه آمدكي نتم كه ذوي العقول غلاييدن سول الدريجه خبر
كبر و كاه اولور بويته مقلقي اولان ايك امرك بيننده ادات ارتباط اولوب

كالات

بوراده اولدو کبر رحت تا ایلد در معلوم اولد که تا مصدر رحت ترکیب
 بریدد که دیار لور اما ترکیب فارسیته ده ظول یا لور رحت دو
 است عزت سعادیت کبر و دخی رحت لغتده حق قلبه دیور جنبه
 جناب حوایه آندن منزه در سر دکر ملزوم اراده لازم
 فیلندن اولنوب رب العالمینک انعام واحساندن بجان
 اولو خار جگن بویاد شاه کبری که حق بر قولا سر کلا انعام
 ایدر و سائر رب العالمین منسوب اولان کیفیات نفسانیته بو
 یله در بیایات مولدا ولیوب بلکه غایات مواد غضب و حم و حیا
 و غیر کبر فاحفظ **نقطه** کوالد در مفاعیلن محتاجو مفاعیلن
 کرایه فمعلول اولار و دخی مفاعیلن نوجته مفاعیلن نهات فمعلول
 دخی معصوم ایلن جهلده مرحوم اقمستدی لفتلر بالکام منظوم
جهد فتح جیم اید و سکون ها اید طاقت و مشقت معناسنه
 در بوراده مراد ثانیدر منظوم فمعلول کونظم اچوند **نقطه**
 دخی معصوم مفاعیلن مکملده مفاعیلن **رحوم** فمعلول اقمستدی
 مفاعیلن لفتلر مفاعیلن کام منظوم فمعلول او قیدم اولان تحفه
 صای **مطر** اولدی انکله جان مشایق اولان عربیده ظفریه اوزون
 منصوبد رفی اولالامردیکدر رجان اصلنده فارسیده کسکه تور
 کیده شایع اولشد زو آغز معناسنده کلور و علامه این کمال
 بیور که جان روح حیوانیدر که هر دیوره وارد زفار سیده
 لفظور زبان عربیده کوم معناسنه در لور کدله جانلور دیور
 عرب ذور و روح دیور جانور دیور اما در فان روح مجرور در که
 انسان مخصوصد رسا نوجیواننده اولن لسان عربیده اکامه
 نفسی ناطقه دیور لستام فتح میله اصلنده بیورن اچکنده اولان
 فی الت شعل طلاق اولنور در کسکه بروینک کندی و سده مشام
 اطلاق اولند **نقطه** او قیدم او مفاعیلن و لا تحفه مفاعیلن
 صای فمعلول **مطر** اول مفاعیلن دخی مفاعیلن هشام فمعلول
 دخی منظوم اقمستدی چو لفتی • اچور زدی طبعه آب حیاتی

جان
 درج
 نایست که جان دزه کیست حیوان
 دزه کانه می ده جانرا حیوان جانور
 درج روح روان
 درج نفس ناطقه

حیاتی آت اودخی لغتده صومعنا سنه زیور او ایلد با اینده تبادل
 اولفد بوی بوندن بدل واقع اولور و دخی یا اینده آب دیور و لیل بلدن
 این منیه آب پشت دیور و تور کبار صولدی دیکدر رواج چکنده
 آب اشام دیور ناظم تعلیم اولن ان لفتی آب حیاته تشبیه ایلدی
 سب حیاتی اولفده زیور آب نونه سب اولدی کین نور
 دخی حیاتی روح سبید رسته کمر بو رلشد ز حیاتی قلب علم فاد
 خزه و موت القلب جهل فاجسته و خیر الذا علم فزده کفاله الو
 عطا هدا فاعظ **نقطه** دخی منظوم مفاعیلن مقتدر جوق
 مفاعیلن لفتی فمعلول اجر دی طب مفاعیلن عم اذی مفاعیلن
 حیاتی فمعلول شور سم اولدم لغت علمنده ماهر لغتکم بلسم
 اولیدی نادره ماهر جاذق معناسنه در قاموس در که الهاز
 لجازق بکل علم **نقطه** شور سم اولدم مفاعیلن لفتلر دما
 هر فمعلول لفتکمل مفاعیلن مسما اول مفاعیلن دنا در فمعلول کلامه
 سال اولد قدده خدای ایدوب رحلت قودی دار فنیای کلا فانی
 عجمیه فقیه معناسنه در ده اوند و عزیم عشره معناسنه سال بلسم
 سالها در آت و لون زیاده اولوب سالها دخی دیور سالها مطلق
 ایلد حیوانات بی حاص المفقیر بوفقیرون یا شنده کدله دیکدر
 دار داره کبر بر عکدر که آف بنا و عرصه جمع ایدر تو کیر و کاینجا
 تو جمع آدر و وادور و دیاره وادور و دیارای و دیوران و دوران
 وادوار کلور کذا فی القاموس **نقطه** کدادها مفاعیلن لاو
 لد قدده مفاعیلن خدای فمعلول اید بر حکت مفاعیلن قد براری
 مفاعیلن فنیای فمعلول جا که اولدی لفت علی شخته علمه
 باشلم اولدی میسر تو کتی اون یلده اهل علم اولدی اولور
 دیو بین الحکما بحث عظیم اولش جواب بونده قراب انشای
 که طغوزیل لغت او ترسم بریل سائر علوم او قورسم اولور زیور
 علم لغت اصل العلوم در دخی **نقطه** بکا کلدی مفاعیلن لفتلر
 مفاعیلن مستخر فمعلول نفی مفاعیلن لستام اولدی مفاعیلن

نصیحت مهمه
 حیات القلب علم فاد
 و خیر الزاد علم فزده
 کفاله الو عطا هدا فاعظ

ماهر

لذ

دار

مطلق
 مدح علم اللغة بان من قرأه نجسین
 علم اللغة و قرأه نه داهمه
 سائر العلوم

میشد فقولن خصوصاً علم ربانی که سلطان جلال الدین دیشد مغز او ان
 خصوصاً اصلند معریده مفعول مطلق در فعل محذوف قدر حق
 خصوصاً تقدیر برنده و ترکیب معریده بودند لایستیا ایل بقر
 ایدر علم ربانی دیک رت العالمیه منسوب بر علم دیکد و مراد
 کتاب مشنوی نویسه و مدح در ربانی لفظش اولان یا نسبت در الف
 و نون تا کید نسبت ایچون زیاده امتشور در سلطان بادشاه در
 جهی سلطان کلور قوت ولایت تسخیر و کرامت الصالحی اولان اولیا
 کباره دخی در پیور کیده سلطان دینور جلال الدین جلال المفا
 کلامه مبالغه و از در جل عدل کبر غایت دیکد اولوسی دیکد
 مغز مینک فتح اید فاریده بنو و ایلک و مجاز اهر نسبه نیک اوز
 ین و ایچنه و خلاصه سنه مغز دیور **تقطیع** خصوصاً علم مفاعیلن
 ربانی مفاعیلن کسلطان فقولن جلال الدین مفاعیلن دیشد
 مفاعیلن زقرآن فقولن کتاب مشنوی قوت جاندر ضیا و نور چشم
 عاشقاندر بر شایسته اولان علم ربانی در بنوی شولیده
 دینور که مصراع دیکد افر هر قوی بر اوله **قوت** قوت و قوت بدی
 اسان ایدن بدلهما بکمال اولان غدا به دیور کذا فی القاموس **اللسع**
 کتابت مفاعیلن نویکی مفاعیلن بکا کشف اولدی تعلیم
 استاد انکله ایدرم عشاق ارشاد ارشاد عربی طوری دیور
 دلیل اولف دیور **تقطیع** بکا کشف مفاعیلن دی تعلیم مفاعیلن با
 ستاد فقولن انکله مفاعیلن در مفاعیلن قار شاد فقولن
 یقین بلده که بر نورسته معصوم لفتلر آقیه و زینده منظوم بوبیت
 موهون قیلند یقین بونسنه ید کوکل قرار و یور دیور نویکید
 رسته ضم را ایدر رستن دن اسم مفعولدر تمک مفا سنه یقین
 بقش بر معصوم دیکد **تقطیع** یقین مفاعیلن کبر نورسته
 مفاعیلن معصوم فقولن لفتلر او مفاعیلن قیا و زلی مفاعیلن منظوم
 فقولن اکاهر علم اولور البسته اسان اولور عالمه برین سخندان
 سخن سنک ضمیمه و خانیک فتح اید و عکیده ده مستهلدر

ربانی

مغز

مغز

نکته
 در مباحث
 فقولن کما مفاعیلن
 فقولن کما مفاعیلن
 فقولن کما مفاعیلن
 فقولن کما مفاعیلن

سخن

مستهلدر مفا سی سوزد معریده کلام دیور لفظی و نفسی به نج
 شامل ایسه که بوبیت اکاد لیل و ان الکلام فی الفواد و انما جعل اللسان
 علو الفواد دلیل استخنی دخی او یله شاملدر کفیه سخنک مفا سنه
 سوز سوبلش دیکدر نکالت ایدر که سوز **تقطیع** ده اطلاق
 اولور مشی سوبلکد مکره سوز سخن کفته دیور و مشی سوبلکد
 سخن ناکفته سوز ک صغیرد اما سخن کفته و سخن ناکفته صغیرد
 دان دانستن دن مشتق اسم فاعلدر مفا سی ترکیب سوز سوبلکد دانه
 کاه اولور اسم جامد اولور ظرف مکان مفا سنه خبر دانه اولدی یکنی
تقطیع اکاهر علم مفاعیلن ملور البت مفاعیلن تاسان فقولن
 اولور عاکره مفاعیلن ده مفعول مفاعیلن سخن دانه فقولن خدا شاد
 د ایللیه روحی حساسک و بیره جنتیه اعلا سین مقامل خدا ناک
 بیان کلمه کوک شاد فاریده فرج مفا سنه در سوبینی کشیه
 شاد ان دیور صغیر مبالغه مفا سی افاد ایدر جنت معریده
 اشجار ایدر مستور اولان باغچه اطلاق اولور معلوم اولد که
 جنت هر چه ترکیب اولور سنه تستر و احتفام مفا سی دخی افاد
 داید رفیع اعلی لفظی ایدر یان یلور اما بعدینه بر حرف لاحق اولد
 الفایله یلور مقام اصلنده موضع قدم دیور صکره مراقبت
 اولنان موضع اطلاق اولدی **تقطیع** خدا شادی مفاعیلن
 کبر و سخن مفاعیلن حساسک فقولن و بیره جنت مفاعیلن ده اعلا
 سین مفاعیلن مقامل فقولن کتور دی نظم بوجه در کتور
 سلسله و شوخ رنگ آمیز و موزون بوبیت سابقه اولان
 دعای سبیل با عشری با ندر نظم دینور که وجه ظلمت اللولو دیور
 حق ایسنه جمع ایسنه الظلمت الشور بودند ملا خود در سید
 مده شیه وارد در رستنیدر ایدر معریده در بجه در در
 و در ک جهلی اولدی یکنی دره بیوک انجوب دیور فاریده دخی
 استمال اولور نهاده فاریده تحقیر ایدر ده جا نوزد مکنو
 ایکی مفا سی کلور بوی مستور و بوی منظوم یقین دینلش مفا سنه

کفته
 ناکفته

دان

شاد

مکنون

بوراده ثانی مراد رسیس فعلی فاعل در معنای نسبت مراد و معنی ذی
 سلاست و یکدیگر است و بوراده موزون معناسند در شیخ اصلند
 مطبوع و موزون اولان کیسه دیو لوتور که استحقاق قیل و یکایله
 فقیهین در لوتور و شاطر و بشرم و ظالم و کولی و قولی چیزی
 معناسند کلور در نیک امیز نیک بوی و داغ نیکمی پیانده
 یور و یکیک موزان غسی و حیل و مکر معناسند کلور و یور یکدیگر
 بواسطه اولان کشتی نیک اندی دیو لوتور نیک امیز فر
 شمش و هر سندن خوار و حیل کار کیسه بوراده مراد فتون مظهر
 مخلوط یعنی انواع فاعلی ایددی **نور** کتر دینظ مفاعیلین
 بخیزد مفاعیلین و کنون فاعولین **سلیس و سوسو** مفاعیلین خیر
 جهان مفاعیلین زوزون فاعولین **جبهه** یعنی بر شمع منور و سوسو
 حشر دیک نفوذ کور و لرجهان دنیا دار و اختراعه در نور که اگر جهان
 دیو لوتور معناسند ده فارسیده و یور یکیده استعمال اولور
شمع فتح و یمل و سکون ایلان موم معناسند جمع شمع کلور منور
 تقبیل یابنده اسم مفعول در نور لند و لشتی معناسند **جشم** جمع
 معناسند در دیک نور یکیده هر فاعیلست در **جهان** یو
 مفاعیلین دیو شمع مفاعیلین منور فاعولین **سین** حشر مفاعیلین
 رد کنفمن مفاعیلین کور و لوتور فاعولین حدیثه بیور و لوتور عالم
 بومعنای که اولد خیر آدم بوبینک مصراع اولی ثانیه و ثانسی
 بعید نه مره و ندر حدیث اصلند مطلق معناسند در صکر
 حدیث رسول الله مخصوص اولدی اصلند مصدر در شرق
 معناسند عالمک شرف دیکد ریاحود افتخار معناسند در بویل
 اولور به مصدر و معنی مفعول اولور عالمک شرف دیکد بوراده
 معنای علمید رسته که فلان **خز** قومند زدید کلونده اولدی
 کی قاضی سوره بقره تفسیر نیک اولنده بیور شد در **خز** عالم
 اصافتی لامیه در معنی اسم مفعول در شدید یا ایل معنی تخفیف
 اولشدر مقصود معناسند تخفیف و شدید ایل معنی و معنی
 ایل معنی

جهان

خز

بالرکب الاله
فشی

و معنی و معناه و معنی جمله سی معنایه اولسی قاموسده مسطور
 خیر اسم مفضلدر اصلند اخیر ایدی کشت استعمال الله هنر
 حدیث اولندی و کاه اصل او زره اخیر دخی استعمال اولور آدم فیل
 ارمندن مأخذ و در انیس طوتق معناسند ابو البشر اولان حضرت
 آدم اطلاق اولور بوراده بنی آدم و ناسد یکدیگر ضرورت ای
 بنی لفظی کزد و **نسی** حدیثنده مفاعیلین بیور دخی
 مفاعیلین و عالم فاعولین بومعنای مفاعیلین کالد دخی مفاعیلین
 رادم فاعولین که اولد دائما خیراته ساعی ایده لو خلق اندن انتفا
 عی دائما لفظ عبید و حالیت او زره منصوبید در صکر لسان تو
 ر یکیده شایع اولدی خیرات خیر جیدد ر خیر فتح و سکون یا ایل
 ایلک معناسند در ساعی ساعی بیور دن اسم فاعلدر ر ساعی قصد
 عمل و مشی و عد و کسب معنایه کلور خلق خلیفه کی نامعنا
 سند در اصلند مصدر یعنی مفعولدر بیت سابق ایلد بوی
 خلاصه معناسند **خیر** عالم حدیث شریفده بیور شد در **خیر** بی
 آدم اولکس در که دائما خیراته ساعی ایدی اولوب خلق عالم اندن
 انتفاع ایده لو و هوه خیراته شاملدر پس بوبیت خیر الاله
 سر من ینفع الناس حدیث شریفه تلجدر **نسی** که اولاد
 مفاعیلین و ما خیر مفاعیلین فاعولین اید لو حل مفاعیلین فاندن
 مفاعیلین تفای فاعولین **دلاد** مکیم یازم بر خوشیچ نام نظیره
 اولد اول تحفه حسنه خوشی و اور سید ملائ و قاین انا و یو خوشی
 معناسند اما الشباع ایلد خوشی و زنده هوری دیک اولور
خشک معناسند و خوشیدن لفظندن امر اولور **فتح** جیم علی
 و هاء غیر مفعول ایلد فارسیده حرف مفعول در کلید للاحق اولد
 قد فلا یحق دیک اولور علامه کی علامه بحق معناسند قباچه ففتا بحق
 معناسند اما جیم عبید نور یکیده ادا تفسیر در ایوچه و داتلو
 جیم و کشیچ و نلاش کی فلی حفظ نام مکتوب معناسند در نظیره و نظیر
 کسیر مثل معناسند در تحفه جیم کلور تحفه حسنه اصلند

وزن

خوش

ج

ج

مطلب
قاعه علم اضافی

تخفص صام ایدر ترکیب افیدن نقل اولی و لایق قطع اضافت اول و زو
بوفن جلیل قواعده اند که در ترکیب اضافی علم نقل اولی و لایق مضاف الیه
مضاف اول و زینه مقدم ایدر لایق و زینه شاه و لایق شاه مضاف
اندر و گاه اول و زینه مقدم ایدر لایق و زینه شاه مضاف
اصلی خواجہ سراید و ما نحن فیہ یوقیلد ندر **تخفص** و یلدن
مفاعیلین یزہ بر خوش مفاعیلین چنام فہولن نظیر او مفاعیلین
لا التخفص مفاعیلین صام فہولن کہ بودند و اخی اول و لایق فوائد
نہ فہولن ایدہ لایق زواند کہ اذات توصیف و توثیق یا مینگ
فوائد فہولن **تخفص صام** مک فوائد فہولن زواند اول و لایق فوائد
توصیف و توثیق بولفظی تو رکیدہ اسم اشارت و توثیق و زواند
تخفص شاہدین اشارت و فوائد فائده نک جمہید رخ
تو رکیدہ جق و مناسبہ فائده مناسبہ عمر بیدر ضررک ضلیر
زواند زواند نک جمہید و یوقیلد فہولن اولان زواند فوائد
ندند فوائد ایدر اولان لایق و فوائد کہ مثلاً متو
یدن کہ در ترکیب غائب کی و ہر قطع اول و لایق ایدر کی
بیت ہایون کہ نہ کہ بقیہ فہولن اولان بقیہ کی تشبیه بوفن
اقتضاء ایدر **لا التخفص** کہ بودند مفاعیلین خوا و لایق
مفاعیلین فوائد فہولن **تخفص** مفاعیلین و لایق مفاعیلین
زواند فہولن **تخفص** فہولن کہ بودند و لایق اول و زو
بوندہ تنہا شکر سبب بوفن و کاف و تخفیف فارسی و تو رکیدر
ضم سین مہمل و کاف عرق و تشدید ایدر بیدر کون کاف و بقیہ
لو مناسبہ کون مثلاً در لود و لود چک بوندہ کون و کون لایق
دیر لایق کونادہ ہا مفوظ لک سین ماعرف تو رکیدہ ہا
مزبور نک اشارت کون کون و لایق و لایق بوفن کون و کون و لایق
در لود و لایق مناسبہ معلوم او کہ بقیہ ایچون استعارہ ایدر
کون و کون و لایق و لایق و لایق و لایق و لایق و لایق و لایق
مقصودہ اول و زو کہ قاموس سہ بیان ایدر تنہا فارسیہ یا لایق

ناقطع تا اول و لایق

شکر

شکر

تنہا

یا لایق مناسبہ تو رکیدہ مستعمل در تنہا ایدر قید ایدر زو کہ شکر
اول و زو کہ شکر و لایق و لایق و لایق و لایق و لایق و لایق
عین نہ کون **تخفص** مفاعیلین **تخفص** مفاعیلین اول و زو کہ شکر
قہیر مفاعیلین **تخفص** مفاعیلین **تخفص** مفاعیلین اول و زو کہ شکر
الوانید و لایق و لایق و لایق و لایق و لایق و لایق و لایق
ضم امجد سبب مفاعیلین در کون و لایق و لایق و لایق و لایق
القیا سبب مفاعیلین **تخفص** مفاعیلین **تخفص** مفاعیلین اول و زو کہ شکر
موسدہ بیان ایدر **تخفص** مفاعیلین **تخفص** مفاعیلین اول و زو کہ شکر
شکل و زواند مثلاً زواند و لایق و لایق و لایق و لایق و لایق
نایچہ در یوقیلد نہ ناظم تشبیه آخر شرح ایدر و یوقیلد
مروند **تخفص** مفاعیلین **تخفص** مفاعیلین **تخفص** مفاعیلین اول و زو کہ شکر
کیا مفاعیلین **تخفص** مفاعیلین **تخفص** مفاعیلین اول و زو کہ شکر
اکابر و لایق و لایق و لایق و لایق و لایق و لایق و لایق
بیان ماقریب بہل اسم و زواند و لایق و لایق و لایق و لایق
و لایق و لایق و لایق و لایق و لایق و لایق و لایق و لایق
فہولن کلور و شام مفاعیلین قدر و لایق و لایق و لایق و لایق
ند کلور و لایق و لایق و لایق و لایق و لایق و لایق و لایق
جوامر جوامر و لایق و لایق و لایق و لایق و لایق و لایق و لایق
ج اول و زو کہ شکر و لایق و لایق و لایق و لایق و لایق و لایق
او کادخی جوہر و لایق و لایق و لایق و لایق و لایق و لایق و لایق
استعارہ وار و لایق و لایق و لایق و لایق و لایق و لایق و لایق
نقد جوامر و لایق و لایق و لایق و لایق و لایق و لایق و لایق
شی کون و لایق و لایق و لایق و لایق و لایق و لایق و لایق
بیر کون و لایق و لایق و لایق و لایق و لایق و لایق و لایق
ند کلور و لایق و لایق و لایق و لایق و لایق و لایق و لایق
دم مفاعیلین **تخفص** مفاعیلین **تخفص** مفاعیلین اول و زو کہ شکر
استعمالی یوقیلد و لایق و لایق و لایق و لایق و لایق و لایق و لایق

زیا

طع

۴۴

اول و زو کہ شکر و لایق و لایق و لایق و لایق و لایق و لایق
بیر کون و لایق و لایق و لایق و لایق و لایق و لایق و لایق
ند کلور و لایق و لایق و لایق و لایق و لایق و لایق و لایق
دم مفاعیلین **تخفص** مفاعیلین **تخفص** مفاعیلین اول و زو کہ شکر
استعمالی یوقیلد و لایق و لایق و لایق و لایق و لایق و لایق و لایق

۴۵

سند فارسی دلدن غیر دل سوزان و برانکه جلد احکام و موا
 سلات و مکاتبات جلد فارسی تحریر اوله خیار مت پادشاهلق
 سورب بویساع مقر اولوب کند و قیوسنده بوندن غیر
 دلدن سوزانیدی شویله که بولان قیوسنده نسبت بولدی غیر
 دلدن زبان دردی شکل تخمیناید را ولد لوله یومنا هذابونک اوزینه
 شوع بولدی سیرایند جمع السنه نیک اصلا در حق بر اعجاز حق بر او
 یک ایچنده دنیای کلوب و اصلا غیر لست استماع اتیوب اولورده
 قلوب بیور سبامو الله کند و لکندن سوزانیه حکم ایدر پیش
 جلاله لیل سبوطی سراج الدین بلقین حضرت لوندن رعایت ایدر لک
 جمیع امر نیکوین قیده سوا الشاس سیرایند در حضرت سلطانندن
 مویدر که یوم قیامتده نایسک تکلیف سیرایند اولور که جنه کونج
 و کرد کدن صکر عرجم اولور که یویور مشرقت کسرم جلد اصلنده
 قیوقنادی معنا سده در ایکی فنانلوب مصر اخین دینور بعده شمر
 بیننده تشبیه طریقه نصف نیت اطلاق اولندی بوراده الف سوز
 مصرع دیمه سی وزن ایچوندر پیشرو مال سوز با عیر سیراید ارنق معانی
 و بوراده موادیور و بر او تدر که زهر دن زیاده و طبع هر کیم سیر
 حیانتدن انور اقلیم سنده اولور هلاهل شهر تازان سین و قور
 سین انور کندن و لوزیان ایلر اما غیری مالک التوب نینس انور زهر
 اولور دیو نقل اولور اقلیم سانه نقل اولوب صانلان کوکیدن
 بفضلدر که شجریدر که کاف عیر سیر اسک و ادنی و عیریز و محترم معنا
 لرینه کلور بوراده معنای اولور **در تشبیه** که اولور فامعایلین سیر
 معاعیلین رعیه فحولن بریتکی معاعیلین اولور تشبیه معاعیلین شکر فحولن
 که نور کفار سیر اولور مقابل یلور اهل که اولور بونظم مشک مقابل یلور
 جهه معنا سده در عیر یوز یوز مشک اشکال کتاب دن ناخود رجح
 فنی انجام ایلر کساندن اشکلا و دشوار لغز الایدی **در تشبیه**
 کتوب فامعایلین تشبیه لافاعیلین مقابل فحولن یلور اهل فامعایلین
 کلور بونظم معاعیلین مشک فحولن رسم ایلده اولور تشبیه تشبیه

سرایند
اصل
و

مصرع

بیش

م
م

بیلر مبتدع احوال ترکیب و رسمک بوراده معنای اصطلاحی
 که عادت معنا سید را اول موادیور عادت اوزره دیکدر و تر
 تشبیه بولویونجه قلمه دیورلو ترکیب بوراده معنی و معنی
 مفعولدر مرکب معنا سده در خلاصه معنای مصرع و ترکیب کفا
 تشبیه سنه مقابل و انیک معنا سده بریت کتوردم مبتدع ترکیب
 فارسیه نیک معنا سید و سائر حالات ایلر اینس حاصل اتسون
 ایچون **در تشبیه** بر سه ای معاعیلین لدمالیتی معاعیلین تشبیه
 فحولن کیلیم معاعیلین تدبیرا حوا معاعیلین ترکیب فحولن
 ترکیب فحولن حوا لطف اخذ کوستر دی اتمام دیدیم بن دگر
 تحفه شاهی نام الطاف لطفک جمیع در ضم لام ایلر لطف
 الله معالینک لطف و توفیق عصمتیدر و لطف الله لفلان دیور لطف
 مرادین لطفه اکایصال الیم و اسماء اللهون اولان لطفک
 معنا سوز حق تعالی ایصال منافع ایلر قولرین احسان ایدر دیکدر
 یا خور حقایق و دقائق امور عالم دیکدر و کلامدن لطف
 اولدر که معنای غامض اولور الطافک خدا آینه ضافتر لایم
 در تحفه شاهی کلامنک لطفی یوقار و ده بیان اولندی
 قاعده اوزره تحفه شاهی دیکدر ترکیب اضافیدن علمیه
 نقل ایلر همزه محذوفدر **در تشبیه** جالطاف معاعیلین خدا
 کسیر معاعیلین اتمام فحولن در مبتدع معاعیلین حتی اتمام
 هد اتمام فحولن کلام شاهی مولوییم در بیان شاده مقلو
 یه ناظم و پیشتدن کند و نیک محبوب معنا سده اولان شاهی
 مخلص اولدر که شاهده مسنوب دیکدر و طریق جفته اولور
 ن نیستی که مولویدر حضرت مولایم مسنوب و وطن و مکن
 جفته اولان نیستی که دیار شاده مقلو دید کلر قصیه
 مسنوب ایدر یکن بیان ایلدی مسبق الذکر اولدی اوزره دیار
 لا اصلنده داریک جمیع در وار و وار و دیار و دیارات
 و دیوان و دوران و وار و وار و دیار و دیار و دیارات

فارسی و مصرع

م

لطف

شاهد

دیار

مولایم

معناست استعمال او اندی **تطبیح** که اینها مفاعیلین هستند
مفاعیلین لوییم فاعولن در کلامی مفاعیلین تشدید مفاعیلین لوی
بیم فاعولن یکدله که میگویم که خواص بحار میگویم یکدله
کلام عریض در یافتن تشدید مفعول در ملامت ایچوندر
جد مفعولنه مضاف مصدر و اضافتی لامیه در مفعولیده اول
یا نیست ایچوندر در مفعولیه اول که کثیفه در لوی که وجودنده اول
علوی نور بخت و عبارت اید مفعولیه اولوب وفق مفعولوب جمیع
اجزا و جوی فی اساطیر ایدوب بشل شوره یوز بن عالم صور تدن چو
یوزوب عالم معنای رخا و نورانی که اول جز علونیک اصلیدر
اول عالم یوزوب طور توجه نام اید مجذب اولوب و عالم عناصرین
کچوب سیریه سیرانی عالمده معلوم اولکه لغت فارسیده اخر
کلمیه لاحق اولان یا اوج جسد رومی حرف میباید که کلاما
نلردن ترکیب اولنور الی ایچون وضع مستقل اولنرای و فیکر
قامشک ایدر و یوزوب حرف میباید که هر یک مستقل وضع
و باشد دلالات اولوب بومعنا مقابله وضع اولمشدر یا
فی کبر که حرف نفیدر و جسر فی حرف فز و اندر که الودن غرض
معنا دلالت اولوب بکلی زیاده فکسین لفظ و سهولت تلفظ ایچو
ندر جسر اولدن و جسر ثانیده اولان یانیک اصول معانی
طقوز در خطاب و صفت نسبت وحدت ابهام تعلو حال نفی افراد
معنای اولی افاده ایدن یا کاما اخر فعل ماضی لاحق اولوب ضمیر
متصل مرفوع معناست اولور مثلا عیب آوردن و طور دن دی
جک برده ضربت وقت دیریم زدی و ایستادی دیو و عرب نکاید
ایچون ضمیر متصل اید منفصل جمیع ایدوب پس آوردن دیو جک
بنده انت ضربت دیریم دمی ایدوب یوزوب دیو و کاه اخر
فعل مضارع لاحق اولوب و اخر فعل ترخیم اولوب مکنه
دیو لویکندن دلی خد فایدوب بمعنای شمدی شلر یکدله
کاه اولور رابطه واسطه سید اخر فعل لاحق اولور کردستی و دان

مرد صورتی

اوله

اعراض و احوال
معانی گاه

زبون

ایستادی

و دارستی کبر کردی و داد نیک معنای ایندی و بود نیک و در اما
کو کردستی و دارستی نیک معنای ایندی و شدستی و یکدی معنای
ثانی افاده ایدن یا شول کلمه اخرینه لاحق اولور که بونک مدلول
اولان معنای وصفیت اول کلام قابل اولور کوی غلبه یا کبر و کاه
اولور اخره حال و اسم جامده لاحق اولوب اخرینه و در خاف
بجی زیاده اولور خواجه که وزنده کی کبر معنای ثالثی افاده ایدن یا
اخر کلمه لاحق اولوب اول کلمه نیک مدلوله نسبتی ایدر و جموع مد
لوندن برومف حاصل اولور تور که کبر که طائفه تور که منسوب
یکدله و جینی کبر که ولایت چینه منسوب دیکدله و ده کی ورد و
کی کبر که ده گویدر و در دره در اخر لونده اولان کاف تفهیر ایچوندر
گوچیکه و درن جک منسوب دیکدله کاه اولور یا مذکور اوج
کلمدن مرکب اولان اسم لاحق اولور دختر کی و شیار کی کبر
قر نواتان تفهیر کاف تفهیر یا نسبت ایچون کذلک شب کیم
و یوز اوجی کاف تفهیر یا نسبت ایچون و در خنی نسبت ایچو در لودر
بوم نسبت لازم در که مبتدل و متفیر اولور و یوز نسبت غیر لازم
در که مبتدل و متفیر اولور حرف یانیک مدلول اولان نسبت مطلقه
و کاه اولور نسبتده مبالغه قصد اولور اخرینه نوز ساکن
زیاده ایدر لوی انکشتیرین انکشتیرین یا باشی برومق انکشتیرین یوز
ک معناست اصل انکشتیری ایدی خاتم برومف طاقلدی اعتبار اید
نسبت اولمشدر و زمین کبر که برودت معناست اولان
منسوب در قیسه زمستان دید کلری هنگام برودت او
لدیفی اعتبار اید در ارضیک طبیعت برودت اولوفین زمه نسبت
اولنوب زمین و شمشدر و بالین کبر که لوموز باشی اولان بال
منسوب در اکثر اوزن باشد طایانلدی ایچون بالین دیکدله
مشاین پوشین پوشین لطیف زرقین سیمین و سیمین آهنین
برین رنگین بخشین جمله سی یوقیلدن در معنای رابع که مقابل
کشت اولان وحدتد یوزی افاده ایلین یا اخر کلمه لاحق اولنور

ترکی

ماده العربیه

زمین

یعدر غم

لسان عربیده اول معادن تنوین اید تعلیق اولو معاد مقام دینور
 اما فارسیده مقام دینور معنی خامس که مقابل تعلیق اولو
 ابهام در یونما افاده ایدن یا اخر کلمه الحاق اولو یونما فا
 رسیده عربیده تنوین تکیر یونما در چندین فرد غیر معین
 مراد اولوب غیر معین ن فصد اولننه اول جنبك اسفك اخرینج
 یا الحاق اید عرب تنوین تکیر الحاق اید مثلا ارالر نده ازو
 حق جنب فرد دن سنه یوقدر دیک یوده عینان ایشا
 فرق نیست دیو عرب لیسینها فرق دیو یا وحدت اید
 یا ابهام مانیده فرق یا وحدت ده مقرا اولان الحق فردیک
 وحدت در یقین منظور کلد ریا ابهام ده ابعترا اولان همان
 دیک ابهام در وحدتی دیکدر معلوم اوله که وحدت یا ابهام
 مک هو یونک اوچر شعب سوار دریا وحدت شعب سیک یو
 یا قلت در نه که عربیده تنوین وحدت قلت اراده اولور
 اولور وحدت اید قلت سینه مناسبت اولدی ایلد ایشا
 فارسیده دخی یا وحدت اید اراده اولور نه که شاعر و کلا
 منده ظاهر در نیست فرق مک یو جند فرق ده که یا وحدت
 مراد قلت فرق در ترکیده دخی مراد که عبارت بر قلت اراده اید
 لویج قادی یو یو دخی یا کشر در نه کیم عربیده احد ضدینک
 عبارتی اخر ایچون استعاره اولور یوقاعده یی بنا یا وحدت
 کشر اراده اولور و یو دخی یا غلب در نه که عربیده تنوین وحدت
 تک غلبت قصد اید لر فارسیده دخی یا وحدت غلبت قصد
 اولور و یا ابهام شعب سیک یو دخی یا تخفیف در نه که عربیده
 تنوین تکیر اید تخفیف قصد اید لر فارسیده دخی یا ابهام
 اید تخفیف قصد اید لر ابهام وجوه تبیین عاری اولسین افاد
 ایدیک اعتبار اید ابهام اید تخفیف مناسبت اولدی ایچون و یو
 دخی یا ابهام اید عظیم قصد اولور و یو دخی یا شویلد
 نه که عربیده تنوین تکیر اید شویلد قصد اولور فارسیده

یا وحدت
 ایا

تفاوت تنوین
 اولو فارسیده دخی

فارسیده دخی یا ابهام اید تنوین یا قصد اولور معاد سادس که
 تعلیق در افاده ایلان یا اخر فعل ماضیه و مضارع لاحقا اولوب
 فعلك مناسب تجزیه دن که قطع اوزده خبر در تعلیق صرف ایدر
 مثلا ماضیه یوز دینور مناسب اولور دیک مقام تعلیقده یو
 دی دیر که مناسب اولور در مضارعده تجزیه مثلا خواهد
 دیو مناسب است در مقام تعلیقده خواهد دیو مناسب
 استیدی و دخی مد یوور تعلیق مناسب اید یکی ندر که لاحقا
 لدی البت سیاق شرط ده واقعده یو یا نیک ایا شعب سیک یو
 یا ترتیب معنای تعلیق معنای ترتیبی متضمن اولد یقیندن اوتی مدکو
 یا کی فعل ماضیه لاحقا اولوب ترتیب مجرد ایچون دخی استعمال اولور
 و تعلیق اولدی هم شرط هم جزای لاحقا اولدی کی ترتیب ایچون
 اولدی یو که هم مرتب هم مرتب علی لاحقا اولور و یو دخی یا و
 صیت در مزبور معنای تعلیق افاده ایچون جن فعل لاحقا اولوب
 معنای امری منجی استقبالیته نقل ایدوب و صیت سبارش مناسب
 افاده ایدر مثلا امری تجزیه یی و غای دیوور تعلیقده سینی و غای
 بر اگر دیر ایشی شاه نوغای ماه نور امهاسر سابع که مالدر جن
 بر اولدی ایدر نیم و ده جغی بر امری متهم اولدی غای یا نینه لاحقا ایدو
 کنی افاده مراد اولننه مصدر یک اخرین یو یا ساکن الحاق ایدو
 اول مقصود اولان معنای افاده ایدر لر مثلا کیده جکر رفتن دیوور
 مضمون دیوور و طعمه خوردی دیوور و یو لیک لاحقا کلام گفتی
 دیوور و بالاده اولحق سینه بودی کن شست بودی یووشیمانی لی
 دارد کنون بود و معلوم اولدی علامه یکانه ابن کمال حضرت لر رساله بانیه
 سنده یانیک مصدری اولسینی نقل ایدوب یوور مشکی که یامد کو آخر
 مصدره اختصاص اولوب افاده ایدیک مصدر دن غیریدن نیز
 ایدیک ایچون بعضی اول یا یا یا مصدری ددیوور معنای مصدری
 ضدی یو کلامی قابل توجه اولور که یا مد یوور ک مصدره انشای
 وار اما اخر بیت ظاهر اطلالندر که افاده ایدیک معنای مصدری دیکدر

حالند

خواهد

ص

رفته

در سال
 یازده

و در است چیه ده مقابله و انیک مقابل اولیجق مفاسر صاع و هول
 دی جل بر دجیم چیه و راست دیو لری و کاه زای چیه و عید لای دیو
 ک دیو لری و کیکنقر مفاعیلن قو مبرجام فاعیلن هلید و فاعیلن
 که انیک اول مفاعیلن میگز یلب مفاعیلن موز و فاعیلن اید و موز و
 تقطیع تفهیم اید و جهلیله هر معصومه تعلیم لقطیع لقطعه پار لری
 انکه دیو لری اصطلاح اهل عرض و طراجزا عرض و طراجزا دیو لری و
 اید و موز مفاعیلن نلتقطی مفاعیلن عتفیه فاعیلن جهلیله فاعیلن اید
 عیلن لری معصومه مفاعیلن عتفیه فاعیلن رک رک او کرده و بو
 موز و کتبی حباب اید و او طبع مستطابی رک رک او کرده و بو
 مستطاب اسم مفاعیلن در هنر استفعال بورا ده و جدان ایچو
 طیب و پاک بولمش طبع و یکدر صحاصده و غیره اید و اشتطاب
 و جده طیب **تقطیع** رک رک مفاعیلن موز و مفاعیلن کتا
 فاعیلن حباب اید و مفاعیلن طبع مفاعیلن موز و فاعیلن
 یقین بلک لری برا و جلق اول اوقیه شوی ناموز و فاعیلن یقین
 نك حقیقه قلب اید و اولکه دیو لری جوق و کیده اید و مفاعیلن
 بعد و وصل و قنده فاف عینه تبدیلا اولد و ناظم بود و اید
 بوقاعده مخالفت ایلدی اول علوز و اول اصلنده اول اید
 هنر و او قلب اولنوب ایک اید غام اولدی اولدی بوبیت
 بعیده می جو **تقطیع** یقین بلک مفاعیلن کبر اغلن
 مفاعیلن جق اول فاعیلن اوقیا شخ مفاعیلن و ناموز و مفاعیلن
 فاعیلن فاعیلن اولور طبع رک رک و سیت و فاعیلن قالور و
 اولما ز دخی موز و بوبیت سیت سابقک مضاع ثانی
 ک شط مفاصله اید و اکامفاصله در فاعیلن اسم مفاعیلن اولد
 نمش مفاسر در عیدر فارسیده و می مستطاب و **تقطیع**
 الرطبع مفاعیلن رک رک و سیت مفاعیلن فاعیلن فاعیلن قور
 و مفاعیلن فاعیلن و مفاعیلن فاعیلن فاعیلن فاعیلن فاعیلن
 استاد کامل انی جهلیله اید و وزنه قابل مکر کافی جمید و بیك

کفر

تقطیع

تقطیع

مکر

و بیك فاعیلن فارسیده و تدر کیده اید و استناد و حازق
 ماه جهل فاعیلن جیم عیدر سیت مفاسر **تقطیع** مکر جفا فاعیلن
 ز قیاسا مفاعیلن و کابل فاعیلن ایچکده مفاعیلن لایده
 وزنه مفاعیلن نقابل فاعیلن کلور و وزنه و لی بولن سلاست
 قور و طبعنده البت بر دحاکت و طو کیده مقام استناد
 مستطاب **تقطیع** کلور و وزنه مفاسیلن و لی بولن فاعیلن
 سلاست فاعیلن قور و طبعیلن مفاعیلن و البت مفاعیلن
 و کاکت فاعیلن قور و کاکت الی بولن تازه نهالی بولن طو و لری
 و کاکت مثلاً مزید تفهیم ایچون ناظم تفهیم شرح ایلدی
 تازه ایلد و فارسیده و تدر کیده شاید رتال لری نوید قلم
 اشلر لری و فیدان و شوال شجرا رک دیندن طو و لری جفا
 الج و تازک دال مفاسر استمال الی بولن مجبوی بولن بولن
 اکا تشبیه اید لری و تدر کیده اید استفعال اید و انکار اید
تقطیع فک الی مفاعیلن لری تازه مفاعیلن نهالی بولن و سیت
 مفاعیلن و لری مفاعیلن مثالی فاعیلن می بولن و لری اول اول خان
 قوی سیت بولن و یوم اید و می پاک خان طرا اید و لری مفاسر
 فارسیده و تدر کیده شاید و **تقطیع** یقین بلک مفاعیلن و کاکت
 مفاعیلن لا و طراک فاعیلن فاعیلن فاعیلن فاعیلن فاعیلن فاعیلن
 د میساک فاعیلن خدا فاعیلن اول جا اید و لری اید و لری کثر
 اولوب معلّم ناظم مرحوم دعا علیه ایلدی و تحقیق می جو
 دن مزید شریه ایچون **تقطیع** خدا فاعیلن مفاعیلن لیا لری
 مفاعیلن هلیک فاعیلن فاعیلن فاعیلن فاعیلن فاعیلن فاعیلن
 عیلن معلّم فاعیلن اکاکم اولدی منظوم مقد و جوق معلّم
 ایفک استنادی منشور مطلع اولد و اولان منظوم عبارتند
 حذف مضاعف و اید و مقد و منظوم و منظوم و منظوم و منظوم
 شول کسه که منظوم منظوم اید و اید قادر اولد و اول معلّم
 کسه یاری منشور تعلیم استناد منشور منظوم مقابلدر

اقل و دیگر

ولی

تازه

نهالی
فیدان

می

پاک

نقشه احكام اول مفاعيل مد منظور مفاعيل مقدور فقول
 چون فاعيل مفاعيل مفعول مفعول مفعول مفعول
 و حجاب انشد در حقه حجابي كثر طبع ناموزون
 عامي كثر طبع و طف مژگيد و طبع اگر بچي كند و يكديگر و بايو
 موزون دكل ديكدر معلوم او كه فارسيده بود مفتوح
 وضع اول انشد در موزون مذکور فعل داخل اول است فاعلك
 مفاعيل فاعل در مفعول متصل استعمال اوليچي حرفي بايو
 محتاج اول موزون اندازد و در ديور مفعول مستفصله
 استعمال اول است يا الحاق اول و روتونيك فقه سي
 كس به تبديل اول و نور في ديور و جن اسم داخل اول است اول
 الكو مشتق ايسه دان و بينا كونا موزون ديور و بينا و موزون
 و غير اول كس جامد ايسه اوج خالدن خالي دكلدر مذکور
 ك مدلولي ذات محض اول و وار زيب و شيك كمي يا خود
 ذات موصوف ضمتا وصف اول و وار موزون كس اول است
 نیدن اولان اسم نون مذکور ديالكن داخل اول و نون اول
 بلكي ها غير مفعول ايلم داخل اول و نون موزون يا و نون
 يا و نون شيك يا ديور قسم ثالث نیدن اولان اسم بالا داخل
 اول و نون بلكي يا الفلم ياها غير مفعول ايلم داخل اول و نون
 موزون ديور بلكي نام ديور يا خود موزون ديور فاعيل فاعل
 عامي خاصك صدي اولان عام منسوب ديكدر مفعول طبع
 سليم و ذهن مستقيم اصحابي اولان خواص دن اوليان
 كيشيد و **نقشه** حجاب انكش مفاعيل در حقه مفاعيل
 عيلن **حسام** مفعولن بچك طبع مفاعيلن عناموز و مفاعيلن
 نعام فقولن بچك مفعولن مفعولن مفعولن مفعولن
 طبعي مذهب رت اسم الكهد نون نقصان دن كماله اير كركي ديكدر
 و ديور استينك استعجابت دعا و اختصاص و ارد در اول
 انكچون قرآن كرميده مواضع محمديه مفعول عاده و ت

ديور موزون

فاعيل

و موزون كونا مذكوره
 از ه ان زياده اير لر
 ناهانه و نايستاد

ناهانه

و ت اسمي ذكر اول انشد و رت هب لي حكما و الحقني الصالحين
 و بنا تقبل منار استيكي صدر و غير مذهب تفصيل يا بدن
 اسم مفعول در ديور و ياك و خالص مفعول مفعول در **نقشه**
 بچي مفاعيلن مفعول مفاعيلن لياب فقولن شولر دكلر مفعول
 مفاعيلن **مسطح** مفاعيلن مذهب فقولن نصيب انك بود ذهن
 مستقيم نصيب ايت ذهن ياك مستقيم ذهن ذال مفعول و يكون
 ها ايد و ذهن ذال و هانيك فقولن ليله لغتده فطنت كغير مفعول
 كلك مفاعيلن در اصطلاحه كساب علوم ايجون مفعول
 بر فوندر حواس ظاهر و باطن نيك جلد سني مشتمل در جملي ايجون
 علوم و ذهن مستقيم اولدر كه علوم و معارف لغت استقامت اوزره
 ادراك ايلم **مستقيم** انيك ضد يد **نقشه** نصيب مفاعيلن
 بني ذهن مفاعيلن مستقيم فقولن نصيبه مفاعيلن يا كس مفاعيلن
 فهم فقولن مفاعيلن مفاعيلن فقولن در شي جان يد رعله
 دون كونا جان يد رده حرف نك داخل و طدر اي جان يد ر
 ديكدر **نقشه** در غيبي مفاعيلن يد رعله مفاعيلن فقولن
 كونا فقولن كيم انك شاهد خيرا ايلم ياد انك علكده بار ايلم
 دلشاد ياد الك و خاطره كونا مكدور و خاطره طوطيق دلشاد
 و صف تركيد **نقشه** كس شام مفاعيلن هدي مفاعيلن
 و لياد فقولن ايك عالمه مفاعيلن ديور اي دلشاد فقولن
اول نك نيك آيد در اين ديور دان حجابي بزرگ اولو بول كو
 ستر بچي رهنماي مفعول نك نك نك هر كسانده مخصوص
 اسم شير و ارد در لسان فارسيده اسم شير ايد در حجابي
 در اينده هنر و ذائقه نيك كره ليله شامه ايا فصح لغتده فقولن
 ناله در جناب حق عليلد رت اعبيده الله كمي شامه ايد
 نك كمي و حق ايجون اولان ننه و حقيق و ديوران ننه ايردي
 ديور بزرگان ياد ردي عبيده خالق مفاعيلن اصطلاح ججو
 سيده يزدان خالق خيره و خالق ننه اهر من ديور العيار باله

ذهن

ياد
 انك

مفعول

ايردي

ديوران

جلب نك خداد
 در سوي حجابي مفعولن در
 صا ايد و نك

اولور دیکدر اما اولولوق لائق مناسنه ده استعمال ایدر
او تقدیرجه بزرگوارک اصل بزرگوار اولوب اندن اختصار
اولمش اولور بزرگوار بزرگوار قی اولوق دیکدر مجلس
رهنمای و رهنمون وصف ترکیبی اولوب یولکسترچی مناسنه
در دلیل و قولاً بنوعیه رهبر دید کلری کبر رهنما دخی دیلور
تقلید مگرینک امقل دیدر رانزدیز مفتعلن و انخدای
فاعل یاخی بزرگ مفتعلن اولیل فاعل کسترچی مفتعلن رهنما
فاعل دخی پیغمبر اولیم ویره حقدن خبر یار تو انکر دیو خود
دیویرکد کپی قیامبر پیغامبر پیامبر پیامبر چلسی لغتدر
وصف ترکیبی درهنما لری خبر ایلد یجی دیکدر زبا و عجمیله تول خبر
برکسردن اخره نقل اولور کیشک اور تم سنده واسطه اولوق
خیر التکیب دیولور ایسا علیه السلام پیغام دید کلری حق
نقالی حضرت لریدن یا بالذات یا جبر الا واسطه سیده اقلید خبر الت
کلری اعتبار ایلد در پی سی پیغام الفاظ مرکب دن اولوب بوجری خبر
مناسنه اولان پیغامدر ووجز ذیو ترکیب التي مناسنه اسم فاعله
مصدری بودنده یا مضموم ایدی مقتضای قیاس بودنده
مضموم اولوب ضمه سی فتحیر تبدیل جهمی دفعه اشتباه
هدر بردندن مشتق اولان ترکیب مناسنه در الکلام
انده مضمومدر بریدن مشتق اولان برده ده دخی بامضو
اولسه ازلرنده اشتباه حاصل اولور پیامک اصل پیغام در غنی
حذف ایدوب پیغام دیلور کاه اولور الف حذف ایدوب پی
دیولور توانکر وصف ترکیبدر کوج وقوت و قدرت مناسنه
اولان توان اذاع فاعل اولوب سبت فصد اولان کودن مرکب
بایر دولتلور اولانکسنه کوجلو وقوتلو اولد عج توانکر دیلور
و مضموم اولد که کاف فلمسید اولان کوجت واو بوز مناسنه ده
مطلوب و اذان شرط اولوب کاهی اولنه همه کتوروب آلدیولور
واذات فاعل اولور کوله کرو کفش کری اصلنده کری لفظ لندن

[illegible]

آی

۱۵

سالین مقامی

وزیر

تقفیف اولفشد و عبر سیده اسم فاعل ایلد معنا حی نسبت قصد
اولندیفی کی فارسیده دخی قصد اولنور و توانکرده بویلد در
فاحظه کدای یاظم لغتک اولی الله و رسولک ابتداء
ایلمه سنک لطفی دکلدر ایلمه همی خبی مفتعل غیر اول
فاعلی کور حق مفتعل دخی فاعلی باری توان مفتعل کور
فاعل بخیلر مفتعل لری فاعلی طود و روح کلو چشم
کونهد و یوز کرکه قوکان منه دیت ال ایق اولدی پارلب فتح لا
میل و یاز عبر سیده کنار معنایست ایلمه لب در یار یوز قو
کنارینه و یاز عبر سیده اجم معنایست در روح ضم و او معنایست بک
معنایست در عبر سیده خد دیولر کلخ ایلمه بجای قو کسسته حد
تشبیه اید لر وقوع را ایلد ناله و سار و زجت معنایست چشم
کوز در هاشمه ناظم دیکه قباغی و کرکه و سواد بیاض جلد
داخلدر کور سوکی استعاره طریقه چشمک دیولر کاف و تصفیر ایلد
و تقوید و حاله دخی چشم دیولر روی و اوک انشباعیلد یوز معنا
سنه اما ایلد اولور سنه توح معنایست توجدن اولان سنسید
روی دیولر یوزی مصفا اولوب کدری اولیان کسینه پاکره
روی دیولر روی یک کاه اولو یا سنی حدق ایدوب رودیولر یوز
یوز دیکه یوزده رودیولر و روی یک مدلولی ارفه مقابل اولان
یوزدر که روی یست مقابلنده استعمال اید لر و جانب ظاهر
بجای آروی دیولر مثلا ارضک سطح ظاهرینه روی زمین دیولر
دیولر و جهله یوزده ازم روی دیولر کیم یوبیت ده و افهدر
جوان دیوانه باشد ازم روی دیوانه جوان جوی عبر سیده
وجهده اید یک کی عبر سیده دخی در دیده اید رویور کیده یوزده ایدین
شویوز دن دیولر عبر سیده کان ضم میم و زاء عبر سیده و کاف و جمید
کر بکر معنایست صیف جمید و کاه وحدت مقامنده دخی مستهلدر
عبر سیده میم و زاء عبر سیده کر یک معنایست در تقفیفه مثک
دیولر ست الیای ایق و این و آفند و کور و بهانه و یوز قو

تقفیف

تقدیر

عبر سیده

عبر سیده

عبر سیده

عبر سیده

عبر سیده

ویوز و وقتلو عبر سیده لب طود و مفتعل دخیق فاعلی چشمک
و مفتعل دخیق فاعلی کرکه مفتعلی کان مشه فاعلی دستلیق مفتعل
اولدی پای فاعلی کور قو قو دخیق و موز موزی صحن هوش
اوص دودنی تن بود ایدی زودیتور و دجای کوش کاف جمید
قو قو و سیق سبات معنایست کاف عبر سیده صیفه اورو و صیف
کیسی در حالش و درش مصدق کوشیدند و قو سار ایلد
نیک اون دودنی کوشی کوشی بقیب ایدوب کوشی دیولر دوش
ضم دال عبر سیده و سکون او ایلد او یوز و چکنی عبر سیده مکب یوز
لر و قو ن کیم و کوک و لکم در که اهل یا قوی و دودنی باشد در لر
عبر سیده و اجم معنایست موش عبر سیده معنایست قو قو تشبیه عبر سیده
شسته موش دشته دیولر هوشو بر حالند که نور کیده اندن اوک
ایلد اید لر اوکی کوشی کسید بی هوشی دیولر اوکی کسید هوش
شمتد دیولر اوک عقلک و راسنده بر حالند که عقل خلق ایلد
یده بولور اول سبیدن مند لفظی اکانو صیف فاعلیشدر
هوشک متافی موشو بر حالند که عبر سیده اکانو ایلد یوز ناله
اوکل اوصی کر مقابل جنوندر فرق ایتوب هوشی اوص
معنایست قلدی بو نقد برجه بی هوشک معنایست دیوانه اولور
عبر سیده کی کلام صیح او کدی یعدن غیبه اشاعیده
تکمی بشنی عبر سیده اوکی کوشی بی هوشی دیولر دیده سنه
متافیدر کلا عبر سیده هوشیارک معنایست ایتوب مقابل است
در بر کیدر هوشیارک یاز دن معنایست ترکیب سنی کندور
یاز عبر سیده دیکدر و هوشو شرفت مشر که دن اولوب کاه جان
معنایست و کاه هلال معنایست کلور نته کیم مولانا حلیم لغتده
یازدی اما علامه فائق مظهر دقائقه یوزده بیور مشر که
کاه اولور هوشک زوالیله موتدن کنایت اولنور یوز کنا
یمنک اصلتی بلیمان جای هوشک معنایست صافی یوز مشر
دودنی معنایست دخیق عبر سیده و او ایلد دالک سکونید

معنایست

معنایست

معنایست

دوش

هوش

اول

اوص

عبر سیده

عبر سیده

معنایست

ابو عربیہ صحابہ

ماه عربی قمر

گاه و عربی بقر

لافتد کل فاعل
ابریوت مفعول

گوهر

خرم و حمار

شتر عربی ایل

قوران

سب عربی فرس

مادیان عربی قهرق

کتر عربی مهری

فاعل

شفتا آیت قیللو
چال قیدر

ب- اتاغ

بعضی بزرگان که بر بطلان اصل
ساز مهرود و فی قار که گشته
بعضی تقلید با نیشک فیله
بر بطلان اصل و به جازد
اصولن فقه ایلد و
نکته اند

مهر اسکو نیر بولت مناسه ماه سماره اولان ای و بولک اول
ایک بخشیدن بر بخشیه ماه و بولر اون ایک ایک اسمالری معلوم
تفسیر خورگش مفعولن بر فاعلن زالجه کون مفعولن
آسمن فاعلن یلمور به مفعولن ماهه فاعلن کاوا و کن استر قتر
اشک اشتر و دو اسب و مادیان قسری و هم کره طای کاوا کاف
بجمله اوکن مناسه اهلینه اطلاق اولور بیانیسه کون ندیل
تور کیمده اکا صفین لیکر دیکر قهر که کور بکولر یک کور لویه خاکاه
تشبیه ایدر لور کاواک الف حذ فایدوب کور دخی دیک لغتد
صوفیه ها و میش در لور استر همزه فقه و سیک سکونیه و مثلیک
فقیله قتر که عبرت به فلو قتر حیه اشتر بان دیور هر یک اهلینه
دیور بیانیسه کور دیور که تور کیمده اکا قولان دیور استر
نیک فیله و ده حذق همزه اید شتر حیه دیور اسب فقه همزه ایلان
جند فرس و حشک هر نوعد دیور لور لفظک قافی مایه دی
کوا و در اکاستر اولفله غینه قلب اولق قاعده در تور کیمده بونیک
امثال ایسه جو قدر کور کاف عربیک ضیل و رانیک شدید و تحقیق
جائز در آتدن و مرکبیدن کچ اولان دیور لور **تفسیر** کاوا کن س مفعولن
تور قتر فاعلن حشکش مفعولن تور و ده فاعلن اسب ات مفعولن
مادیان قصر غیمه مفعولن کر طای فاعلن ناق و طبور در چنک
اید شتر یاب اقلع بر بط قیور و در دیک دق لای ناق چنک
و چنک سار مع و مناسه اولدیر کور فوغ فیما طوی و بر بی جانور
لور پنجه سوار بر پنجه سی منالرینه اسمال اولور طبور شش
منالعه الله دیور که شش الله فیله و جالیدر رباب فتح راه و ملید
اقلع دید کلر ساز در عربید بریم دخی فیم اسم شد و بولت
بارد سینه واق و سیاه کور بنا فیلوده و قیور دخی اطلاق اولور
بس کلام ناظرده رباب لفظ مصرع ثانی ابتداسه موهوند بر بط با
موحه فقه و راه سمل سکونیه و با ثانی عربیک فیله قیور دخی
کلر ساز دخی و غود و شش مناسه ده کلور در مال سمل فقه

ضم و بمل را سمل سکونیلید رفک تور کیم سید در چنک
یا نچه جالد قری نسه در ککنار دند و جوق یولری اولور دیک
تایک تور کیم سید **تفسیر** ناقو طن مفعولن بر فاعلن
چنکش مفعولن نار یاب فاعلن اقلع بر مفعولن بطقیز فاعلن
قائده سز بر غث سینه یسه و ده دی هم دخی یسه و ده سوز
سویلیج ژانژای **یهوده** و یسه و اوایل و او سز غث و بطل
نینه دیور لور ژانژا و یسه و یسه و باطل سوز خیرین و قلوغش
دیکر و چور چوب و ده و دیکر منالریه کلور خای خاییدر
فقه و کچنک مناسه در ژانژای بوا یکسندن مرکب وصف
تور کیم کور سوز چینیه یی یی سویلیج دیکدر **تفسیر** قائده سز
مفعولن بر غث فاعلن سینه یی مفعولن هود دی فاعلن هم دی
3 مفعولن هود سز فاعلن سویلیج مفعولن ژانژای فاعلن
بوسوز یابوات کور کلک ایج یاسنی این سخن یادکن رتک دلت
میزای بوبیت اولدیت همایو ندر کور بیاج ده و کالاش
ایله ایددی مصرع اولی مصرع شانیسه مقابلدر این فای سید
اسم اشارتد و قریب اشارت اولور یقیندند که کور کلک ایج
یاسنی قولنه مقابلدر مصرع اولک اولنده کور بوبو کامقابلدر
سخن سوز غث مقابلدر سخن دهمیم ساکن ضمیر متکلم
زیاریم ساکن آخر کلیه ملحق اولور ضمیر متکلم در کور اسم کور
فعل اولسون مثلاً لای جانم و دانستم و میدانم کی ماقبلنده اولان
حرف مفتوح در زیا بوفن جلیل الاعتبار ک قواعد دند کرضا
بولک ماقبل مفتوح اولور فلی حفظ یادکن یادایت از یوایت
قوانه مقابلدر زیا یاد ایک غنای کلور لای و مخاطره طومق
بوراد مراد معنای شانیس یادکن دیمک معنای مخاطره طوت
بعضی حفظ و از یوایت دیکدر کن لفظ کور لفظندن مشتق امر حاضر
در اید دیکدر معلوم اولد که عربیده مصدر اصلدر ماضی و مضار
ح و سالی مشتقات اند طوغر اما فار سیده فعل ماضی اصلدر

یهوده عربی غث

ژانژای عربی هزیان

بیت همایون

این اسم اشارتد

هم ساکن
ضمیر متکلم و هم در

سخن عربی قول

یاد عربی حفظ

کن عربی اجعل

مطلب
ما قبل غیر مفتوح

یاد
۵۰
۳

اصول ماضیه فارسی
خلاف العربیه

ايج طونه شلوار دى يك استين كوكلكه پيراهن قفتان قيا شلوار
 فتح شين بجه ايله ايج انواو استين الفى مدوده ايله استى
 مثله قفتان يك در پيراهن يا بجه پيراهن مثله كوكلكه
 عرج قميص مفاصله قيا فتح قاف ايله قفتان جامه كبر قيايله
 جامه نك فردي بودر كه او ك طوتق قفتا ذير طوب جاك ايله قيا ديور
 وكاه اولور قافيه ضروره ايجون اخيره ها، مفوظه زياره
 ايدر لر قياي يور چاه و ماه قافيه لونده استعمال ايدر لر
 ايجون قفتان مفاصله وارديك مفاصله استين فاعلى
 كلكه مفاصله را حنق مفاصله تنقيا فاعلى نغز كوكلكه
 بيني ب مفاصله وزغ غول در قور بفا نغز فتح نو نيله و
 غني بجه و زاء بجه عرينيك سكونيله ايوو يك و چايك
 و خالص مفاصله در مفاصله فتح بجه و غني بجه و زاء بجه
 نك سكونيله ايلك و بيني و چا زاء مفاصله نك خلا
 صه سنه و باغ مفاصله جفز جيم بجه فتحيله و غني بجه و
 زاء عرينيك سكونيله قور بفا و ايلك و سر جاني وزغ
 و او ايله زاء عرينيك فتح ليله قور بفا و كوكلكه غول غني
 بجه ضميله و او و كاف عرينيك سكونيله قور بفا و او و
 شاف مفاصله ده كلكه زجه غول كاف كلور بفا كلام ظم ده
 جفز وزغ و غول جله سي قور بفا مفاصله ديك ر قفيله
 نغز ديك مفاصله كلكه مفاصله نغز فاعلى جفز وزغ
 مفاصله غور كدر مفاصله قور بفا فاعلى اولد بجه
 ترجمه در قيو كوشه بوجق اورته بيان او سراد بجه دال
 مهله فتح و زاء مهله كسريله ترجمه يعني بجه مفاصله در بجه
 فارسى ترجمه نو كدر و بعضى نسخه ده ترجمه بجه در بجه
 ديش اول غلطد و و دخی در بجه بيوك قيو لريك ايجنده
 اويوب اند كلر كوكلكه قيو بده ديور بيوك طانك ديه
 سنه اطلاق ايدر لر در دال مهله فتح و زاء مهله تحفيله

ادات تو سله در بیانک اصل آر در صفت امر در مصدر ماضی
آمیده اخرینه یا و قاعده اولینه یا فاده اولوب و هر دله
کلمه امرک استعمال چوق اولدغندن ماعد الفطر آر
ثقیل اولدغی اجلدن الفیاء ایل قلب مکان ایدوب
بیاه دیو لی آر تور کیده دن ایل تغییر اولوب من
ومن مفاسد در وگاه اولور هنزه سنی حذف اید
زامکسور اولدغی حالده استعمال اولنور چیچیم
بجک کسریله وها، مرسوم غیر مفعوله ایلدا استغفار
در نه دیکدر غیر ذوالفقولدن عبارتدر گاه اولوب
کسم سین اشباع ایدوب یا ایل استعمال ایدرلو وگاه
اولور ما بعد نده کلان کلمه نیک اولنی ساکن قلوب
اکا او لشدره یز لو چیچا کلور نه لر مفاسد
آرجه دیکندن دیکدر یز یز من ای سنی مفاسد
جون اماله ایل و اشباع ضمید بنجه ونه دیکدر تغییر
کیف مفاسد و تور کیده بر کسم نک حالده استعمال
مرا دانه لوزجه سین دیو لوزجه جونی دیو یز یز کیف
حاک دیو وکنه بطلم اوله ممکن اولوب حقیقتدن
استفسار اولدغی حق نالی حضرتکریمنی یچون
ایل توصیف ایدرلو ایزو یچون دیو لوزجه چیچیم بجک کسریله
لفظ مرکبدر یز یز چه دز که نه مفاسد در که بیان اولنوی
و یز یز رادر که سوال مفاسد افاده ایدر تور کیده
اندن یچون ایل تغییر ایدرلو مثلا الله اچو دیو بجک
یوده خدا راد برلو یسی چرانک مفاسد یو تحقیق او زده
دیک او لور یونکن معلوم اولدیک مثلا نهت اللهم فتم
بجیله قسم مفتوحده یچون مفاسد دیدکنک و جهر لای
هر دکلدر یز یز کتب و مفضلن سیلگو مفضلن کلایا
فاعلن از چسند مفضلن چنن مفضلن چیچا فاعلن اچ

یہاں تک کہ

بیرون

جرأ عريضة

وام قلدن پاپن طوزقه دیرلو عربچه شرک

تجلیله

خود پیر دام لغت مشاوت که در بر معناس طوزقه که اسم جنسند
اغ جنسند اولده و غیره اطلاق ایدر لو و حشرات ارض
دخی دام دیو و چار یا جنسند برنج اولیان جانوره دیو
برنج اولنه و دیو بر لو نام آد اسم معناسه شام احشام
و قید و عربیدر فارسیده دخی شاید و بر مشهور و شهر
اسمیدر که دمشق دخی دیو لو و حال یعنی یک معناسه دخی طور
بام فارسید رتور کیم طک دیو یعنی صباح معناسه در که
شته کیم کلمه کوکدر سیلا طین و حکامک وقت دیوانه اول
زمان اوله بامدار دیو لو و دخی طام او سینه بام دیو لو طشت من از بام
افتار دیو لو بچک مشلیدر که طام او سندن لکن دو شکله
قتی زیاده چکر در کیشک جزه شایع اولوب شری فاش
اولس بو مثل ضربه ایدر لو و دخی بام نوع نوع ادات تثلیث در
اصل فامدر فارسیده فانک بام تحیل و بانک فایه بام
شاید فام انشا عظامتک لو بنده استعمال اولور که
تور کیده اندن بقره تغییر ایدر مثلاً قوه بغیر و صار شین
کیم فارسیده سیاه فام و سبخ فام و ذرد فام دیو لو و ذاتی
احکام و الجله موصوفی اولد یعنی دلالت ایدر که بغیر رنگدن
اولر تک جانیند ارق ماکلا اولد و بالجه ادا اندر که لفظیک اخر
لاحق اولور این کمال حضرت قلمی سور مشدر که فام در تک
جهتندن مناسبتده استعمال اولند یعنی کیم طلم جهتنده
مناسبت ایدل استعمال اولور و دخی بام دودق معناسه
ده طور در آدال مهله فتح اچاک معناسه در عربچه جری
دینور در ایدن مقصود در دخی در آد در آمدن مهله ایدر
تثلیث تلفظ و یقین دامتلف مفتعلن ناماد فاعلن
شاملیم مفتعلن چکر دافاعلن طوزنک و انک وان نان کو
ماست یوغرت یوزجه انوما ستانک فتح نونله ویم اید
طوز معناسه نان انک معناسه کوست کاو عربک ضمیمه و او

شام عربچه عشی

بام عربچه صبح
طک

فام

تجلیله
افتنه می دارد و این غلط
افتنه می دارد

تک عربچه بلخ
نان عربچه خبز
کوت عربچه لحم

یهت عربچه لبن

ماست عربچه لبنی

واو شینک و ناک سکونیلیم ات معناسه عربچه لحم دیو لو
فتح مهله و الف و سین و تانیک سکونیلیم یوغرت معناسه
ماست الفظی فارسید و ماستوانیک فلیجدر یوزجه آشین
دیو لو و رفد اصل باماست در بام معناسه در یوغرت
یه که دام یوغرت ایل اتخاز اولند یخون باماست دینمشدر
صکره علمیه نقلا قاعده ترکیب تغییر اولوب ماست بام
تقدیم اولوب ماستان دینمشدر و تغییر طوزنک مفتعلن
انک ات مفتعلن ناکشت فاعلن ماستیقرت مفتعلن یوزجه آشی
مفتعلن ماستیفا فاعلن بغدادی کندی و وار زن طوزنک و یو
کلرجه جو و لو بیا کندی فتح کاف عربیه و سکون نون و دال
مهله ضمیمه بغدادی معناسه در وار زن فتح هیزه و سکون
مهله و بعده زاء ییم عربیه فتح طوز معناسه در و یوز
قتی شجرک اسمیدر جو فتح جیم عربیه و سکون و او ایل و
تحفیلله ایل معناسه شمر دینور لو بیا ضم لامه و وایک
سکونیلیم یو کلرجه معناسه بغدادیکن مفتعلن
دمد وار مفتعلن رنطر فاعلن ایل و یک مفتعلن رنطر
و مفتعلن لو بیا فاعلن ارغدی کار و لو و لو ناودان دخی در
من نه رأسیه کار می کلر کاف عربیه ارق معناسه یوزجه
ایند کلر صوبولنه دیو لو عربچه قنایه تغییر ایدر لو ناودان
ونا و مثله اولو کرک دکر من اولو کرک طام اولو غنی و ساق اولو
اولسون آسیا الف مد و دایله و کسینله آسیاب مثله صود
کر من دیو لو عربچه طاحون دینور آسیابک آسیاب در
سین مکسور ایل الف مد و ده نیک جفنده نو عانتک
اولله تلفظده سهولت حصول یخون ارا لوبه یا کتور مشدر
اما شول دکر من که آنی طوار ایدر دونه دیو لو اکاخر اسم
دیو لو اصل اس ضرر علم اولله قاعده ترکیب تغییر وضا
ق الیه تقدیم اولمشدر دیار ییم ده مزبور دکر منی خرایله

توکول

شویله

اضطرار
مفتعلن

کندم عربچه حفظ

ارزن عربچه ذره

لو بیا عربچه یوزجه

جو
شمر

کار بر عربچه ساقیه

ناودان عربچه میراب

اسیاب عربچه

خراس

كلك ديك راند استينا سوانه استهاش ايله ديك **تفصیل**
 او شهنشوه مفتعلن باجهن مفتعلن بر جفا فاعلن بعض شهنشوه
 مشنه بوده نقولدر ارضم دلو طلق حشون دینا ده اولم
 بقاید **سرمفتعلن مفتعلن فاعلن** بحی سرج منلو سرج جان من
 ضم مرید ربسته اطلاق اولنور شهنشوه بنده مجوبه اکثر
 اطلاق ایدر لور دلو وصف تو کسیرد توکل ایچی دیکدر
 من فارسید من دیکدر رجم غلوه قیاس او رتبه جلور بلك
 دیجك پوده بحی منی دی بلك دیجك پوده مای دی **بر**
ثانی **اجو کشا و پیشانی** انی ابو و فانی
 دخی برادر و هره فردن یولداش کشاده کاف عربیک ضمیمه **اجو**
 معناسنه در پیشانی بای بی کسریله انی عربیه جبهه در اورو
 الف مقصور بلك فتح و باء و حقه سکونید و راه مهله ضمیمه
 فاشی معناسنه برادر غم با مو حقه ایدر فاشی عربیه اخ معنا
 سنه همراه هره مثله الف و الف ایدر یولداش رفیق معناسنه
ثانی **اجو کشا فاعلن ده و پیشانی** تن ثالث فاعلن
 روقاش فعلات دخی برام فاعلن **فردن** فاعلن بو
 لداش فعلات منلو بلجیف کمال کوچ که قم ربك **سفال**
 صفی در حش و سنك گریج و طاع کمال کاف اول عربی
 ثانی بی منلو بلجوق دیکدر که کلدن مرکب کاف عربیکه فاعل
 کاهدن مخففدر که صمان دیکدر کاف عربیکه کسریله بلجوق
 معناسنه کاف عرب و جیم عجم ایدر کوچ عربیده معناسنه
 ربك راه مهله کسور و اما ایدر کاف عربیه قم عربیه مل معنا
 سنه و قیر و طاع و خط او بیله صبحد قلی ربك **سفال** سینی
 مهله کسریله مقصر و طرقدن اولان قببحق و جوز و بادیم
 و قید یوقیوغنه دخی دیلر سفالو و سفالده مشه حش
 بیج کسریله کوچ و کرمید و هر بلك یلانی و کاه اولور جبهه بلك
 کند و سنه ده مجاز احش و دیو کسریله سینی مهله فتح

صنم
 دیکر
 کوکل ایچی
 من
 ما
 کشا عربیه کشوف
 اورو عربیه حاجب
 برادر
 کمال عربیه سیاه
 کوچ عربیه جیم
 سفال عربیه حذف
 حش عربیه کین
 سنك عربیه جیم

لور کیده دخی
 شهنشوه
 لور کیده دخی

فتح و سکون نون ایدر طاشی معناسنه **تفصیل** صمدیلر افعالن
 جفکله افعالن کوچکو فاعلن قریک فعلات **سفال** صفی
 فاعلن صدر در حش فاعلن شهنشوه فاعلن بجهطاش فعلات
 صواب خال در طبراق آشور او دیلار هم اشك کوز یا شری
 در خشك تر قور و ایدر یاشوراب مدالطه صوویان آبی و کاه اولور
 و او ایدر با مو حقه بنده نواشی و بنادل اولفله باقی و او دن
 بدل قیور او دیلر خال طبراق در آشور فار سیدر او دمعنا
 سینه در یاد انی دیلر **ثانی** صیفه امر غایبدر اولسون معنا
 سنه **مصدر** ی بودن کلور اکثر تا مواضع دعهاده استعمال او
 لور و قریس ایلو سنك یکر ایکی کوزنه باد در نورو اشك الفک
 فقیله و شین بیج و کاف عربیک سکونیدر کوز یا شری خشك
 خا بی ضمیمه قوری عربیه یاسر معناسنه کلور و یخخوی
 و کاسر معناسنه کلور **ثانی** فوقیه فتحید یا شری **ثانی** **ثانی**
 سنه خشك مقابلیدر **ر** اادات افعالن فضیلدر و استعمال
 طریق لطیف معناسنه ده استعمال اولنور لطیف کلامی و حقه
 توصید ایدر **ثانی** شهنشوه دیلر ترلفظی تو رکیده دخی استعمال
 اولنور و اول استعماله به بناء لطافتد قری دیلر **تفصیل**
 صابحا فاعلن کادر طبر فاعلن رقا تشد فاعلن بر یاد
 فعلات هشکوز فاعلن یشد حش فاعلن کتر قور و معنا
 علی یلیاشی فعلات خریدن الق و صمو قور و ختن بخال در یورد
 اصتیله کلاندر ستاع و قاش خریدن خا بیج کسریله الحق
 عربیه اشق کاهل سنه الحق لفظی عامه نسخته ده قافله در ایاقا
 عیده تور کیده مابعدید متصل اولان قاف غینه قبل اولنور
 الف و صمغه دینور قور و ختن در اهله ضمیمه یل و و او و خا
 نیك سکونیدر صتیق بیج معناسنه **تفصیل** **تفصیل** خا
 شونه ایدر اولنور قور و شد و قور و شده دینور قیاس یواید
 یکر یا یه مبدل اول کین یا قوب یا ندر مق معناسنه اولان قور

آب عربیه ماه
 خال عربیه تراب
 کاش عربیه کوه
 کاش عربیه دموع
 کاش
 کاش
 خردیه
 قلب افاق التصلک
 الحی صتیق
 الحی صتیق
 الحی صتیق

مکتوب عربیہ دیس

کتابخانه

چاشن مریچہ حبسہ

اشتی خرید و صلح

آمینختن عربی و اختلاط

وَأَمَّ عَرِيجَةَ حَلَمَ

پہر خاش عمری و غاء

۵۱
از کون عربی اقراء

بکوشش عربیہ تحفظ

شب عربیہ لیل روز عربیہ سوم

مصدری در وید نذر واک کنساید و رانید فتحید مطلقا
معناست که کنساید اولسون وگاه اولور و در واسم مصدر
اولی ریچان معناست برچم حصار دیو لو بگویم با ایلد و زینا
حرف اول فعلده مضموم اولور صفت امری در واک معناست
کفتن مصدر یدر کاف عربی ضمیه دو یکت عربی قیاس
سنه مستقبلاتند قایاب قلب اولوب کوید و کویدند و
ینور و کاف عربیه در چاش جمعیله بغدادی واریه و قوم
و غایب ینک یفتند دیر لو نور یکجه چ در غور و کتان تخمه ده
چاش دیو لو **حرف** الکیز فاعلی ز کس و کشتا فعلان
الشیاء مفاعلی و نظیر فعلات بکاراک مفاعلی بدر و چ فعل
بگوید مفاعلی چ چاش فعلات بر شمعواشی استخانی قر
شعور یو شوم رام و صو ش جکدر دنی پر خاشو استی مد
لهزه ایلد یا اصلیه ایلد بر شمعو معناست لازم و متعد است
اولور و امکنی قر شمعو معناست در مستقبلاتند
فعل اولور و استی قر شمعو معناست در مستقبلاتند
خازایه قلب اولور امیزد و آفرینده دیر لو رام یواشی و مطیع و
ملایم معناست و قر ش ایلد نیک او را بکنی کورنم دیو لو جنک جم
عربیه صوایش عربی صرپ معناست یو خاش یا عجم فتحید مثل
و قر ش و یمر و جنک و قنیه و پر کسیه گواش کدر **نیمه** بر
شما مفاعلی شت امی فعلات ختقر ش مفاعلی مقدر فعلات
بواشی و مفاعلی مضمون ش فعلات کدر دنی مفاعلی پر
خاش فعلات او قی دور ش کیم کوند ز صفیه لیلی اولم بخوان
بکوش نبش و ر و رجهو کا و میا ش بخوان با ایلد و و او برید
صفت امری در او دیکدر مصدری خواندند و اقامتو معناست
و دعوت اتمک معناست پوراده مراد معنای اولد بکوش بانک
ضمیه و کاف عربیه در روش و چالش دیکدر صفت امری در مصدر
کوشیدن در چالش شمعو دور شمعو معناست شب و دور

خنتك مستقبلا تنده فروزد دینلادی یسی الباسد نپخو
 صتوق معنا سنه اولانیهک مستقبلا تنده نشینه ابدلا اولندی
 شایان ایل زاماییننده نواخی واردر که ایکسیده حروف صغیر دندر
 هر بحر بنا ایل خانیک کسه ایل امر خا فردر مصدلی خریدندر
 سود سین مهله ضمیمه والایه واک سکونلویله تور کجاصتی
 یعنی ریج معنایسنه در وگاه اولور صیغه ماضی اولور مصدر
 سودن در ذوق معنایسنه یعنی طامق وگاه اولور مصدر
 مقایمده استعمال اولنور می باید سودومی تواند سودومی
 کبی کالاقاش آورده مستعمل اولان فیجی واورته دوشک
 ایشالی متاع البیت معنایسنه خریدن مفاعلی
 فعلانن فوختن مفاعلی بحال فعلات در سوا مفاعلی
 مند و مفاعلی عفاش فعلات الکی بودکر و لشت الکی شیار نشی
 بکار ایل بدر و ج بکوب دوک چچاش بودکر الکی جی بکج حارث
 ماضی و صغیر ترکیب و تریجن و بوز لفظی باه موخده فتحه و راه مهله
 مقدم و زانو خک سکونلویله الکی معنایسنه عامه نسفده بوز
 واقع اولمشدر که زاه محجه اولور و راه مکره اما تعجب و کلدرد
 که فار سیده بوز لفظی زانک تقدیمه الکی معنایسنه اولکی ثاب
 و کلدرد و تریجن دخی کاف و عجم اولان کر لفظی در که کوفه و آخر
 کبی گشت کاف عربیک کسریله زشت قافیه سنده الکی معنایسنه
 سنایسنه در وگاه اولور صیغه فعلی ماضی اولور مصدر
 مقایمده استعمال اولنور شیار نشین محجه فتحیه ماضی
 بعضو دیارده هدف دیول و حسته قاروره سنه دخی شیار
 دیول بکار بیانیک کسریله و کاف عربیه صیغه امر لک معنایسنه
 مصدری گشتن در که کاف عربیک کسریله لک معنایسنه عجم
 فراغت معنایسنه مستقبلا تنده شایان رایه ابدال اولنور
 و قبلینه برالفز زیاده ایدر لری کار دوکارنده دیول بکدر و بانیک
 کسریله و زنا چون دالک سکونیه صیغه امر ریج معنایسنه مصدر

بخیر عمری و شتر

سودا غریبیہ ریح

افعی

زنجی

کالا عربی تحریر

بزرگوار عروج و زوال
الکھنجر

کشت عریضه حصہ حرث

شیار عربیہ مخدوم

بکرمه عربیہ انزع

کشت

سکارت

بدر و عربی احمد

کجه وکوند در همو کاو صف کجه مباحثه میله میله حاضر
 در اوله دیکدر مصدری باشد در **تقصیر** اقیدرش
 مفاعله کنکندز فعلاتن مفاعله کنکندز فعلاتن
 بکشد مفاعله کنکندز فعلاتن بکشد مفاعله کنکندز فعلاتن
 و مباحثه فعلاتن مفاعله کنکندز فعلاتن مفاعله کنکندز فعلاتن
 کاشک با تو بودم کاشک با تو بودم کاشک با تو بودم
 فارسی وید بکیدر یا توده تهنیت دلالت ایدر تو بین
 بانو سکه دیکدر بودم اولیدم مفاعله کنکندز فعلاتن
 لیت مفاعله کنکندز فعلاتن لیت مفاعله کنکندز فعلاتن
 کبا تو مفاعله کنکندز فعلاتن کبا تو مفاعله کنکندز فعلاتن
 بودی منقولدر خیال خطه خالک فالای دلد فراره قوه
 صلیک کیه مردم کوغی خالک فالای مفاعله کنکندز فعلاتن
 فعلاتن بوجر بخت بخود بلکانه وار **رایع** رایع رایع
 دال کبوتر کو کوجن قنت پر و بال رایع رایع رایع رایع
 جلیق دوتکجه دخی دیور دال مفاعله کنکندز فعلاتن
 که سیاه قوش ددویوک بالف دخی دال دیور دیور دیور
 دیور کبوتر و تادیور دیور دیور دیور دیور دیور دیور
 مفاعله کنکندز فعلاتن مفاعله کنکندز فعلاتن مفاعله کنکندز فعلاتن
 ناظم دخی بویه دیدی اما علامه ابن کمال حضرت باری فوق انکشد
 بر که بر قوش قنایند بخیلک در غریبه اکار شود دیور
 بال قنایک کند و سنه دیور و مفاعله کنکندز فعلاتن
 مشد و مفاعله کنکندز فعلاتن مشد و مفاعله کنکندز فعلاتن
 ینه دیور و مفاعله کنکندز فعلاتن ینه دیور و مفاعله کنکندز فعلاتن
 بدن دیور و مفاعله کنکندز فعلاتن بدن دیور و مفاعله کنکندز فعلاتن
 اوج مکره کی مفاعله کنکندز فعلاتن اوج مکره کی مفاعله کنکندز فعلاتن
 فعلون لفظی فعلون و مفاعله کنکندز فعلاتن فعلون لفظی فعلون

نور
 بانو عربی مع انت
 بودم عربی لو کنت
 کاشک عربی لولا بالعربیة لو انکنت معک

عرب

رضنه عربی هداد
 دال عربی زحمة
 دولک
 کبوتر عربی حمله
 بر و بال عربی حجاج
 بال

نموده دیور و بال مفاعله کنکندز فعلاتن
 اولوب بر و بال مفاعله کنکندز فعلاتن

ستاره عربی
 اختر عربی کوب

فعلون کوجن فعلون قنتیه فعلون زبال فعلون ستاره اختر
 دیکر ایلده دیور سینه او کوجیکر ای هلال ستاره سینه مفاعله
 کس ایلده اختر هلاله نک فتیل و طاء مفاعله کنکندز فعلاتن
 دخی یلدن مفاعله کنکندز فعلاتن مفاعله کنکندز فعلاتن
 قوع و اوج قات و تفت مفاعله کنکندز فعلاتن مفاعله کنکندز فعلاتن
 ده کلور دیور یابا عفتی و راه مفاعله کنکندز فعلاتن
 ثریا دیور هلال هلاله دیور یابا عفتی و راه مفاعله کنکندز فعلاتن
 ده مستهلدر ستاره فعلون اختر فعلون دیکر
 فعلون دیزه فعلون دیور مفاعله کنکندز فعلاتن
 هلال فعلون هلاله مفاعله کنکندز فعلاتن
 آب شال مفاعله کنکندز فعلاتن آب شال مفاعله کنکندز فعلاتن
 ککشان کافیریه فتیل و اورت لورینده کی هانک سکونید ککشان
 کیم اید اولان او یول که تور کیده اکاصان او غریبه دیور شال
 آب غریبه عبد مفاعله کنکندز فعلاتن آب غریبه عبد مفاعله کنکندز فعلاتن
 هلاله فعلون مینو فعلون دیور یا فعلون مینو فعلون
 فعلون ریکه فعلون کشان فعلون کشان فعلون کشان
 قوان شکوفه چمن ابلین اولدر بال زینور زاب مفاعله کنکندز فعلاتن
 و سکون نونیدار کیم بال ایلور مینو مینو مینو مینو
 جیم ایلور اطلاق اولور کند و کافیریه مفاعله کنکندز فعلاتن
 و واور سایل بلقوا و مفاعله کنکندز فعلاتن و واور سایل بلقوا
 مینو ضمیل چمن انعامه شاملدر ابلین قنیه مینو و سکون
 نون مینو مینو مینو مینو مینو مینو مینو مینو
 فعلون ریکه و فعلون قوان فعلون شکوفه فعلون چمن
 فعلون کینل فعلون و بال فعلون بلقوا و مینو و مینو
 بک در کس و مینو مینو مینو مینو مینو مینو مینو
 ایلور کوجیور زاور سینه مینو مینو مینو مینو مینو
 سکونید و مینو مینو مینو مینو مینو مینو مینو

شوق

فانور

شال
ای
عبا

انگین

ضاج

کینه

تصویر آنچه در قوتی و در یکدیگر رفته و علامت یکسید قول معانند
 بنده فارسیه در علامت شریک رکن فارسیه کثیر الاستعداد
 بنده مطلق در شیب و از کلام شامد را ما علامت الحق از کلام مخصوص
 صدر و علامت جمعی علمان کلور **تفسیر** دیو لو سو چیده فله
 و مذهب مفاعیل یا جام فاعلات قوتی که مفعول نیز کوفو فاعلات
 له بنده مفاعیل یا جام فاعلات کنشک **تفسیر** سرچ در سرج در سرج
 در سرج طینه یعنی بلفظ خیمه یا کجشک کاف عربی و فو
 سکون نون و جیم عربی و شین بجز سکون نون ایله سرج سرج
 قوتی سرچ عصفور دیو لو و سرچ قدر اولان کوجک قوتی شده
 فی اطلاق اولور ایکنه مذهب و سکون باء موحده و کاف بجز
 کسریله و هاء غایب مفعول ایله نور کجی سرچ در سرج زجاج
 دینور بلفظ باء موحده فاعیل کجی صفتی مضارع مصدری
 لغزیدن در لامک فاعیل طایفه معانسه ایله بلفظ دبو معانده امر
 غایب معانسه در هاسته ناظرون مفعول در سور چون
 و طایفون دیکد پیام باء بجز فاعیل خبر معانسه در کیم ذکر
 سبق ایدی **تفسیر** کنشک مفعول سرچ سرچ فاعلات
 در خیاب مفاعیل کنشک فاعلات سرچ مفعول بشفق فاعلات بلفظ
 ح مفاعیل پیام فاعلات بریند کنشک افسار در یولار فاعلات
 تر کزین ابوا اولدی او بآن نام بزم بلفظ فارسیه در ابرک کو
 کسلیکنه دینور که نور کجی کنشک دیو لو و اهل فرس اکاسین بو
 و مینه بند دخی دیو لو و نور کیده تحریف ایوب سلا بند دینور
 افسار فتح همه و سکون الف مذهب نور کجی یولار دیکد
 فاعلات فاعلات کسریله و سکون فاء فو قیه ایله نور کیده تر کد برار
 مع و قدر زین راه عرب کسریله و یا ختمه سکونیه الکات ارفقه
 اوور لو سرچ سرج دینور بومعنا او زره اسم جامد در کاه اولور که
 ازین لفظند تخفیف مرکب اوور بوندن او ترک معانیه که غیر بنده
 من اجل ذلک ایله تعبیر ایدر لکام کسرام عرب و کاف بجز نور کجی

آبکینه
 ضرب
 بلفظ دمری عشر
 پیام عربی خبر

بریند عربی لب
 سینه و
 افسار عربی زبام
 سینه بند
 سلا بند

آزین

نور کجی اوین دید علی که تقریب ایلیوب کافتی جیم قلب جام دیو لو
تفسیر بریند مفعول در کل فاعلات نور کاف فاعلات مفاعیل در
 یولر فاعلات فاعلات مفعول ترک زین فاعلات برالو مفاعیل یا جام
 فاعلات کف کجی ناب طفن چوملکه دی دیک چوملکه چوملکه
 و پیشد بچیک خام **تفسیر** کف فارسیه کاه اول و فاء بجز ایلیک
 در که انکه چوملکه کف الوری اصلنده و صف ترکیدر کف طوخی
 دیکد رقبه فارسیه ناوه که تجربه کیدر لکن قولی اولور نور
 کیده اکا طفن دیو لو یک اما له دال مهله و سکون باء و کاف بجز
 چوملکه در واسم علمد هر بنه نیک انجند طعام بنه بقرن
 اولنه نور کیده تجربه و ققان دیو لو فارسیه دیک مسین
 سکون مهله ایله دیو لو و سفسیدن اولنه سفالین دیو لو اما له
 سز دیک دون دیکد رقبه امیر مفعول یا جام چوملکه چوملکه
 وضیفه صفتی فاعل ما ضیدر مصدری چوملکه نور قینق
تفسیر غلیان معانسه بخت باء بجز ضمید بود دخی فاعل ما ضیدر
 پیشد معانسه مصدری بختن در پیشد معانسه معانسه
 متعدی و لازم بیننده مستعملدر خام چیک معانسه طفا
 و آن وه استعمال اولور و پیشد پیشد و دیانت اولور
 کونه دخی دینور **تفسیر** کف مفعول یا جام فاعلات طفا
 مفاعیل کد یک فاعلات چوملکه مفعول بشفق فاعلات
 دی و پیشد مفاعیل چیک خام فاعلات **تفسیر** شمشیر و تیغ در
 قلیچ دشنه خیمه که بخت صفری قینه غلاف اید و هم نیام
 شمشیر شین بجز کسریله و سکون ییمه قلبی اطلاق اولور
 الحق اما تیغ لفظی نا فو قیه کسریله یا ختمه سکونیه بلفظ
 کسکین بنه در کک دمور و کک غیریدن و قلیچ و تیغ
 در مینه و طاغله سوری یا پیشد دیو لو اصل بند در راه غیش بند
 بلا اولمشد فارسیه بوا یکی حرف بریند قلب اولور
 در دشنه دال مهله فتحی و شین بجز سکون و هاء غایب

طع
 کف کجی عربی اجرب
 ناب عربی مغلی
 دیک عربی قدر
 کف کجی عربی ربق
 خام عربی سر

شمشیر عربی سیف
 تیغ عربی صارم

فان كذا السنه يرفع الله بالعلم
اقواما يجعلهم في الخير قادة يقيض
نبا رهم ويقتدي بافعالهم

لامد قولام ديكدر هشتادون مشتقد قومو معناسنه مستقيلا
شده شين لامه قلب اولنوب هلم دينور **فقطيه** ايدست
مفعول كودام فاعلات **تفقد** شين مفاعيل كيهلم فاعلات ليا
لظ مفعول **تجأت** فاعلات **تلك** الدنق مفاعيل **تجتيام** فاعلات
مفعول فاعلات مفاعيل فاعلات علم اوكرين كشم بوليسدر
بوجه مقام و **الحديث** برفع الله اربالعلم اقواما يجعلهم في الخير
قادة يقيض باثارهم ويقتدي بافعالهم **فقطيه** علمك مفعول
تلك مفعول فاعلات لسدر بوجه مفاعيل مقام فاعلات هاشميه
ناظمين بودن مفعول **يسويته** قورقشك الله
دوقرگان **يارت** نه ظالم اولور ايشويك كان مفعول
فاعلات مفاعيل فاعلات **بجر مضارع** اخبر و مكفوف در
عيان **ساده** **فقطيه** **در** **حضر** قارن شكم ناق
كوبك بلدرميان قوشوكر **دخ** زخداك سینه كو كسد
دخ بوشك شين بوشك سید و كاف عرب فتحيل قارندر عرب بطن
معناسنه **چوق** يتي او مسك بنده ديكر **عربه** عبدالبطن دي
لور كه قارن قولي دينور ناقه كوبك مسك معناسنه كلور
مطلقا كوبك معناسنه كانه بلك مطلق معناسنه كلان هاء
رسميه سنه اولان ناه در ناظم موحوم ناقه كوبك ديسه **صخره** او
لوردي كويكدن مراد مسك كويك اول كن خلافي مشادر **ميا**
كسر ميل بيل و هاشك او رشمه وايچي معناسنه در قاره بويل
كسيه ميان بالادينور و قوشو و اوچقه ميان بند ديكر كاف
عرب **فتيله** و **بمك** دخ فتيله قوشو و كوي و و طاعنده يونكش
معناسنه **رخ** زاء **بمك** و **نونك** فتيله كويك **بمك** اكله معنا
سنه **عربه** زقن معناسنه و قولي معناسنه دخ زخداك اكله
چقوردي و قولي معناسنه ده كلور سینه كو كسد رسين مهله
و هاء رسميه ايد **عربه** صدر معناسنه برفع الله ايد بودن
كو كسد و دخ بوشك و نصيب معناسنه و عل معناسنه و بوقوه
معناسنه

ناب
ناظر عرب ستر
ميان عرب جاييب
كسر عرب منطقه
زخداك عرب زقن
بوشك عرب كلال

ملفوظ ايد خنجر بر وجه عجم ايد خنجر لفظ در فارسيده الت
مفعول فيه اختصاص بوقدر بول بجا غرده ديورننه كيه بويت
ده ظاهر در **بشيدكم** كيه بقتاب كو سفندي كفت در
زمان كه **خنجر** شين زقن بريد لفظ مذكور كيه كيده دخ
شيوي اولفد ناظم دشنه بوجه تقسيم ايد كيه كاف عرب
فتي و باء تخيه سكوييد و ضميه ميم طوكيه صفره معناسنه
كه صفر و مركب و قاتر در سندن ايد در لولاقي غني بوشك
قن و هاشميه ليك ظرفه ديورننريد در فارسيده شيوي
وارد در نيام كسر بول فارسيده بودن قن معناسنه در
تفقد شين مفعول **تفقد** فاعلات **جد** شنه مفاعيل
خنجره فاعلات كيه مفعول **صفر** فاعلات **خلافي** مفاعيل
هنيام فاعلات طام بلم و بوج و ام و كسليم مراد كام هم كامه
آره دخ ديورننه كامه بام لفظ فارسيده طام او ستم
ديورنن ساقا كرا اولمشدي و ام فارسيده بوج **عربه** دي
معناسنه در بوجر جلو آده و امدا ردينور كسر كاف عرب
ضيق **قوج** زن معناسنه كام كاف عرب ايد اولور سمراد معناسنه
و كاف عرب اولور سمراد **عربه** خطوه معناسنه و طوق معناسنه
ده كلور **طام** مفعول بوج و ام فاعلات كسليم
مفاعيل **دكاه** فاعلات **كام** مفعول **ند** از فاعلات **خنجر**
لور مفاعيل ماعكام فاعلات **ار** دستكبر دامت از دست
كي هلم اس آل طوحي اكله **الجن** قويلام **اي** كسر هزه
ايد فارسيده حرف نداد در عربيه ياكبي دست ال كيه كاف
عرب طوحي در مصدر كوفان در طوحي معناسنه دستكبر
وصف بوييد رال طوحي معناسنه دامن اكله ناخطاب ايد
دامت **اتك** ديكدر **زار** عربيه من معناسنه **از** دست الله
ديكدر و كاف عرب فتحيل زماندن **اسو** الجن و نه وقت
ديكدر و عربيه فارسيده شايد رهم كسوها و فتح الله

خنجر
شيدنه ام
كيه عرب كفل
بام عرب سلع
كام ديكدر عرب جبراد
كام و ما و دير عرب خنجر
اي دستكبر عرب اخذ ايد
كسر
كرفتن دامت عرب ديكدر
از دست عرب من ايد
كي هلم عرب بوي اولد

معنا نه کلور و بردن لفظند صفت امره و و وصف ترکیبی کلور و افعل
 و مصدر او الکنده تحبب لفظ ایچون زیاده اولور **تفعل**
 نادین شک مستفعلی تا و یک مستفعلی بلد رمان مستفعلی دلی
 رخ مستفعلی و اندراک مستفعلی سبک مستفعلی دایم
 مستفعلی مرغاب جرج آوردن جف شیز کند یعنی فقر
 این دم در سرب کومشون سیم التون د ز مرغاب او
 ردن معناست اصل مرغاب صوفو غی دیگر آوردن اکثریا
 صوب مانل اولفله ترکیب اید و ب مرغاب تمهیه اولمشور
 جرج جف طوغان بقیل بلیان دود مشل تیز کسین و ای
 و کله و بقیل و یورکن اما کسه صیغه اید بلفک عربچه شرط
 معناست در تیزیده اولان یا مصدری در کند فعل مضارع
 ایدر معناست مین کند یعنی تیزک ایدر دیگر ناظم لفظ مقرون
 آهن منیل دمور پولاد یعنی دمورک ایوسته و جوهر داره
 آهن تدریجی کسریل بقیل کسریل ایلو سکون
 یا و میله کسریل فقه دینور زر اکنون عربچه ذهب معنا
 سینه رانک تحفیف و تشدید اید جائز در و شتم زالتک التانک
 ایدر و یبیکر یعنی اسکی بر معناست ده کلور **تفعل**
 مرغاب جرج مستفعلی غز دیکر مستفعلی تیز بکند مستفعلی
 یعنی مستفعلی اهدم مستفعلی ارزو قلائی رومی تیج
 دشوار آسان کنی کوچ **ان** کلر و کیشو قوج دیش ارکن ماده نر
 کلر ارزو قوج هنر مقصوده و سکون راه مهله و کسر راه عرب
 و یا حتی سکون و راه مهله سکون قلائی معناست و کمال
 اید تیج عربچه معنی است و اما سن یوز در تیج و جاسا
 مد هنر اید کلر و قلائی معناست در راحتک آسان دیو قلائی
 کسریل ان و کوسم که قصاب قویلی او کلر یوز و آسان
 قومک و سوزنیک مقتداست اطلاق اولور کیشو
 عربی در فاشیده دین اول معنای مستعمل در ماده دیش تیج فتح

مرغاب عربچه حصانه
 جرج عربچه اجل
 تیز کسریل عربچه حدت
 تیز کند فقر و یکدر عربچه سخط
 آهن عربچه جدید
 سرب عربچه نحاس
 این معنای دین ای معنای
 و تیز ایچون فقر
 لفظیله نفس ایلی
 در قس
 ازین عربچه رصاص
 اسان عربچه آهن
 دشوار عربچه جرج
 نهان عربچه بنس
 ماده عربچه انق
 کیشو
 عربچه و طار شترک
 کسریل دکر

فتح فونید اکنک **تفعل** ارزو قلائی مستفعلی در و تیج مستفعلی
 اسکن مستفعلی آرشوار مستفعلی ارکین مستفعلی زو
 کیشو مستفعلی دشیوار مستفعلی کک ماده مستفعلی
 کار نهفته کن لوایش کاند و جاع و بوس او پیشو خون
 کرده یعنی در لشی عورت زن و شوهر زمر کار کافیه
 لوایش و اکن معناست کاف بکیده اولور سله دات مبالغه اولور
 که صفت فعلی یا ضیك اخرینه لاحق اولور مبالغه فاعل معناست
 پروردگار که معناست و آخریده کار خلاق معناست و کاه او
 لور که امر صفت ضیك اخرینه کلور آمر زکار که غفار و غفور
 معناست و امور زکار که معنی معناست نهفته نونیه هانک
 ضمیمه کن لیش معناست اسم مفعول و کیشو صدره
 نهفتن کولک معناست کار نهفته نک بجوئی کن لوایش معنا
 سنه اولور کان کاف بکیده جاع معناست بوس یا سرب ایوش
 مصدری بوسید نا و یک معناست در خون و او
 اصلیه و ضمیمه فتح اما اید و قضا اید اولور قافیه سنه
 در عربچه عرف معناست در و دمور بقید که تو غولف دیو لور
 و کلر و کریاس یعنی در معناست کلور عرف جو رچین د
 یوز در دویشتر کادیکر کرده فتح کاف بکیده اسم
 مفعول در ایلیش معناست مصدری در کول در ایلیک معنا
 سنه خوی کرده نهانک معناست قکیست در ایلیش و یکدر
 عورت و ملکه و مرد و ناز و اوشا طایر و بین در و لور
 لفظند ایام حاضر در و وصف ترکیب کلور حشمت زن و طبل زن
 شوهر عورت اریذر **تفعل** رنهف مستفعلی کولانی
 مستفعلی کندر جاع مستفعلی عوبو شیشو مستفعلی خیکر
 دیش مستفعلی بندر لیش مستفعلی عورت و نون مستفعلی شو
 هر در از مستفعلی کبدر دسه سبوان سواوت این سوور
 اوک ارشانه یوز و پیشو پیشو و زوز و زب تم ضم حاء بکیده

کار نهفته عربچه فعل خفی
 نهفته
 اکم مفعول
 کان عربچه جاع
 بوس عربچه قبل
 خور کور عربچه عریق
 زن عربچه امرأه
 کلور عربچه دکر و زوج
 خم عربچه راقود

کوب و شوایو به دیو که جلالت و سیو قه سینه دسته مفاسه
 آن مذبه اول دیکدر اسماء اشار اندر مریدیه دلك مفاسه
 بهیده اشار در مذ الفه نون کله اخریده ادا جمعه را میاد
 و یونان و جیتان کنی و کاه اولور تو صیف ایچون اولور تفریح
 کتان و افغان و خیزان کنی سو طرف وجهه مفاسه سوبیده
 مقصور در وضو و شالی مفاسه دخی کلور آن سودیک
 او طرف و اوده طرف دیکدر این سو بو طرف دیکدر اسماء اشار
 راند ندر قیسه اشار ندر تریده هذاکبر جمعی ایشان کلور
 بونلور دیکدر ریش یا بیکل اوک و ایل و مقتدی و محترم و ضمه
 مفاسه که یور کیده او و یور لی او کید کیم و امام پیش
 و نک و پیشواد یور یور یور یور یور یور و کس و وفاء جزیه
 مفاسه کلور ریش غف کلور و کور و التند و پشم و شسته
 و تیز و از و ملد مفاسه انگیز دیکد فار سیده زیو دیور
 زوق با ایل یور و عجز فوق مفاسه و تکه مفاسه دخی
 کلور **تقطیع** حکمید که مستفعل دیت سیو مستفعل
 آنسو مستفعل انسو بو مستفعل اکار دیت مستفعل
 غیو و مستفعل یشو سیو مستفعل زیو و مستفعل یو
 رچک او ده و است که از ارقم قیث یثیم یثیم یثیم یثیم یثیم
 انده ایلک ایجا یی و است بورچک دیکدر کدار کدار یی
 امر در او ده مک مفاسه کدار او ده یثیم ایل دیکدر
 یثیم یثیم یثیم یثیم یثیم یثیم یثیم یثیم یثیم یثیم
 کلور میم ضمه متکلم در ارقم دیکدر یثیم یثیم یثیم یثیم
 در خار خاریدن امر حاضر در قشوق و کیم مفاسه دده
 ایجا این اسم اشار کد جافظی جاییدن مقصور در مکان
 مفاسه یثیم یثیم یثیم یثیم یثیم یثیم یثیم یثیم یثیم
 ضرر دکتور مک مفاسه ایجا یی یثیم یثیم یثیم یثیم یثیم
 ثانیه لاجل الودن مفتوحه در اصلنده ضمه یثیم اولان یثیم یثیم

آن سو عریجه دلك الجانب

جیناه

این سو عریجه هذ الجانب

پیش عریجه امام

پس عریجه جعد

زیر عریجه تحت

زیرا

فازاه عریجه

وامت عریجه دینک

کزار عریجه آت

وامت کزار عریجه آت دینک

پشتم عریجه ظهری

بخار عریجه اخذش

ایجا بیای عریجه هات فی هذا المكان

ایجا بئر عریجه از و خیش دلك المكان

بودندن امر حاضر در یور دن مفاسه و انو نده او تک **تقسیم**
 یور کاه و ده مستفعل و امت کد استفعل ار قشوق مستفعل
 یثیم یثیم مستفعل یثیم یثیم مستفعل ایجا یی مستفعل رندالک
 مستفعل ایجا یی مستفعل او یور یثیم یثیم یثیم یثیم یثیم
 او غل شش بین بناد انا کن یثیم یثیم یثیم یثیم یثیم
 یثیم مفتوحه ادا ت یثیم در مسد ریش یثیم در او یور یثیم
 جلوس مفاسه شین یثیم یثیم یثیم یثیم یثیم یثیم
 مسد ریش یثیم یثیم یثیم یثیم یثیم یثیم یثیم
 سینه قیاس بواید یثیم یثیم یثیم یثیم یثیم یثیم
 نید نده یثیم یثیم یثیم یثیم یثیم یثیم یثیم
 با مفتوحه ایچون یثیم یثیم یثیم یثیم یثیم یثیم
 که اسمانیک جمعه قاعده اولدر که اسم ذور و یثیم
 و اخر یثیم یثیم یثیم یثیم یثیم یثیم یثیم
 و ملک آن و جیتان و جانتو دان کنی و الکل نیک اخرینده
 ها علامت قه اولور یثیم یثیم یثیم یثیم یثیم یثیم
 حواچکان و بنده کان کنی و الکل اسماء ادا تدن اولور
 الکل اخرینده الکل هذ زیاده ایدر لک اسلک اخری
 یثیم یثیم یثیم یثیم یثیم یثیم یثیم یثیم یثیم
 و خامها کنی و الکل ادا تدن نشو و نگو یثیم یثیم
 مشا بهتی اولور یثیم یثیم یثیم یثیم یثیم یثیم
 و دختها کنی یثیم یثیم یثیم یثیم یثیم یثیم
 دیکدر مصید یثیم یثیم یثیم یثیم یثیم یثیم
خود و او یثیم یثیم یثیم یثیم یثیم یثیم
 کند و دیکدر آخر کاه علامت مفعول اولور و کاه مخفی
 ایچون لام جاره مفاسه اولور و کاه قسم ایچون و کاه
 یثیم یثیم یثیم یثیم یثیم یثیم یثیم یثیم یثیم
 فلیحفظ اراکان امر حاضر در قوت دیکدر و مصد ریش

این سو عریجه از و خیش دلك المكان

نیشته

بناد انا کن عریجه مع الجاهلین

مطلوبه جمع الفلاد ذی روح
 آدمیان مملکان جانوران
 و حیوانات بنزه کاه

فلیحفظ

معانی را

و ناخن برای و ناخن کید بر اول انگشت فتح هین و ضمه کا و عیلا
 بومق بز و اولو بایشی بومق بز و اولو بایشی بومق بز و اولو بایشی بومق بز
 انگشت ششام دیر لور هین کفای مفعول و ناخن مفاعیل
 و طریق ففولن انگشت مفعول بز و مفاعیل بومق ففولن
 کالوج کجه مشت بومق کشته کیدر کجه هین و کالوج
 جیه بجی و کاف عریله تور کجه صریحه بومق مشت بومق
 و شمشیر مشت اسیدر و اوج و بومق کشته بیوک کی سفینه
 مفاصله زورق و طدر زورق کوچک کیدر که تور کجه
 احاصد دینور و بومق دیر لور هین کالوج مفعول
 کجه مشت مفاعیل یثرق ففولن کشته مفعول مدر
 عرب مفاعیل جزورق ففولن هین و فزار اش و یور
 قشدر یوکسک خوبلند و یثرق الحوق شیب کسه صریحه
 ایدل اش که بوقش مفاعیل و مد هوش و الت که صریحه
 تحت دینور شیب لفظنندن مخففدر نون هر فحقی
 اولد یخچون محذوفد زورق اشیاع و مرا و هین طریقه شیب
 و شیب دیر لور که کشته و مد هوش مفاصله در و اولد کسه
 ایدل بوقش و یوقاری و قار شو و جمع اولد مفاصله و تخمین
 لفظ ایچون زیاده اولور خوبلند حوالفظی و زنا ایچون زائد
 بر لفظندر بلند ضمه عریله و فتح لای یوکسک و ایندو مفا
 صلده فیور و از نه و او هین بلندن دیر لور یوکسک او
 لد قور یچون یثرق باه بجیکه الحوق و کوتاه و زور و یخچول مفا
 صلده کلور هین هیش مفعول فزار اش مفاعیل یثرق
 ففولن یکسکه مفعول بلند بر مفاعیل نالحق ففولن بر
 هیدل انکسی که شد هین سان قور تلدر او کسه که اولد
 قور قور یثرق هیدل مفسوره زائد دُرر هیدل فتح راه مهلیل
 فعل ماضید قور تلدر یعنی خلاص اولدی دیکدر مصدر
 رهیدن در فتح راه ایدل قور تلد مفاصله انکسی اول کسه
 عریحه دیکدر

[illegible]

که دیکه را دان تو صید هر اسان فتح ها ایل قورق هر
سانیدن قورق هر اسان صفت مبالغه در مبالغه ایل قورق
دیکه و مبالغه بیت دیکه که هر کس را الهی قورق
اول کشید دنیا و آخرت مهالکندن قورتلدی فعل ایلی
نیکی مهالکی خوف الله اولمدن ناشی مصیبتدن حاصل اولو
پس بوقلام سعاده انعام جوامع الکمالندن ایل یکی ظاهر
در **بر هیدامفعول** نیکسشد مفاعلی قورتلدی مفعول
او کسکی مفاعلی د قورق مفعول بی مفعول مفاعلی مفعول
علم ایچره **د ر م ر سعاده** الحق **علی مفعول** در
مفعول مفاعلی رتیق مفعولن هاشمه ناظمیدن بودی
مفعول و کولسک دیر شک یوزک فرجندن علم او فظلا
صی بوبولاجندن **مفعول مفاعلی** مفعولن کج احب و
قبضه هر جندن **د ر م ر مفعول** در **مفعول** مفعول
میگردد یعنی طهر هم رک **مفعول** قان **مفعول** باز نکشیر حق ساط
اراسته بسیار خوان **میگردد** ادان حالدر چکد فعل
مضارع طهر یعنی طهر معناست مصدری چکیدن در طرا
ملق معناست رک فتح راه مهلیل و سکون کاف و عی طهر کر
یچ عرق معناست **مفعول** و او اصلیه ایل قان **مفعول** دم معنا
سته اراسته مد **مفعول** اسم **مفعول** رتیق نکشیر مصدری ارا
ستند و یوزک آراییدن و آرایایییدن و آرایایییدن امثال
بسیار کسر با عربیه **مفعول** مفعولن **مفعول** کشد یکدر خوان
فتح خا **مفعول** و او رسمیده و الف ثابت ایل سماطه مخصوص
مطلقه دکلد و بلی ایچنده طهام یکن نسیمه دیولو کورک ساط
مفعول و کورک سفور کورک **مفعول** کذا **مفعول** اهل الف **مفعول** میگردد
فاعلاتن بنظر هم فاعلاتن رک **مفعول** فاعلاتن قانخونفا
علات باز نکشیر فاعلاتن **مفعول** ط فاعلاتن راستی
فاعلاتن و مارخوان فاعلاتن **مفعول** باز کونه عکشد در دج کورک

هواسان عربیه
میچکد عربیه بقطر
رگ عربیه شریان
آداسته عربیه مزین
کم مغفور
خوان عربیه مائده و خوان
بسیار
سماط

فکر در لودر لود کون باشد اشاعه سر لکون باز کون عکس
و باشد اشاعه و کبر و سنه معنای سنه ها غیر مفعول اید باز
کون مفعول و کدر کلکون فکر یعنی عورت لویوز لویه سور
دکری فز که در کفوفه فایده مثله کون کافی هم فز و او اصله
اید در لود معنا سنه کون ناکون در لود در لود معنا سنه در
ناظم کون الفسج ایوادی وزن ایوید در سر لکون ضم
نونه باشد اشاعه دیگر در لکون سا و نکون سر لکون
باز کون فاعلاتن عکس در فاعلاتن دخی کلکون
فاعلاتن فکر فاعلاتن در لود در لود فاعلاتن کون کونینا
فاعلاتن شیا اشاعه فاعلاتن سر لکون فاعلاتن کوده
نکن روده بفرسق بوکون او یکن کونده شش ایکون فلو
یکان سو کشت یا ن اوچ شش فتن بدن کوده معنا سنه
در فار سیده و تی کیده سنه در روده ضم را مهلیل
و سکون او و فتح دال اید بفرسق و سا ز قلنه دینور
کونده ضم کاف عریله و ها غیر مفعول اید بوکون و سور
لشیر و معنا سنه ده کلور جمع کونده کان شش ضم شیان اولی
معنی اید تو رکه ایکن معنا سنه بفوق جکر مهلول فتح با
عاید اید یعنی یان معنا سنه و شش ایوانه دخی دیر لیسو
ضم سین مهمل اید طرف وجهت تو رکه پاکه در لود سویند
مفعول در و ضیا و روشنائی معنا سنه ده کلور گفت کاف ع
ضمیله مشت قافیه یان معنا سنه و مشت و کاه ضیفه ماضی اولی
مصدر مقامنده درخ استعمال اول غور اولد و یک معنا سنه
و کاه امر حاضر اولد اخر بنده تا حذف اولوب کشور دیر
شش سین مهمل و را مهمل ضم لریه تو رکه یعنی اویلو
قبه لویه دینور کوده تنه و فاعلاتن دفرسق
فاعلاتن بوکون ایکن فاعلاتن کونده شش فاعلاتن ایکون
فاعلاتن لویکانو فاعلاتن کشتیا فاعلاتن جسته

ملکونہ عربیہ درد و غم
کونہ کون عربیہ اصناف و انواع
سرکون عربیہ ناکس الراس

عَرَبِيَّةٌ

رود و عمر پچھ مصائب

سکرده عربیہ کلیہ

شش مریخ کوش

زین
آق بکر

بہارِ عربیہ ضلع

پان
دشمن ایران
سوریه جانب و طرف
گشت عربی جنب
سرون عربی مدیا

جمله فاعلات رسته قور نامش و لیکن رسته بفلو دست
صبه موی قبل جامه و نام بنی جامه طون رسته فقه را و ایلا اسم
مفعولدر قور قلمش معناسه مصدری رستنی قور ذلعه معنا
سنه و سالی و پر یک معناسه دخی کلور رسته بد عربیده
اسم مفعولدر مصدری بسای بفلو **رسته** بفلو معناسه معنا
سنه رسته الیچیکد کلری وقت بفلو کلری رسته که نو ریکیده
دخی شایعدر **هر** سنه نیک قولنه و ایپک خط بیغه و کسنا خلق
ایلمک دخی دیو لوبوی قبل و صاج معناسه فقیر یا ایلد مو دخی
رینور جامه یونلیده و قلدن اور **ریش** او د قمش و مرکب
و قوم یغو معناسه دخی کلور نام تور کیم به یغنی مکتوب
معناسه جامه کیس کیم جک اثواب و نیم یغو سوخته یغو
بارع یا قمش **دیو** شکله و قدح و شونک شاه سیتی و صراحی
معنا لرینه کلور معلوم او که جامه لفظر معنای اصلی سه اعنا
رایله ملبوسه و مفروضه عامدر ملبوسه تر جامه دیو
اصلی جامه نند در ترکیب اصنافیدن علیه نقل ایچون علامت
اولسون دیو مضاف الیه بقدم اولش در و نفعه شرجامه
خواب دیو **رسته** فاعلاتن مشو لیکن فاعلاتن
بستفلو فاعلاتن **رسته** فاعلاتن مویقنا فاعلاتن
مقلینا فاعلاتن **رسته** فاعلاتن جامه طون فاعلاتن
صح کناه صح بیفتیان صح بوی ایسته بشاشی او دین
قور بویک **رسته** قور بویک **رسته** قور بویک کناه کلر ضعیف صح
معناسه مصدری قشاندن در یکحق معناسه **رسته**
یا **رسته** موحده عربیک کسر یل کور یلان نسخه لوده بویله در
اما صح بویز در زیناد بویزیدن نقوطه ایلمک معناسه **رسته**
شر کسر یا، موحده ایله صیف امر حاضر در بمول معناسه
مصدری شاشید ندر بوزن یا، ایلد آور دیکدر مصدری
زوزن در اور مو معناسه در **رسته** ایلمک معناسه ده کلور

دستہ عربیہ حیرت

موی عربیہ شمر

عاصم قلم عربیہ قلم

جامعہ عربیہ شریعت

مجلس

عرب فقیر باید و

جناب دیو لو بیفتن
با مکس و رول

حاضر در عین حال

بشاشن عربی بیل

ہون عمر یکہ اضر ب

شکنا میری جیب

جناح

بیلستان عمری صبت

٢٠

شناسی عربیہ ان تفرہم

ورندہ عربیہ والہ

مِثْلُ عَرَبِيٍّ قِفْ

دُرُغِیَہ فی

برون عریجه خارج الدار

مطل
مترتا مع

بورزیدن عرجه بعشره و تقیّد

مصداق
اسباعیه

زمین عربیہ ارض

راواوات مفعولہ در ترکیبہ فی عربیہ لہ وہ

خواجه عربی ختازین

چونکه در این عصر بجهت حضرت

اینجا و کل الحریک یوخبه قفل طشرده اند و در اگر شناس
 و در میان در یرونه اند و در قف عینه ایل اچره معنا
 سه الف مذله ایله معنا به طور یوکه ای بار خدا آفری آمدن
 لفظ لندن امر حاضر در کلام یکدیگر بروراده مراد معناه
 شاف و در کر کردن مخففه اادات شرط و شناس
 شناختن در وصف ترکیب در اطلی صفت مبالغه سنده
 شناسا و بنور الکلفی معناسنه و شناسیده اولان
 با خطاب در و زده یوخبه دیکدیگر و عیجه و الامعناسنه
 عیجه ای اادات حال در مات صفت امر قف معناسنه مصد
 مانند قلف معناسنه در فی معناسنه بیرون صم با عیبه
 طشره معناسنه بیرون کبی عیجه و کف اعلاتنی
 الحریک فاعلاتنی یخه قفل فاعلاتنی طشرده فاعلات
 گن اندرون افعالاتنی کر شناس فاعلاتنی ورنه
 فاعلاتنی در بیرون فاعلاتنی فاعلاتنی فاعلاتنی فاعلاتنی
 فاعلاتنی خف اکایم نام جهل اچنده قلمشدر بیرون
 خف اکایم فاعلاتنی و اچهل فاعلاتنی جنده
 فاعلاتنی فاعلاتنی در بیرون فاعلاتنی هامشده در
 یومقوله و افتاب طلعت عالمی در و شوقی و نوبه کیم دو
 سه سیر ایل کلشن قیلور
 بوزیدن او زنگدر نور دیون در و درمک زمین را
 خوک برکندن ند و یور طسوز درمک بور زیدن با عیبه
 زانده در بر شینه او یکمک و او زنگ در نه سینه عادت اید
 نمک و این اکم معنالی سینه طور نور دیدن ضم نمک
 مصد در در و درمک عیجه طی معناسنه زمین را خوک
 بوکندن زمین یور اصهر مفعولدر خوک طسوز بوکندن
 قوی بریق حاصل یور برمکن قویاروب قارشد رفق دیون
 بور زیدن مفاعیلن او زنگدر مفاعیلن نور دیدن

نور دیدن مفاعیلن در رد و در مک مفاعیلن زمین اخو
مفاعیلن کبر کندن مفاعیلن در سیر مفاعیلن طلوز دین
مفاعیلن بودن قهقهه دیو لر بودن یعنی کورست مک • زود
بصد ناجقد رسودن در دخی سور مک • دیودن ضم
راء مهملیه قهقهه عجم خطف دینور ریابیدن قاید رمق
مفاسند نمودن ضم نو نه کورست مک عجم اراء مفاسند
کورست مک مفاسند ده کلوز زودن ضم زاء عجمیه یاصل
سنت یا صدن لجمده صیقلق بسودن باء عجمیه سور
مک وال یوقه اور مق و یوق و یوق و کورست مک مفالو
کلوز • دیودن قه مفاعیلن مفد لوم مفاعیلن نو
دن یه مفاعیلن کورست مک مفاعیلن زودن یه مفاعیلن
لجمده مفاعیلن بسودن مک مفاعیلن دخیس مک مفا
عیلن رسخت کالتن یو ککریاؤ کم یافتن یولق رسیدن
ایر مک و در مک چیدن یافتن اوز مک • رسن راء مهملیه اید
ایب عجمیه جبل دینو دجنبا زه رسن باز دیولر و ایب یو
کر جیه رسناب دیولر یافتن یو کک مفاسند تفان مثله
کم حاف یح ضمیل یا و و ه یعنی یتمک غیب اولق عجمیه ضال دیور
یخو و نابید یعنی بلور رسن یافتن یولق عجمیه وجدان
مفاسند رسیدن بر نسبه ایر مک عجمیه وصول مفاسند
چیدن کسرا یا عجمیه در مک عجمیه جمع مفاسند بافتن
یا عجمیه فتحله اوت مک و دو قوم مک و کوزه مک • رسن
رسنابنا مفاعیلن فتک مک مفاعیلن یو و کم یا مفاعیلن فتک
مفاعیلن رسیدن نا و مفاعیلن مک و در مک مفاعیلن چیدن
مفاعیلن فتار مک مفاعیلن خراسیدن خراسیدن صا
للق طر ملا مقدر • صور مق اولدر دامیدن رسیدن
یعنی او فور مک خراسیدن کسرخا عجمیه اید صاللق خراسید
کسرخا عجمیه اید طر ملا مق و قشوق و قشوق مک مفالو رسن کلوز

دودہ قابضہ

زُودُونَ قَائِمًا عَرَبِيَّةً

حفظ

مفت

زدودن مرغچه صداء

بِسْوَ دُنْ عَرِيجِيَه تَطْلِبْ

تافتان مرغیہ فکل

شکر ضمیم طواف اربعہ یتم و دیگرہ

ایقتن

جنتنازه
رسمی باز
دیر لر

ماؤتین عمر سعید رشتی

پیشہ و عربی جمع

وزن

خرامیدن عربچه تهلوك

خراشیدن عربچه همدش

وامیدن عربی تازیانه
دیدن عربی تازیانه و نفع

وامیدن صورق دیدن او فورمک و بلا اسمک و لاجل و
صاح وقت ظاهر اولق و بر سینه ظاهر اولق و اعضا قهر
قهر اولق معنای سینه کلور **خرا** دیدن معاین
خرا دیدن معاین صانع قطره معاین ملامت در معاین
صنوعه آل معاین دیدن معاین رسیدن معاین تا و فر
غزیدن اولدی سورتمک بکودیدن در و دوتک **معا**
کودیدن در ارضیق دخی سکلاییدن ایت اورمک غزیدن
ضم غین بجه ایلد و زایعید سورتمک و انکلیک و
طایمک معنای سینه کلور بکودیدن با زاندا ایلد اصلنده
متغذیدن و طایق عید بر حالدن بر حاله دندر مک معنای
سینه لک **مختول** شدن یعنی دتک معنای سینه استعمال
اولنور بجا زادن و زایمک معنای سینه کلور کودیدن مثل
کذا و کره لکول نفع الله اما مروه سودر کلستان
شجر حنده تحقیق ایدوب بیورر که کشتن و کودیدن
متراد فلور در اصلنده دتک معنای سینه در مولوی کیم
و غریه نکول کیم و دولا ب کیم صکره انقلاب معنای سینه استعمال
اولندی خن سیر کیم و دوتک کیم پس صیورت معنای سینه
استعمال بوندن در حافظه فانه من المهمات فی هذه اللغة
انتکلی کزیدن فتح کاف بجه اصرف عجمه عفو معنای سینه
سک کلاییدن اورمل و سترلق معنای سینه
غزیدن آل معاین دتک معنای سینه بکودیدن
معا عین در دتک معاین کزیدن معنای سینه اصرف
وامعا عین خسکلای معاین دتک معنای سینه معاین یلک
تق سو خن بجه در زبور جان دیک **خید** در وقت بجه
اکلمک دخی سو بومک تف تا فوقیه فوجیه آشوریلک و زای
آتش معنای سینه ده کلور شدند ایلد و تحقیق ایلد جا زدن
ولفتد و سو خن بنمو در فتح دال معنای سینه و راه مهمل

سکلاییدن معنای سینه
مصدر ثانی
غزیدن عربی کفر خش
کودیدن

تاسه سودی شرح کلستان

سک و عربی کلب
لاییدن عربی عوج

تف عربی لهب

سوختن عربی احتراق
سوفت

دیکلری بودند

وراه مرهیلد و زاء معی سربینک سکونلو بیلد نو واک معنای سینه در زدن
وجه تسمیه سربینک بود بکولود و خن مطلق دیک معنای سینه خید فتح
خاء معی ایلد اکلمک عربی اخنادیر لحم دادن مثله رفیق لحم راه مملت و سلق
فا ایلد سو بومک و او ایلد رفیق دینلک و وزن ایچونلد **تقطیع** بکتنسو
معا عین خننمق معا عین در زدن و معا عین خننلک معا عین
ضمیدن در معا عین خننمق معا عین اکلمک معا عین خسو بومک
معا عین **اولور** انکاشن افراشن سزمک و قلدرمق دی بند آشدن
برداشتن صناعه و کورتوک انکاشن فتح حقه و کاف بجه سوزمک و نقیش
ایلمک انکاریدن افراشدن بر شق قلدرمق بند آشدن کسرباه بجه صمق
معنای سینه برداشتن بر شق بر شق قلدرمق و کورتوک فتح باء عربیله ده
بهر ایدن مثله **تقطیع** اولور انکاشن شتافرا معا عین شتسنر
معا عین کفادرمق معا عین دخی بند معا عین شتسنر و معا عین شتسنر
معا عین غلورمک معا عین طایمک طایمق دیدن سیر اورمک
رمانیدن در اورمک رسانیدن ابر کورمک طایمق ضم طایمک مملت و باء
عربیله طایمق نه قوزی بوغور لبحق طایمق و بوزورک او ببحق معنای سینه
دخی کلور دیدن فتح داله اورمک یعنی بتمک و مرون ابتدای فیرمق
حاصلی اوت ابتدای دن تار بشتوب از حق فیرمق اکا نورمک اورمک دینور
و بلا اسمک و صباح بکورمک کاورمک اورمک معنای سینه ایدن اورمک
معنای سینه اولان رسیدن رسانیدن ابر کورمک بجه اتصال متعذیدن و زوی
رسیدن و ابرمک معنای سینه رساندن مثله **تقطیع** طایمق بند معا عین
طایمق معا عین دیدن سبب معا عین زاورمک معا عین رساندن
معا عین در رکتک معا عین رسانیدن معا عین در کورمک **بجه**
باشد سر دخی ایچ زومم خویشن ددن **مفولا** صوغرف بوزدن
ادمک کندورین کورمک **بجه** نه دیکدر باشد فعل لکن مضارع اولور
اضطلاح ایل فرسده اولان معنای سینه در سر و فتح سیر مملد و وزن ایچون
والک کسرباه صوق بجه بر معنای سینه فتح یا ایلد بوز از بخ بوزدن
دیکدر و زادن مخفقد و زومم اوم او غلندن دیکدر **مفولا**

مثله

در زدن عربی
دور
دوختن عربی خیاطه
روفتن عربی کسج
افراشدن عربی اعلا و رفع

بند آشدن عربی
برداشتن عربی برفع

طایمق عربی طایمق

دیدن عربی بلوغ و وصول

چهره بجه ای شقی

باشد عربی بکون

سر دخی سیرین و فتح تا افعول تقضیلد و صوغرف دیکدر
عربیه ابرد

از عربی من

بجه عربی جمد

عربی نفر

اولی کوف و بط قزو فاخته اولیک کلازه حوصصه قوشه مرغ دی
 بچه یورید ریواند دخی آشیان کوف کاف عربیله وضمیل وواوفا
 سکونله اولیک دید کله بیوک قوشه که کجه اوچار طالعده اولور
 اگا قوشی دخی دیور عربجه هاهمه دیلر و بیقوشه دخی بط قاز دید کله
 قوشی دوقاز لفظی دخی فارسیده ترکی ده زیاده شاید در ناظم مردم
 انجمن تورک معامنده ایراد ایلدی علقه خورشید کال بط ایلد قازی
 فرق ایدوب بیور مشلرد که بط دیشی سینه اطلاق اولور که ایا قرحه قاز
 دیلر و قاز اهل یسنه دیور و مؤعالمی بعضی ایلیات ثقات ایلد
 اثبات بیور مشلرد و فاخته اولیک دیلر قریه یکنیز بر قوشه
 کلازه کاف عرب فعیله صقصه دید کله قوشه عربجه عقیق دیور
 لفظ خوینه و زاجون زاید مر لفظ و مع میملک ضمیل قوشی عربجه طبع
 معنایه بچه باه تخمیل هر جانلور طوعن کوجک یورید بچه آدم و بچه
 شیر کبی نیم تخم خفیفه و نشد یدیلد جانتور در معلوم اولد که فارسیده
 مستند حرف و لفظ یوقدر الا ضروره ایچون تشدید اولور فلیحفظ کات
 حوی و اغیل معناسنه در کانه یوره هاهه رسمیه سی اختصاص ایچون
 قاز آشیان مدیل بودی دوره معناسنه **تقطیع** اول کوف بط متفا
 قز فاخته متفاعلی الیک کلا متفاعلی رخصصه متفاعلی **فصل** متفاعلی
 متفاعلی بچه یورید متفاعلی یورید در متفاعلی و خاشیان متفاعلی
 شوچوچک اولد اوله یالایچون اگا کلاز قوش اولد اوله دی اگانیی او خا
 دی دیر که سئون آشک استان کلازه کاف عربجه کومله که بیستنجیلر و صیاد
 اشجار دن جتا لرو اوزر فی او تیلد و ییو اخله اور قوب ایچنده او یورلد
 و کورلرک ایچون دخی دیور صکره استعاره طریقه یازلق ایچون اولان
 یایلد اوچکز لرینه دخی کلازه دید یلر نیی قمشده اولان یاز اوینه دیور
 ایکجی یا نسبت ایچون دخی معناسنه اولان نیمه منسوب دیکدر
 اخنده کی نولر نسبی مبالغه ایچون زهین وعلیل و پیشی کبی یاچنده
 سبق امتش ایدی پس یومصرع اولی نیک بعضی مصرع قانیک
 بوقی سنه موهوند خان مطلق منزل معناسنه در انسا نیک لرو

کوف عربجه وقعا

قاز لفظ فارسی ده
 و مرده عن لفظ بط

بط عربجه یزبط

فاخته عربجه یز فاخته

کلازه کاف عرب فعیله
 صقصه دید کله قوشه
 عربجه عقیق دیور

بچه عربجه فرخ

لانه و آشیان عربجه محض

کلازه عربجه مصفی

آستان

نیین عربجه خفی

خانه عربجه دار
 منزل

حیوانک

حیوانک اولسون کاربان ساریه خانه دید کله یوچینک کند ویم و طو لینه
 منزل اولدینی اعتبار یله در یو کاشیه باووه خانه دید یلر سئون سین
 مرمله ایلد قانک ضمه لر یله دیرک عربجه غیاو دیور دیرک اولیان قتیبه
 اهل فزین طاق فی سئون ده دیور عربجه اوزمه بجان اخر دید کله
 آستانه مدیلد و کسریه ایشک یعنی قیو ایشکی عربجه عتبه دیلر هاه
 رسمیلر یز اختصاص ایچون داستان مثله هاسن **تقطیع** متفاعلی
 متفاعلی کولیا ایچون متفاعلی اگا کلازه دی متفاعلی قشلسنه اول متفاعلی
 و اگانیی متفاعلی او خانه دی متفاعلی در کسئون متفاعلی آشک
 آستان متفاعلی مسکایرک اولد قول اوله ساین دین اولوسنه قوشی
 یورید کله دخی شوی بیورک دین برل این وان صیق سکا برل یورک
 آن اولد دخی فارسیجه قول عربجه عید معناسنه متوید اولان یا خط
 ایچونده اوله ساین دیکدر بیورک دین دین اولوسنه دیکدر برل باه
 زانده و هانک کسیر لر یله امر حاضر در قیو و صالیور معناسنه مصدری
 کسیر هایلد در صالیور مقی والدن قوش معناسنه این بوقت
 آن آن اصل یز او آن را در ضمن مفعول ایچون اولان را ورن ایچون مخدو
تقطیع سکلیکل متفاعلی لقا ولساین متفاعلی دین اولوسنه متفاعلی
 قینی فی متفاعلی بنبر این متفاعلی کره شوی متفاعلی سیرک دین
 متفاعلی برل این آن متفاعلی متفاعلی متفاعلی کومچکله اولد
 ادب اولد ییو یوب غریز اولدی کلازه ادب بر کیفیته دکه انسانک
 نفسنده راسخه در صاحبی شنو و حقارت و برن شیلردن
 صقل غریز دیک غالب دیکدر و اوقافی اوزرینه علم و کماله غالب
 دیکدر نه کما اسماء الکرده اولان غریز دخی جمله مخلوقاتی اوزرینه
 غالب دیکدر یا لور غریز دیک خصل حمیده ده ملکات فاضله ده
 مثلی قلیل و نادردیکدر و عرف فارسیده اهل کلا اولان مشایخه غریز
 دیور بونده ایک معنادن هر بری مراد اولق مناسبت و رف عرف
 نفی و سنر معناسنه کان کاف غریز ضمیل اسم مصدر و در قوش
 صلق معناسنه و صیغه امر در و وصف ترکیبی دخی اولور کما دین

آستانه
 عتبه

بشو عربجه یز
 آن عربجه ذلک
 دخی عربجه عید
 شوی عربجه لکنون
 بیورک دین عربجه بهام دین

بهر عربجه ارج
 این عربجه هذا
 آن

مطلب
 ادب

غریز

شکان
 صانو

خلق ايلك معنا سنه **تقطيع** كجلك في متعلقك اكب او كونه متعلقين بغيره
 متعلقين ليس كمان متعلقين بعض ثمنه هاسته بوجه منقول
 فكل اندك كجلك كوزك ضيا س منيد اولو وليك بيان ايد رسم
 دل و جان مزيد اولو متعلقين اربع مرات بوج كجلك اولو وليك
 سوزك براسي مزيد اولو **رعي احد عشر قطعه رعي وافر نكرن**
 طلوع و بجه دخی دى برف و دى دى به دمه دى ميش قيون قرونه
 بره جو بانه شباه سوزك و دى نكرن تا و كاف بجه بجه و كاف
 ثانیة برف سكونيله طلوع و كوكه بجه بجه برف و دینور كثر باشول
 برك و مرن قافیه نزنه استعمال ايدن طلوع بجه ده و دیرلج ايله چه دن
 مركبه ربح بوز معنا سنه چه جیم بجه بجه و هاء علامت غیو مفلوظيله فار
 ادات تصغیر و بجه و يك بوز بجه و يك طلوع بجه دینه می او و اوج
 بوز اولد بجه و برف باد عربك فعیله فار ك بجه بجه بلج دیرلج دمه
 فتح داله تو بجه دى دید كاری صوف و آتشه او فوجك كودوك
 و طمانه دخی دیرلج ميش قيون میك كسريله و رقیونه كوی سفند و
 دیرلج فقی بودوك اهلسی اولج قیون اولسون و كجی اركان و دیشی
 اولسون كوی سفند دیرلج بجه سینك اوده سفند مشك و دیرلج
 غنم اولد بجه كی بیانیسنه غنم دیرلج غنم بجه ضمیل بره باد عرب
 و ادمه كمل فقه لرله قوزی معنا سنه رانك تشدیدی و تخفیف لغت و
 شباه شین بجه ضمیل تو بجه جوبان و يك دیرلج و راد مرهل ايله
 حیوانه سوز سید و كجی كی سیف ایدى بعضی علما و كك ایل و به
 قیون سوز سید و اما حقیر بریم كخ كلیه و زمان دید كاری بونی نقص
 ایدر كمالا خفی **تقطيع** نكر كملو متعلقين و بجه دخی متعلقين دیرلج متعلقين
 دیرلج متعلقين دیرلج قیون متعلقين قیون بجه بجه بجه بجه بجه
 متعلقين سوز به متعلقين بجه غله نخل بیوند و روعه دى یوغ
 و بیابه هید و لی او كنده غاوشنك و صبان اوقینه دى هیش زوله
 سمة غله غنم بجه فعیله و تشدیدی لاله تو بجه نخل معنا سنه اصلى بجه
 فلا سیده دخی مستعملد یوغ ضم یا ايله بیونفودى كك او كوزك بونی

بجر جادى عشر

بجه عربجه قطریه

دمه عربجه دمی

میش عربجه شاة

بره عربجه سخله

شبان عربجه راجی

دمه عربجه قلیو و فیه

غله عربجه نوم

یوغ عربجه تیر

طغوب

طغوب جفت سوزك و عربیه و فكله قوشا و لریو بلاغین مثله
 هید كسرها و سكونه و الله بیاد بد كاری و كك انكله صمان صاور و لر و ان
 دانه سی آیر تلغ بجه بونی بونی كوزك كوزك جیم عربیه و هیده مثله
 كلام ناظرده و لی و زن ایچوند و غاوشنك غنم بجه فعیله و و اولك
 كسريله او كنده دید كاری و كك انكله او كوز سوزك هیش كسرها
 ايله صبان اوقینه دیرلج كك انكله ایچیلن نكرل سوزك و سیم و سیم
 فعیله لرله تو بجه زوله دید كاری او كوز لرلج بیونلج بیونلج و كك انكله
 بقرل **تقطيع** و غلغل متعلقين بینه دوع متعلقين دیرلج غلغل
 بینه دوی متعلقين كك و غا متعلقين و شینك صبان متعلقين اوقینه
 دخی متعلقين شینك و سیم متعلقين كوزل كك و كك نه قلیو ایچ
 بكش جك و كك بجه بجه بجه بجه بجه بجه بجه بجه بجه بجه
 قلیو سیم كك كك بجه بجه بجه بجه بجه بجه بجه بجه بجه
 قلیو بجه بجه بجه بجه بجه بجه بجه بجه بجه بجه بجه
 كسريله و كاف عرب فعیله امر حاضر و جك معنا سنه مصدوی كشید
 جلك معنا سنه مكش میم ادات نهی و كاف عرب فعیله كك دیرلج
 كول كاف بجه ضمیل و و اولك مك سكونلرله نوك معنا سنه بجه ايله
 دینور معنا سنه كوره ايله لغلی تو كیده دخی شایع اولغه ناظم موصوم
 كولی انكله قف بر ایلدی شید اشین بجه فعیله دلو عرب بجه بجه بجه
 كج كاف بجه كسريله او یا ادمه دیرلج فارس قلیو فارلا مك كسر لرله سیم
تقطيع كك كك كك متعلقين نخل بجه متعلقين بكش جك متعلقين
 بجه بجه بجه بجه بجه بجه بجه بجه بجه بجه بجه بجه
 قلیو سیم متعلقين سن آت جاف ادب بولنه یوری كك اوله سیم بون
 قودون نو جان پدر بول ادب یوری شوی سیم و سیم نو سن جان
 پدر ای ات جان دیرلج حرف نذا و زن ایچوند و فدر بول ادب ادب
 یولینه بر و كسر باده ایل و فتح و ایل امر حاضر و یوری كیت و یك كد
 مصدوی و ایل رفیق و زور برك و كك معنا سنه مستقیلا تشدیدی
 فاو اوه قلیب اولنور و و و و و و دینور شوی شینك فعیله اولکین

هید عربجه مرزا

غوشك عربجه نسع

هیش عربجه سم الحراث

سم عربجه كیق

كش كوز عربجه حسن

كش قولتق ایچ عربجه ابط

كش عربجه كاهل

قلیو عربجه پتا

تو عربجه انت جان پدر عربجه روح الاب

كك عربجه كی شوی عربجه لکون

براه ادب عربجه طریق الادب

دو عربجه

دو عربجه

سوره عرجه سال
در عرجه من
هم عرجه اجمع واکتف

طیش حیاه
در سرور

۱۲

پیرامن عرجه اطراف
کشور عرجه اقلیم

در عرجه دهی

اشقی
در عرجه لایق

سزاوار عرجه حقیق

و یکدر سره فتح سزای و هار غیر مفلوظه ایل هر فتنه نک مقبوله و ایوسته
اطلاق اولنور مقصود بر اودم اوله سزای و یکدر و همه نمودن و یکدر قواعده
سازنده سبق انشد در **نقطه** سناجی مفاعلتی ادب یو لایق مفاعلتی
یور یکس مفاعلتی برود نمودن مفاعلتی بره ادب مفاعلتی برود نمودن
مفاعلتی سره و هم مفاعلتی مفاعلتی اربع مراتب مفاعلتی به یلافت
دیگر دی عیشی به سکر و در عیش اصلکنده حیات معناسنه در یور
سزور مراد در که غنه قولینک تقابلی فرینه سیله **نقطه** مفاعلتی
یلافت مفاعلتی و عیش مفاعلتی سکر و در مفاعلتی و بعضی سینه
ها مشند بودنی منقولره شهادت یلسک که قابول سزای جزائی برود
کهری ایش سوزی بو و اف بجه بر فطرت اولوب هنری یو بیتک
مصراع اولی شرط و مصراع ثانیه جزای مفاعلتی اربع مراتب بوکه غنی
بحوری و در نه نوزک نه خود تیزی **بحر اثنی عشر نقطه در عرجه پنج ارب**
مکفوف دی چوریه پیرامن اقلیم دی کشوره در عرجه فی عرجه اهلک
و در که پیرامن پاه بجم کسریه چوریه عرجه حوالی معناسنه پیرامون مشله
کشور کاف عرب کسری و شین معیه سکونیه اقلیم و مملکت معناسنه
اهل مذبله و مور عرجه حدید و دیور کاف بجم فخیل ارات فاعله و جم
معناسنه اهلک و یکد و مور عرجه حداد و یکدر در راکتوف
زرکز قیوج **نقطه** در عرجه مفعول به پیرام مفاعیل و کشور مفعول
در عرجه مفعول بقیوج مفاعیل یا اهلک مفاعیل و در عرجه مفعول
ندر لایق هم دخی سزاواره آرام دولتی بزرگ ارایش زبور
در عرجه دال مرمله فتح و او و سخته ایل لایق معناسنه در سزاوار سر
در عرجه لایق معناسنه در مرکب و بر جزئی سزا لایق معناسنه و
بر جزئی و ارفظی که لسان فارسیده مناسب و لیاقت معناسنه
در که ذکر اواثله سبق اندی و تشبیه معناسنه دخی اولنور بیت
تجای ایلدی صوره و سزاوار معناسنه برج ابیده و سزاوار خلاصه
اولدر که بر شینک شی آخره نسبت ناقه سی اولسه اول منسوبی
منسوب الیه به نسبت ایدوب ارالنده مناسبی اظهار املوا لسه

منسوب

۷۲

آرام الفومده الیه سزای و یکدر عرجه نیت شرح

منسوب الیه که ازین لفظ و از زیاده اید و دخی مجموع مرکبی اول
منسوب اطلاق اید و در مثلاً و سزوار و یور و یو کسبه بر سینه
لایق اولوب اول که اکامنا سب اولسه اول کسبه سزاوار و یور
و ابی سینه بر برینه مناسب و منسوب اولکسینه لیه هو او شدند
و یور محصل کلام و اوالف و اوالف آخر نده یونک کی معنائی افاده
اید فایضه فانه نفیس جدا آرام هنر نک مذبله و دولک و قیر او املک
معناسنه عرجه و ارام معناسنه اسم مصدر و در مصدری او اید
در دولک و قیر این حک بر دیک مقامند او امکا و یور و دولک
و تائیل ایشی ایشی کسبه او امکا و یور او ایشی مذبله ایل
بزرگ عرجه نیت معناسنه اسم مصدر و در اصلنده بر دیش معنائی
لکن بزرگ معناسنه شاید مصدری او ایشی و در بزرگ معنائی
مستقبلا تله سزای یایه قلب اولنور اید و ارا بنده و یور و یور
زاد عرب معیه کسریه التومله و انجور و قیوتلو طاشلر ایل بزرگ ملک
معناسنه **نقطه** در عرجه مفعول در عرجه مفاعیل و در عرجه مفاعیل
سزاوار مفعول آرام مفعول و لکب مفاعیل و کا و ای مفاعیل سزای
مفعول یور و یور می سزور و فاتی پیراشور می و یید و ماند قله
می ماند بکتر و می اوات حاله و سزور مفعول مضارع و یوراشور
معناسنه مصدری و یید ندر و املک کسریه پیراشور معناسنه
پیر یو بیتک مصراع اولینک آخری مصراع ثانیه اولینه مفعول
ماند فتح نوله بودنی مضارع و قله و یکدر مستقبلا تله پنه
فتح حرکت و یور یور ماند و ماند و یور می ماند فتح نوله بوده
مضارعه و یور معناسنه مصدری مانسان و در بکره ملک معناسنه
عرجه مشا ریت معناسنه مستقبلا تله سزای حذف اولنور
نقطه یا ورن مفعول در و میس مفاعیل و در و ارام مفاعیل
پیراشور مفعول میس بیت مفعول و ماندق مفاعیل لیمان مفاعیل
و بکتر مفعول و ندان دیش او نشیند و بک و یور ارا سزور
بودار عرجه دی پشم بوکه قالیه پستور و ندان دخی عرجه ضرری

زبور عرجه حلیه

میسر و عرجه یلیق
میسرید عرجه یواقیق

سزای اولور معنائی مصدری
و لایق اولوب معنائی
میسرید عرجه مضارعه

دندان عرجه مسین

ارزش عربی در سخن

بود عربی در سخن

پیشم عربی در سخن

بستر عربی در سخن

بالا

مطالعه غرضی از وزن معنی

پیشتر عربی در سخن

بستر عربی در سخن

رهبان عربی در سخن

برایش

پرو عجمی در سخن

چهره عربی در سخن

معناسنه از دوشلوه دندان دیو لرزش فخر همین ایل بلك عربچه
 ساعد معناسنه قار باه فوقیه فتحیه یورجه ارشن معناسنه عربچه
 ذراع دینور ولفظ ارش فارسیدر کوه تر کیده شایع در ناظم الچچی
 قورکی مقامنده ایراد ایلدی بود باه عجم ضمیمه بزیک و قاشلار انجی
 دیکدر اما اماله سنز ضم صریحیه قاور و که الکه جقی جقوب انش
 یقار لریشم باه عجم فخری و وزن ایچون شیند کسریله قورجه
 یوک که قیونده قور کسریله صوف دیو لریشم باه عجم کسریله
 قالی که معرود و اوده دوشلر خالی دخی دیو لر کوجک قالیله فارسیده
 قالیله دینور قالی لفظی دخی فارسیدر نور کیده زیاده شایع اولغله
 ناظم قورکی مقامنده ایراد ایلدی **نقطه** دندند مفعول شرسدرب
 مفاعیل لکوتار مفاعیل ارسدرب مفعول بداع مفعول جدی بستم مفاعیل
 بکه قالی مفاعیل بستم مفعول **نقطه** یوقار لغه بالاسر بالابوی و خورکی در
 ایلر که دی بستم و کور لغه **نقطه** بالایوقار و عربچه فوق معناسنه
 مرادات تفصیل بالاسر یوقار و دخی بالابوی عربچه قامت خورکی
 بیان اولند یعنی اوزره خاه معجم ضمیمه فتحیه اما ایلد و واور سیمیله
 وقصر ایلد تلفظ اولور بی دخی قافیه سنده در عربچه عرفی دینور و واور
 نیکه یوقار لغه دینور و نیکه و کربابی معناسنه و ویشتر ایلر
 دیکدر **نقطه** باه عجم فتحیه کسریله و دیکدر تر معلوم بستم و کور **نقطه**
 یوقار مفعول عبالا مفاعیل و بالاب مفاعیل مجتهد مفعول ایلر
 مفعول عد بییش مفاعیل تر و کور که مفاعیل عجم مفعول رهبان
 قولعوز بریش و اوچی بی **نقطه** بیکار صوفش صورت دی جرعه و بیکار
 رهبان راه مرله فتحی و هانک سکونیه قولعوز معناسنه بی باه
 موقده فتحیه پیش عربچه فالکد دینور بی باه عجم فتحیه این عربچه
 اثر معناسنه و واه مرله فتحیه وصف ترکیبده کسریله و فخری در
 کتک معناسنه بی و و دیمک معناسنی لغوی بی این چه کیدی بی دیکدر
 اصطلاحده او عجمی دخی دیو لریشم و و بیکار باه عجم فتحیه و سکود
 یالوکان عربچه صوفش و جنک عربچه حرب معناسنه جرعه عجم فتحی

دکون

۱۳

و سکون ها و فتح راه مرله و هاه غیر مفعول ایلد یوز صورت معناسنه
 هاسنجر دخی لغتد جرعه ک مدلولی اولان یوز قول بکول اولان لر
 جرعه سنی آیه تشبیه ایلدوب ماه جرعه دیو لریشم باه عجم فتحیه صوفش
 و شکل معناسنه در آیه کمال حضرت قوری بیکر جسد معناسنه اولان
 کالبد ایلد مشرکدر رالرنده فوق کالبدده شکل معناسنه و بیکر ده
 معناسنه دیو یوز مشرکدر **نقطه** رهبان مفعول لغوی بی مفاعیل
 مشرکدر مفاعیل جیور مفعول بیکار مفعول صوفش مفاعیل
 تدبیر مفاعیل و بیکار مفعول مفیداد بی و یوزی بکاعد **نقطه** و ایلر
 دیکل عادل دی قورده و اوده میداد میمک کسریله و دال اولی نلک
 فتحیه و دال قافیه سکونیه صیغه ماضیه و یوزی دیکدر می باشد
 اوات حالدر که حکایت حال ماضی اولور ماضی دادن و بیر ماک
 معناسنه عربیده اعطاد دینور بی بکادیکدر کون بکلامده کلام
 وارد و زبانی لفظی ماضیه داخل اولور اولسه حکایت ایچون اولور
 می داست دیو لریشم معناسنه می شناخت دینور کلامدی
 معناسنه یو واده ایسه ایلد دیکدر بی کلام بیوه عامه الفقه مشهور
 اولان قواعد معنیه مخالف اولور بلکه اهل فاس داد لفظی مصدر
 معناسنه قیوب و باید و طیلده استعمال ایلد و کور می باید داد و بی
 و بیکر کور معناسنه و دخی داد لفظی صیغه ماضی اولد یعنی کبی عدل
 معناسنه ده کلور داد و اصلنده داد و ایلدی دال عدل و اوطوق معناسنه
 اولان داشتق دن وصف ترکیبی در طوبی معناسنه داد و عدل
 طوبی و عدل ایلدی دیکدر و جناب حقلک لسان فارسیده اولان
 اسماسنده اولوقبایز دکی جناب حق عادل اولد عجمی داد و ایلر
 دیو لر داد و الفس منه داد کور کاف عجمیه کذاک داد و فتح دالیه و بی
 شخه و دال ثانیه مقامنده و او واقعه اولمشد کن غلطدر **نقطه**
 میداد مفعول یوز مفاعیل بکاعد مفاعیل دیو داد مفعول داد و ایلر
 و کلام مفاعیل لفظیه مفاعیل میداد مفعول ملک انسی خداوند
 و عدل و بشتاب این بوده و دخی دیو لریشم چاکر خداوند

میداد عربی و هب واعضا

داد ارام الله و جلاله عربی

داد عربی شفیق

مجلس خزانة بادشاه بطلانی
خداوند علی الله تعالی

بستان عربیة عجیل
ایو

برده عربیة امه وثاق
چاکر عربیة هلم وعبد

سپه دار عربیة موکب

دارا عربیة ملک

دارا عربیة حاکم

و خدیو یکسندند و خدیو معجزه منته لریله ملک استی عربیة مالک و صاحب
معنا سینه خداوند مال دیر لری مال اسیر دیکدر خداوند علم دیر لری علم صاحب
دیکدر و کا معضای الیه سیر بر لری به تعظیم قصد یله خداوند دیر لری سامع
اولان هر مذهب ممکنه کشوند ایچون انکیچون عزیز لری و صاحب دولتی
و علم و کمال اهلرینه خداوند دیر لری و خدیو صاحب مال و صاحب خانه
و اولوبک معنا سینه و کا اولوب جناب حقه دخی بوا یکی اطلاق اولوب
پادشاه لفظی اطلاق اولوب یعنی کی زیارت جناب حقه استعلا اولوب
خالر مکسوره اولوب و فلی حفظ کذا سمع من بعض الاساقفة البایز
بستان بیه باه موحده ایله امر حاضر دیر ایو بجه ایله معنا سینه مصدق
شاید نه در کس شین ایله ایو ملک بجه ایلیک معنا سینه برده باه
عرب فقی و واد مرمله سکونیله قول و فرا وین که اسیر ایدوب کافر الذین
سوری ایله جقار و لری حق الاصل اولان قور کیده کشی واده دیر لری برده
دینور چاکر جیم بجه ایله خاص قول بعضی خذ متکار معنا سینه دیشل
یس امیک برده ایله یونیک فرقی فاصل اولوب مثلاً نوره الله یکی ایکسینی
دخی تعیم انشد و فرا وین معنا سینه قام سی معتد به دیکدر و دخی
برده ایله بند میسند و فر اولوب که اوده طوقان قوله بنده دیر لری برده
دینور تقطیع ملک استی مفعول خداوند مفاعیل خدیو رب مفاعیل
بستان او فاعولن میرده ف مفعول و مشقله مفاعیل خدیو رب مفاعیل
لحا که فاعولن هم اولوب سپه دار و سپه دار جری با شنی دارا اولوب طاهر
دی حکم ایدیی داود سپه دار سپین مرمله کسری و باه بجم فتحیه سپه دار
سپین مرمله کسریله و باه غرب ثانی فتحیه و باه بجم اولی فتحیه جری با شنی
و عسکر یکی دیکدر دارا اولوب پادشاهه دینور عالی العموم و خصوصیه
فریدون فرج نسلندن اولوب پادشاهک اسمند که اسکندر و میدون اول
منقر پادشاهی و اکثر مالک حکم ایدوب که اسکندر و الله هلاک اولوب
دارانیک اصلی داشتن در ضیغه مبالغه در طوطه غان معنا سینه
بیوک پادشاهه دارا دیکدری خلق عالمی طوقوب فریده حکایت
اجرا اند یکچون دارا دال مرمله فیتی و الذین صکره و اول فیتی و واد

مرمله سکونیله حق اوزره حکم ایدیی کسند و حق جل و علی حاکم عادل
اولد یکچون جناب حقه فار سیده اسم اولمشد و تقطیع هم اولوب
سپه دار و مفاعیل سپه دار مفاعیل و با شنی فاعولن دارا مفعول لسلطان
مفاعیل خداوند فاعولن میرده ف مفعول و مشقله مفاعیل خدیو رب مفاعیل
بستان بیه باه موحده ایله امر حاضر دیر ایو بجه ایله معنا سینه مصدق
شاید نه در کس شین ایله ایو ملک بجه ایلیک معنا سینه برده باه
عرب فقی و واد مرمله سکونیله قول و فرا وین که اسیر ایدوب کافر الذین
سوری ایله جقار و لری حق الاصل اولان قور کیده کشی واده دیر لری برده
دینور چاکر جیم بجه ایله خاص قول بعضی خذ متکار معنا سینه دیشل
یس امیک برده ایله یونیک فرقی فاصل اولوب مثلاً نوره الله یکی ایکسینی
دخی تعیم انشد و فرا وین معنا سینه قام سی معتد به دیکدر و دخی
برده ایله بند میسند و فر اولوب که اوده طوقان قوله بنده دیر لری برده
دینور تقطیع ملک استی مفعول خداوند مفاعیل خدیو رب مفاعیل
بستان او فاعولن میرده ف مفعول و مشقله مفاعیل خدیو رب مفاعیل
لحا که فاعولن هم اولوب سپه دار و سپه دار جری با شنی دارا اولوب طاهر
دی حکم ایدیی داود سپه دار سپین مرمله کسری و باه بجم فتحیه سپه دار
سپین مرمله کسریله و باه غرب ثانی فتحیه و باه بجم اولی فتحیه جری با شنی
و عسکر یکی دیکدر دارا اولوب پادشاهه دینور عالی العموم و خصوصیه
فریدون فرج نسلندن اولوب پادشاهک اسمند که اسکندر و میدون اول
منقر پادشاهی و اکثر مالک حکم ایدوب که اسکندر و الله هلاک اولوب
دارانیک اصلی داشتن در ضیغه مبالغه در طوطه غان معنا سینه
بیوک پادشاهه دارا دیکدری خلق عالمی طوقوب فریده حکایت
اجرا اند یکچون دارا دال مرمله فیتی و الذین صکره و اول فیتی و واد

بهرام عربیة مرخ

زحل عربیة
کیوان غار

توانا عربیة قوی

الب عربیة بنجه
نیو عربیة ضلیع
دلیو عربیة عورکه

دی ۴
اول

بروز مفعول ظرف اول مفاعیل ملک اولد مفاعیل سکا لشی فاعولن
 یادانی مفعول لشی کلین مفاعیل ند شملد مفاعیل خلیق فاعولن
 بویرق طوط و کین یوله و طوطی یوری دائم و مان بوی و یوشور
 راست و یاید و مان فانک فتحیل بویرق معناسنه بر باد موقد
 ایله امرد و ایلت معناسنه مصدری بردن در بانک ضمیل ایل ملک
 معناسنه مستقبله تنده بانک ضمه سی فتحیه تبدیل اولموب
 و راه مفتوح ایدر لری بردن دینور فر مان بر یلک غایت مقنا
 بویرق برینه ایلت یعنی طوط دیکدر در دال مرمله نلک فتحیل
 بوراده ایچر معناسنه در شوشی معیه فتحیل امرد اول معناسنه
 مصدری شدند و اولق معناسنه مستقبله تنده و او زیاده اولموب
 شود و شونده دیرل بر باد زانده فتحیل و راه مرمله فتحیل و اهدک
 مقصور در یوله دیکدر دوشو بوز دیک معناسی ایچر یوله یوله
 کین دیکدر راست و راه مرمله و الف و سیاه مرمله و ناه فوقیه سکونزله
 طوطی عربجه مستقیم معناسنه و هر سنه نلک طوطی سی و صناع
 یانی و صناع ال معنایرینه کلور و راه مرمله فتحیل یوری کت معنا
 صیغه امرد و مصدری رفتن در یوری نلک معناسنه و مستقبله تنده
 قاوا و ابدال اولمور ایدر هر نلک کسرله و یاه تحقیه نلک سکونی
 و دال مرمله فتحی و راه مرمله سکونی له همیشه یعنی دائم معناسنه در
 و بویکا و بوراده دیکدر راست و ایدر دیک معناسی طوطی
 یوری دائم دیکدر تقطیع بویرق مفعول کلر یوله مفاعیل و طوطی
 مفاعیل و دائم و یلک مفعول در شوب مفاعیل و هر است
 مفاعیل و یلک مفعول مفاعیل مفاعیل فاعولن و فاعولن و غایه
 ایت تا بوله سین جنت کونزه تالغظی فارسیده اندر غایت ایچر
 حتی معناسنه نور کیده دخی بومعنایه در بیت جین سحر و دت
 هر کون اولور دی صوش اختصاره دن بین صفا اولمشدی عالم تاننا
 دك ابتدا غایت ایچون دخی کلور بیت تاشدم خلفه بکوش
 در ممانه عشق هر دم آید غم از نو مبارک یادم ترکیده دخی بومعنایه

فرمان عربجه امر
 بر و عربجه خذ
 شو عربجه ادخل
 شد
 شود
 بر راست عربجه طریق مستقیم
 رو عربجه از هب
 رفت
 ایدر عربجه دائم
 همیشه
 ممانه تا
 ۴

مستعملد

مستعملد و غایت غرض معناسنه و کلور ترکیده ده بینه بومعنایه
 مستعملد و فلان و کتر فاکه اوصلنه دیرل و مقام تحذیرده استعجال
 اولمور و مادام یعنی استمرار معناسنه کلور اما قات معناسنه کلان
 قانیک اصلو تالی در فلحفظ کون او حق ایرد قلرندن برار مانک اسم
 جمله او حراغک ایرد قلری اندن او لری کزندن ماخو ذر و خیر و احسان
 حق اولو کشتی سید کینر الخیر معناسنه و هر شینک کثرونه و اسلام
 و نبوت کوش دیرل تقطیع عالم مفعول ملکتاب مفاعیل لشی
 مفاعیل کلور فاعولن هاشم شنده بودن منقولده و صتلوی قوت اتمه
 تاخیری حر جدر شد کلور صبر ایله که مفتاح و جدر مفعول مفاعیل
 فاعولن و ارب مفعولده محدوف هر جدر بیت عشر قطعه
دو بی اخرب مزج هم یایه دی تابستان دی کولکیه همسایه هم
 دخی زمستان فیش دی قولشیه همسایه تابستان تاب بخیل
 معنایه کلور و احرارت بوراده مراد بود و شعله و رخ و طاقت و نیز لک
 و قولک و وصف ترکیبی دخی کلور عالم تاب کبی و قار شوق و طوشق
 و نور شوق معنایرینه ستات بوراده زماندر باز حرارت زمانی
 اولمور تابستان دیرل یای عیارنی نور کیده یاز دیکدر هم یایه ده کی
 هم وزن ایچوندر سایه کولکه عربجه ظل معناسنه زم و اجم کسرله صوق
 عربجه بروده دینور ستات ظرف زماندر فیش براده زمانی اولمور
 زمستان دینور هم موافق معناسنه سایه کولکه همسایه قولکشی یه
 دیرل که عربجه جارد دیرل تقطیع همای مفعول و تابستان مفاعیل
 یه همسایه مفاعیل هر داح مفعول زمستان مفاعیل دی قلش
 مفعول یه همسایه مفاعیل هم یاز بر اولدی یاییز کوزه دیرل اسی
 و صوق دی کز مایه و سر مایه بر باد موقد فتحیل معنای حقیقه
 بر اقد و ناه بر اقه بر باد دیرل و کهنه یولعنه بر باد دیرل مجاز افضل
 زبیه نوبه از دینی و فصل خزانه هنگام کهنه بر باد دیرل و لفظ هنگام
 حذف ایوب اول فصل کوه نوبه بر باد و کهنه بر باد دیرل یاییز اجم فتحیل
 و بعد الف یاه تحقیه اولی نلک کسری و تانینک سکونیه و راه عرب

کوش

ک

عسایه

مطل

تابستان عربجه صیغه

زمستان

باز

کرمایه عربی جرات

سرمایه عربی جبر

نزد عربی شب

فرمایه عربی در اصل

آمان عربی شاف

مجهزك سكوتيله كوز فضل عرجه حریف دیروز کرم کاف عجم فتی
 وراه مراهله ایله مینك سكوتيله اسبق وفتی معناسنه دروموسم
 یازمراه اولور مقابلی سرمایه درکه سیم مراهله فتی وراه مراهله سکوتيله
 صوق وفتی معناسنه دروموسم قیش مراد اولور فقله لغاتك نقلی
 بودر اما فاضلم جملیه مخالفت ایوب کثر ما ایله سرمایه بی استی وفتی
 معناسنه قلدی مکره مینه تجوز مراد ایوب ذکر حال واراد اصل
 قبیلندن قیش اوله معلوم اوله کثر مانك معناسی بالطبع استیلا بسنه
 سرمانك معناسی صوغه ملا بسنه معناسی اول یاز واردر که
 مقتضای طبع هو استی اولمقد صوق اولسه عارضندن کلور معناسی
 ثانی دخی قشده واردر که مقتضای طبع هو صوق اولمقد و سبج
 اولور سه عارضندن اولور زیل اخر کلمه الفک زیاده سی مدخولك
 مدلوله ملا بسنه طبیعتیه دلالت ایچوندن که قومان و امثالنده بویلدر
 فلیحفظ و تحقیق بیت کث و سر الفظنه استی و صوق دی یعنی مفاک
 استیدر و صوق دردی دیکدر و آخر لوند به لفظی وزن ایچوندن خسه
 کلمه دن دکلا را معناسنه در یعنی بولغاتك معناسنه شویله سوله
 دیکدر نقطیه هیان مفعول برار اولدی مفاعیلن پایین مفعول کوزه
 دیر مفاعیلن استیدر مفعول و صوق دی مفاعیلن کرمایه مفعول
 و سرمایه مفاعیلن اول کیم اوله اصلی آری اول پاک نرا اولدی اول کیم
 اوله اصلی الحق اول اولدی فرمایه پاک باه عجم فتحیله و مدیله ترکیبه
 آری معناسنه نرا لوند کسریله و زاده عجم فتحیله اصل و نسب
 معناسنه پاک نرا اولدی آری حسیب الشیب آدم دیکدر فرمایه
 فالیه راه مراهله لویه اشاعنی معناسنه دال مراهله لویه فرودن مقصور
 پایه هر شینك اصلینه دیرل فرمایه اصلی الحق و اصلسن و حری
 آدم معناسنه در نقطیه اولکم مفعول اصله مفاعیلن اول کیم
 نرا اولدی مفاعیلن ال ال اصله مفاعیلن ال ال مفعول فرمایه
 مفاعیلن اما در بر قلمش بر داخته و در قش ه مار لیم دوزمك نازیه
 و پیرایه اما در مد همزه ایله اسم مفعولدر بر قلمش و حاضر لیمش معناسی

مصدری

مصدری اما دندر بر قلمش معناسنه معلوم اوله که اسم مفعول اشتقاق
 قاعده سی ماضی نك حرف اخیرین مفتوح ملوب و اخرینه برهاد علامت
 کتورله مثلاً دانست صیغه سنه دانسته دیولر و هر صیغه سنك
 میروی اول صیغه نك مفعول صیغه سیدر شد لفظی ضم اولمغله
 مثلاً دانسته شد شناخته شد بر داخته باه عجم فتحیله اسم مفعولدر
 دوز و لیمش تمام اولمش معناسنه مصدری بود اخن در دوز و لیمش
 تمام ایلمك معناسنه مستقبلا تنه خاه عجم زاده عجمیه به قلبه لیمش
 برن از و بر یازند دیوز نازیدن مصدر در ناز لیمش معناسنه پیرایه
 باه عجم کسریله بزرگ عجمیه زینت معناسنه اسم در مصدر و کلا نقطیه
 اما در مفعول بر قلمش مفاعیلن بر داخ مفعول تد زینش مفاعیلن
 عد و لیمش مفاعیلن نازیده مفعول نیل به مفاعیلن ماهی بالی
 اولدی ماز ایلان و ترکیبه مور و شمر بله حیاه آدی کتر دم در صد پاییه
 ماهی بالی ترکیبه سمك دیوز ماز ایلان ترکیبه حیه معناسنه مور
 مینك صیغه و وارید و انك سکوتيله ترکیبه که عجم غله دیولر و ترکیبه
 مثله چه و تمبسی اذات تصغیر و ترکیبه کوجک لقه مثل یعنی زیاده
 کوجک اولدی عجمیه کتر کاف و ب فتی و زاده عجم سکوتيله کتری مقابلی
 راست در قه دال مراهله ضمیمه قویق معناسنه در عجمیه کتر دم دیولر
 قویق کتری اولدی عجمیه صد یون پاییه ایق ها احتصاصیه بس
 و ایا قتری جوق اولدی عجمیه حیاه صد پاییه دیوز نقطیه ماهیبت
 مفعول لقله مفاعیلن ریلان مفعول ترکیبه مفاعیلن عجمیه مفعول
 حیاه آدی مفاعیلن کتر دم مفعول ر صد پاییه مفاعیلن مفاعیلن مامور
 که اندوزی فرمایان آیه بو کوفه قرا کرسی یارین کلور و قیه امور
 اصلنده اهم روز در ایتم این معناسنه قریبه اشارتدر و دخی اتم نشی
 شکام مع الفیر علامتیدر روز کون امور و دیک بو کون دیک اندوز
 فتح کمنز ایله صیغه مضارع و یاسی خطاب ایچوندن قرا نور سیم
 دیکدر مصدری اند و خن در قش معناسنه ترکیبه کسب دیوز
 مستقبلا تنه خاه عجمیه زاده عجمیه ابدال اولور و نرا نایله یارین

قاعده اشتقاق اسم المفعول
 نحو برداخته و ساخته

برداخته عربی و شوع

نازیدن عربی نخب

کتر دم عربی عقرب

صد پاییه عربی عقربان

امروز عربی هذا اليوم

فرمایه عربی غن

خمدید

شکر

آفریننده

گشوده عربی جازب
گشوده

شبهه اولان کشتن در دبه لیک عربجه قتل معناسنه مستغلاته کشته
و کشته دینور تقطیع میباشی هم مستغلات اولدی کشته مستغلات
داحل کشته مستغلات خود را سندن کند و او کتک کاف او رجه
هم کتک رنده خود را خاه معجه ضعیله و واور سمیله کند و معناسنه راجعه
اوت مغولدر و ضعیله مغولدر سندن ساین مر حلیله یاه فوقیه ضعیله
او کتک عربجه معناسنه عند العلماء و حکماء قبیح سنه و حکماء برینه
سؤال اندیلکه ندر اول سنه که حقه اولور سنه ینه قبیح اولور جوابده
بر کشتی کند و فتنی او کتک دیش اگر سؤال اولور سنه که سوره یوسفه
جناب حق حکایت ایدوب بیور و اجعلنی علی خرائی الارض الایه و دخی
جناب رسول کبریه نجه احادیث شریفه ده نفس نفیس هایونلری
بیور مشلدر و انا حبیب الله و انا حامل لواء الحمد و انا اکرم الاولین و الاخرین
علی الله کی جواب بود که بر کشتی خالی مخاطب اودره خفی اولسه
اول کشتی مخاطبه منفعت و از دیاد فضیلت اولسون ایچون کند و بی
موج طریقه مرتبه ساین افاده ایسه قبیح عد اولور بلکه حق عد اولور
نته که بر استاد بشاگردینه دیر که بن فلان قدر کتاب کور مشتم و حق
فن او کور مشتم امدی غیر ایله بنده او قیام بنجیلین بر دخی بولک مزین
دیر و بر جواب دخی مدحت اولسون و جری بود که مدح کور و عجب
و عذر و تورا ایلان ایدر امام مدح بواقتر دن سالم اولسه قبیح غذا اولور
کذا فی مشکلات الصابیح الشیخ العلامة الطیبی کتب کاف عرب فتنی
وباه عربیک سکونیه لاف اودمق یعنی او کتک بوراده مراد بود و ستره
دخی دیرله و اوردک ایچ یاننه دخی دیرله رنده زاه عرب و فتنه اولی
فتنه لیه اسم فاعلدر و اودمق معناسنه مصدری زنده زاه عرب و فتنه عرب
فتنه لیه اودمق معناسنه عربیه ضرب دینور بوراده مراد بود و ویل
ایلیک معناسنه ده کادر سخی زنده فتنه مانل معناسنه کتک رنده
ترکیب و مصدر لاف اودمق معناسنه تقطیع خود را سندن
مستغلات کند و بی او کتک مستغلات لاف معجده مستغلات
مکین نده مستغلات هم بایجه پوینده دیرله سکره جیه دیرله

خود را عربجه نفس و دانه

مطلب از شیخ قبیح و آن کان صفا

کتب عربجه لغو

زنده اودمق معناسنه اسم فاعلدر

پوینده عربجه جاری
دو نهم عربجه جاری و هم شخص

دونه دال مامله ایل و واول مننه لیه اسم فاعلدر سکره جی معناسنه مصدر
دویدن در فتح دالله سکره جی معناسنه تقطیع میباشی هم مستغلات
پوینده دیرله مستغلات سکره جیه مستغلات دیرله و سندن
مستغلات هر چه بخوای روخواه و دونه هر نه دیرله سکره جی معناسنه
سنه هر نه ها ایل کل فرده معناسنه هر چه عجب کسر لیه و هاه علامت
ایل نه معناسنه هر چه دیک هر نه دیکدر بخوای یاه موخده زائد
کسر لیه و یاه خطاب ایله مضارعدر پوراده دیرله سکره جی معناسنه مستغلات
خواستندر خاه معجه و واور سمیله دیرله عربجه ارادت معناسنه مستغلات
ساین یاه قلب اولور خواهند دینور و صیفه امر در کیت وار معناسنه
مصدری رفتی در کتک معناسنه مستغلات فاعله قلب اولور
خواه معجه فتنی و واور سمیله امر در سندن معناسنه مصدری خود
دو که ذکر اولدی و دخی معناسنه دونه شده دیکدر تقطیع هر چه بخوای
مستغلات روخواه در تو مستغلات هر نه دیرله سکره جی معناسنه مستغلات و ار
اسنه سنه مستغلات مستغلات مستغلات سندن اوله
غافل ایکنه تقطیع سندن الیه مستغلات غافل ایکنه مستغلات
هایسنه بودمق منقولدر دل بنده سکا هم جان چاکره و آله بود که هم
خاور مستغلات مستغلات اولدی مرفل بحر رجه دره مرفل بر لیل
اسم مفعولدر و ترفیل ملل و ضعیله دن سبب زیاده سنه دینور خس
قطعه و رجه رمل اشکل فتنه صیغه ستره فتنه فتنه در ستره
بلکو فسان فسانه مثل و فتنه ستره ستره ستره ستره ستره
ضمیمه یله و وزن ایچون فتنه یله فتنه یله فتنه یله فتنه یله
سینه مامله و تاه فتنه یله فتنه یله فتنه یله فتنه یله
ایل در و دخی و دلیک معناسنه فسان فانک کسر لیه بلکو ملاشی که بجا
و غیر فتنه یله فتنه یله فتنه یله فتنه یله فتنه یله
مثل ترکیب صا دایل عوام مصل دیرله و فتنه و حکایه معناسنه ستره
ساین مامله کسر و تاه فتنه یله فتنه یله فتنه یله فتنه یله
دیرله که هر کن طوغن میه عربجه عقیق دینور ترکیب فتنه و انجی حیوانه

هر کلوزد

خواهی باء زائده
ایل مضارع

مطلب
ستره عربجه موس
ستره عربجه تعلیق و حلاق
فسان عربجه مست
فسان عربجه حکایه
ستره عربجه عقیق
فسان
مطلب

استعمال اولی و افعال عظیم انسان و حیوان است و استعمال ایدر
 فارسیه ده ستون اسانده و حیوانده استعمالی عامه در بین کلام
 فاعلک ظاهره فرم اولی که ستون قصه تخصیصه در لکن یزید
 دکلر مکر که مرادی ستون لفظیست مدلولی اولی که بعضی افراد
 ذکر اوله فافرم **نقطه** ند در صطره متفاعلی ستون فعلی فرموده
 متفاعلی ستون فعلی بکلیه فسان متفاعلی فسانه فعلی متلفف
 متفاعلی ستون فعلی دکلر نشاندن دخی صیغه فشانده
 دخی صیغه فشرده دخی طو کفه فشرده نشاندن کسر نون مصدر در
 دکلر معناسنه یعنی شجره دکلر و بر کس ایچون نصب اتمک و او توری
 اجلاس و افعال معناسنه فشانده کسر فایله مصدر در صیغی
 معناسنه فشرده فایله و شینک ضمه لریله مصدر در صیغی معناسنه
 عربجه مصدر دیرله فشرده ضم فایله مصدر در صیغی معناسنه
نقطه دد دکلر متفاعلی نشاندن فعلی دخی صیغه متفاعلی
 فشانده فعلی دخی صیغه متفاعلی فشرده فعلی دخی صیغه متفاعلی
 فشرده فعلی بقی اولی قولتی اغز بوجفته لریله بوجفته
 لریله اولی و نورده در شینک بقی بایه موخده و غایه معنی فیه لریله
 قولتی که عربجه ابطل دینور لریله لامک ضمه و سکون نون و جیم عربیه
 او زدن طشعه یا فته دیرله و مطلق او زدن معناسنه و بر شینک یزید
 چلک لریله کاف عرب ضمی و نون و جیم عرب بک سکون لریله بوجفته معناسنه
 شینک نون و شینک معنی کسر لریله او تراقی بر وقوش بوقوش
 و جانور لریله معناسنه کلور **نقطه** بقلل متفاعلی فشانده
 فعلی بوجفته لریله متفاعلی جدر لریله فعلی بوجفته لریله متفاعلی بلیک
 فعلی او زدن در متفاعلی شینک مدیمش او قلعه جلا گاه دخی اولی
 بر علف زده او زدن کیه او زدن داس ند در نور او زدن جراجیم
 فتحیله او زدن کاف مجمله محل معناسنه جراجیم بویایکی سکون مرکب
 او تلاق بری دیکلر داصله کاه جلا در علم اولی فاعله مضاف الیه فاعله
 اولی نشاندن فاعله او تلاق دینور علف عین مرمله ایل لامک فاعله لریله

فشانده عربجه غرس
 فشانده عربجه بذر
 فشرده عربجه جمود

لنخ عربجه طرفه
 کخ عربجه زاویه

کیاه
 چراگاه عربجه نبات و شیل و مرعا

عربیده

عربیده حیوانه و بر دکلر بیه جک اوت اولسون صمان اولسون
 و غیره اولسون زار زار عرب معجمه ایل اسم جامد در بر اسمیست
 اخینه لاحق اولوب کثرت معناسی افاده تر کیه اذن لک ایل
 تعبیر ایدر لری مثلاً که کیم معجم کشت زار دیویش و توک اکنک
 دین و سبزه زار لری و بنفشه زار لری و کلز و لری معناسی سبزلک
 و بنفشه لک و کلک دیکلر **نقطه** کلز ایل کلسناک لری بوزدن
 ظاهر اولدیکه ستان ظرف مکان کلسناک معناسی کل بوی دیکلر
 پس کلام ناظمه ایکی و جمله خطا وارد در علف عربیده و اوده مخصوص
 دکلر ناظمه ایسه علفی اوت معناسنه قلدی نقله لغاته مخالفت
 ایلدی و بر علف زار لری معناسی او تلاق بری دکلر و بلکه او تلاق و دکلر
 مکر کیه لک ایل تعبیر اولور که تحقیق اولدی ظرف مکان دکلر که
 بر معناسنه اوله دخی زار او زدن و اکلمه و ایکچی و باطل معناسنه
 وادات اسم مکان دخی استعمال اولور کیه کاف عرب بک کسر لری اوت
 معناسنه هاسن کیه دخی مستعمل در داس مال مرمله فتحیله ترجمه
 اوراق معناسنه که اکنک اوت بجر لری عربجه متجمل دینور و جنای جویک
 بالچی و هلاک و قصاوت معناسینه مستعمل در نور ضم نون او زدن
 معناسنه بعضی شینک ده کاف او زدن و اقدور بود دخی صیغه عربیه
 نوار لری او زدن معناسنه بعضی نقله لغاتین نقل اولمشده حکیمی
 چلبی ده که نوار او زدن و او زدن و جادر و آنک بولری دید کلری که
 مفرقه **نقطه** دشتل معناسینه جلا گاه فعلی دخی صیغه
 متفاعلی علف زار فعلی اند کیه متفاعلی او زدن فعلی
 ند در متفاعلی راز علفی فعلی اولدی جارق اوی اسم اولدی
 دخی و این و ده اوده دیکلر جیم قلیق نه اوله کون لری شینک و شینک
 شینک معنی فقه لریله جارق که انجیلر کبر خاتم کوندن دیکلر و بویلی لری
 بابوچی و نفرت و بعد و طولی و خانه زین زمینی که بوالقده مسافه
 قونجور ایدر لری و این فتح راو مرمله ایل شینک اسم دید کلری دکلر او زدن
 بر دکلر مشلور دکلر نور کان طائفه سی کیر لری خسره که خاه معجمه لریله
 و آخر نه هاه ملغوظ ایل خاهدن مقصور در قه اولر که کچه دن

کلزار
 علف زار عربجه مکان و علف

خطا

کیاه عربجه شینک

نوار عربجه شینک
 او زدن

شینک عربجه سینه

زانین عربجه محبطه سر بال
 خرکه عربجه خبا

مطلوب
مات کتاب از زبان
رنگ عربی و نسخ و دهنس
کتاب عربی و کرمی
رنگ عربی و دهنس

رنگ عربی و حلا و مار

سیاس

هفتد عربی و قنط

و دهن عربی و دهن

کوداب عربی و قلیه

معنا درین کلام از رنگ فتح هنر و راه مرحله سکون و زانچ فخیله جیب
و پاره مانده مانده کلامی فکاشک کتابی در که انده نقوش عجیب و تصاویر
غریبه جمیع اینها در او تنگ مثله رنگ زانچ فخیله و فونله کاف عربی
سکون نریله ایسی و یاسی **فقطیله** فیکلب منقول لنگ قونک فاعلاتی
تنگ منقول طار هم تنگ فاعلاتی مانیک منقول تاب اورنگ
فاعلاتی دینک منقول ایسی و یاسی فاعلاتی طور نه کلنگ در رنگ
طالع کجسی وی تنگ عار اولی خننه سنت سنت دینسی سیاسی
کلنگ کاف عربی ضمیمه و لامک فخیله طور نه دید کلامی قوش رنگ
راه مرحله فخیله و فون و کاف عربی سکون نریله طالع کجسی یعنی طالع نکه سی
که بیانید و کیکه بوزاغی سی و حیل و مکر و دین ترکیبده بواسطه
دارد در فلان کسه عجیب رنگ کجی دیر لر وی کفزی وزن ایچون اولمشد
رنگ نون اولی فخیله عار و ناموسی معناسنه پس بویست مرهون
قیلند در خننه خا و بجه و فاه فوقیه سکون و هار غیر منقول ایلیمنت
معناسنه عربی خننه دینور اسم مصدری خننه کردن در سنت
ایلمک معناسنه سیاسی سین مرحله کسری و باه عجم فخیله منت و شکری
معناسنه منت عربی **فقطیله** طور رنگ منقول لنگ در رنگ فاعلاتی
طالع کجی منقول سیولنیک فاعلاتی عار اولی خننه خننه سنت فاعلاتی
منت منقول **سیاسنه** فاعلاتی هفتدانه در عشور انشی و باغ رونی
برایان انشی کوزاب دیر له چنانچه کاسه هفتدانه اصالی هفت دانه
در هفت بدی دانه معناسنه هفت دانه دینک معناسنه سی بدی
دانه دیکد عار و فاعاشور انشی طور ی پشتیله طور یلقد کنایت
اولنوب هفتدانه دیر له ناظمک حذف تا ایله مرادی وزن و کیک
اومسون ایچون در یوخه هفتدانه در رونی راه مرحله نیمی و غنی
معجمه فخیله مطلقا باغ معناسنه اسم در عامد و پیر نه لنگ یا فخی
اولور در اگر چه لسان عربی فرق اولوب حیوانانده اولانه سین
و نباتانده اولانه دهن و اوسن رونی دین سیولدر کوزاب ضم
کاف عربیله و و اسکون و ذال معجمه فخیله برایان انشی یعنی انشد

پشمش

پشمش برنج و بوزاغی انشی عربی قویب ایدوب جوزاب دیر له
کاسه کاف عربی فخیله و اخرنده هاعلامتله ترجه جنق و عربی قنط
دینور اسم عامد و بویکنه و کوجوکنه و باقر دن اولنه و سفنی دت
اولانه دیر له **فقطیله** هفتدانه منقول در عشور فاعلاتی انشی
منقول یا غرغنی فاعلاتی برینا منقول مشینک و فاعلاتی
در لرج منقول ناظمک فاعلاتی انجام صوک و دوشنام صوک
شنایش اولک دشت اووه در لکن طشت پینکان دیندر
طاسه انجام فتح هنر ایله انشک صوک و اخری دوشنام دال مرحله
ضمیمه در استعمال دادن فقطیله در دوشنام دادن دیر له صوک
و ایلمک معناسنه پس ناظمک کامی بواسطه محاله محالفه ستایش
سین مرحله کسریله اسم مصدر و ورا و کوش معناسنه مصدری
ستودن در سایه مرحله ضمیمه اولک **عربی** مدح و دینور پس ناظم
مصدر ایله اسم مصدری آمد و فخیله خطا در دشت دال مرحله فخیله
اووه **عربی** صحاح دینور طشت طاه مرحله فخیله و شین معجمه
و فاه فوقیه سکون نریله لنگ دید کلامی قاب که ایچنده کیه جنت
بیقرار لرفار سیده و عربیله ستودن و فای عربیله سین مرحله
ایله دین لغت و پینکان باه عجم کسری و سکون نون و کاف عربیله
بنوک طاس و سیاعت شیشیه سی و لکن معناسنه در **فقطیله**
انجام منقول صوک دشت فاعلاتی سکون منقول تا پشمش
فاعلاتی دشتا و منقول در لکن طشت فاعلاتی پنگند منقول
نلدی طاسه فاعلاتی **انکور** اوزم اولور اوزم اوزم و اوزم و سیب
نار انار و کلنار وی کراسه انکور فتح هنر ایله و سکون نون و کاف
عجم ضمیمه اوزم **عربی** جنب معناسنه اوزم هنر و ضم لامه ترجه
اریک دینلان میشد که **عربی** احاصی دیر له مرود میله و راه مرحله
ضمیمه لریله نوریله اوزم و دید کلامی میشد **سیب** فتح سین مرحله
و باه خننه ایله و باه موحد سکون نریله **عربی** قنط نقر کده اما
دینور نار فار سیده و ترجه انار و **عربی** رقان دینور کلنار

انجام عربی آخر

دوشنام عربی ششم

انجام

دشت

مرود **عربی** کرمی

کلنار **عربی** قراسیا

کاف مجیم ضمیمه کراس دینلان میشد و انا چکنه ده کلنار دینور
 اصلی کل نارد و لامک کسریله ترکیب اضافی در علمه نقل اولنغله
 علامت نقل ایچون مضافک اخیری ساکن قلندی **تقطیع** انکور مفعول
 اوزمارک مفاعیل فاعلاتن در الکو مفعول مری امرد فاعلاتن
 سببکم مفعول نارانارو فاعلاتن کلنار مفعول دیکراسه فاعلاتن
اتحاد با شیه ال طوشیل و طوغان باز یوهه دلوجه طوغون هرعب
 پرو براسه با شیه باء عربیله یا خود مجیمه و آخنده هاه غیب مفعول
 ایلله اتحاد دید کلمی قوشند ووز یوهه با شیه در الکو مدینه ایلله
 و آخنده هاه غیب مفعول ایلله طوشیل دید کلمی قوشند که برنجیلرک
 سببک بدربرجه عقاب دیرلر باز باء عربیله طوغان دید کلمی قوشند
 و کرو وارش و ذراع و اجق و روش و فری و تین اتمک و قولاج و اوپوه
 باز یوهه لفظندن صیغه امر و دو وصفی ترکیبی کلور شطیخ باز
 و لغب باز کی یوهه یاه منفات تحته نك ضمی و واولک سکوف
 و آخنده هاه غیب مفعول ایلله یوهه منله یوهه کذلک دلوجه طوغون در
 بعض ارباب لغت دیشلرکه یومیل دید کلمی قوشند دیرلر شب
 کجه یوهه یا مجیمینک فتحیله هاسی نقل ایچوند و اوجاق معناسنه
 اولان ییبدن وصف ترکیبی در شب یوهه نك معنای لغوسی کجه
 اوجی دیکدر زیدل یوهه سه دید کلمی قوشن کجه اوچغله اما علم اولدی
 اصلی برغ شب در علمیه نقل اولغله مضاف الیه تقدیم اولنشد
تقطیع اتحاد مفعول با شال فاعلاتن طوشیل مفعول کو طوغون
 فاعلاتن یوهه مفعول کو جملوغون فاعلاتن هم شیب مفعول
 ریراسه فاعلاتن ابومک سونمکله اولدی بطر و لکن هه خار حار
 دیرلر اولسه کو کلله تاسه بطر باء موحده ایلله طاه مرمله نك فتحیله
 عربیدر نقل لغات عربیه زیاده سونمک و حیوت و دهشت
 و تکلی معناسنه نقل امثال بنم یا ننده اولان کتب لغات قلمید
 لفظ مزبوره تعرض و تعلیل یوقدر پس غالب حال عربی محض
 اولسیدر و لفظ مزبور عربی اولیجک محل کلام اولور دیرلر لفظ

باشه عربجه یا شقی

باز عربجه بازی

یوهه عربجه یوهه

شب پر عربجه خفاش

عربی یه

۵۱۹۱
خار خار
غصه

شادی عربجه
 ستره
 مکن عربجه لا تجعل
 تو عربجه انت
 سور

۵۱۹۲
مبار عربجه
 لا توت

۵۱۹۳
مبار عربجه
 یاسر

عربی ناطق من هو ملک وظیفه سی دکلر خار خار ایکیسینه
 دخی خاه معجمه ایل تاسه و غصه و حرارت و برمک و حراحت معنای
 کلور **تقطیع** ابومکس مفعول و تحلیل فاعلاتن اولدی ب مفعول
 طر و لیکن فاعلاتن هم خار مفعول خار دیوش فاعلاتن ال مفعول
 کله تاسه فاعلاتن شادی مکن تو یا سورانده مبار با سور
 سوریه سی و وکنه غصه کتورم یاسه شادی شین معجمه ایلله و آخنده
 یاه و صفیت ایلله سونمک معناسنه مکن میمک فتحیله نری حاضر
 ایلله دیکدر شادی مکن دیمک معناسی سونمک ایلله یعنی سوریه
 دیکدر تو سی با مع معناسنه اوات مصاحبت در سوریه
 مرمله نك ضمی و واوله و راه مرمله نك سکونیلک و کون و جمعیت
 معناسنه در عربجه و لجه و ترلر لفظ مزبور عربیه و فارسیده سترلر
 عربیده حصار معناسنه استعمال ایدرلر سور الیلد دیرلر و بریرک
 اطلانده هولیسی معناسنه دخی استعمال ایدرلر الده هنره نك نك
 سکون و دال مرمله نك ضمی و هانک سکونیلک غصه معناسنه
 انده دن مخفندر مبار میله یاه مثناه تحته نك فتحیله نری حاضر
 کله دیکدر آمدن مصدیر کلمک معناسنه لازم استعمال اولنور ناطق
 مرحوم کتورم معناسنه قلدی بی نیشه آمدنک منقذ سیدر بویه نقل
 لغات فارسیه نك تعرض یوقدر با اذات مصاحبت سونمک
 مرمله نك ضمیمه و واوله کاف عربینک سکونیلک یاس و مصیبت
 معناسنه و وکوره صقل و ترک باسی معناسنه دخی استعمال اولنور
تقطیع شادی مفعول گشتاس فاعلاتن اندام مفعول یار با سیک
 فاعلاتن سوریه مفعول سندن فاعلاتن غصه مفعول نریله
 فاعلاتن مفعول فاعلاتن مفعول فاعلاتن سلطان عام اولدی
 قانع اولان بلاسه **تقطیع** سلطان مفعول عالمدی فاعلاتن قانعا
 مفعول کنیلاسه فاعلاتن هاشمیه بودی مفعول در خسارک
 اوزره اول حال اوزره اول سیه موز خسار لفظی مرکبدر بی جزئی
 موز در یکاق معناسنه بی جزئی سارد و سیر مرمله بی لفظدر که

اسمك آخره اولاشور انك كثرته دلالت پديد اصلی زار در زار كثر
و مبالغه همچون موضوعه كلزار و لاله زار كبی قبح ما قبلی حرف حلق
اولسه علی سبیل الوجوب زاسی سنه قلب اولنور و خسار کبی اگر
حرف حلق اولنور علی سبیل الجواز قلب اولنور بحر الفراء پیده دیر که
و خسار بیوک و کوی یوز در زیر لفظ سار اسمك آخره اولاشور
انك كثرته دلالت ایلر اصلی زار در زاسی سنه قلب اولنور و خسار
شاخ تار بر کیشیده یکا غل چوققلغندن مراد بیوکلی در و د کویلی در
اندری کمال با سار زاده افندیك و خساری یکا غل یوقار و طرفی معنی
قلب بحر الفراء یب صاحبك بو کلامی لطیف و صمیمی غزاییدن
عذرا غشی غل پیدد و دخی و خسار لغت مشترکه اولوب کلمه معنای
دخی کلور سر ایلر سارک فی بود که سر باشد که یوز سرده داخل
سارده داخل نکالدر و صفی جو قشینه دیرلر و سر معنای دخی کلور
الف زار اولور سبکسار و سبک سر کبی چنان آتشی اوزره غنبر
غنبرده و دخی غشی یونا ظم مرعومك بو تشبیه لرنك لطافتی
فصیح و بلیغه غنی و کلمه منقول فاعلاتن منقول فاعلاتن و اولسه
معنای اعراب و وزن اولور انك بو بحر **سبع عشر فاعله و بحر خفیف**
ایو خربس طوکوزنه خوک و کران سک مکی ایت سکک دی خرب
اویار بحر تاه مجمره نك کسر یله ایو دید کلور جا فورد و بحر بحر دب دیر
خوک و کران تیکجه طوکوزنه بحر خفیف دیرلر خوک ایلر کران نك
فرق تحقیقی سبق اندی سکک سین مرمله نك فغنی و کاف مجیمینك
سکونیلر ایت بحر بحر کلب معنای سنه مکس میم ایلر کاف مجیمینك
فتخیل سکک بحر بحر ذباب معنای سنه اسم عامه و انواعه شاملدر
ارویه دخی صا و قدر سکک قور یا جوق سنه به مکس ران دیرلر
خرب مرکب کز کاف مجیمینك فغنی و زاء مجیمینك سکونیلر وصف
ترکیبی و کز بندند اصروق معنای سنه حرکز اصلن مرکب اصروق
دیگدر ترکیب اویاز دیرلر سکک الکف یا مرکب او شد و همچون اول
سکک حرکز دیرلر **تقطیع** ایو خربس فاعلاتن ملکن بحر فاعلاتن

زار
سار
خسار

بحر
۱۷

حرکز بحر بحر بحر

کوز
کوز
ایزق

کلز

کلز فعلن سیکس فاعلاتن بحر فاعلاتن کزین فعلن و در سکک وارن
و بدست قیسی و قیله بازودی هر قولا ج دی بان وارن و اریزند
مقصود و در وارخ مثله در سکک بحر بحر مرفق معنای سنه وارن زاده مرمله
نك کسری و فغنی جائز و در بحر بحر همان کسری استعمال اولنور بدست
باه و حوره نك کسریله دست و طشت قافیه سنه استعمال اولنور قاریش
معنای سنه و بحر بحر شپس دیرلر بازو با و مریمله و زاء مجیمینك ضمیمه قول
بحر بحر معنای سنه و بازو لغت مشترکه و در بحر بحر و قیوسه سی و
قوت معنای سنه دخی استعمال اولنور بازو قولا ج معنای سنه مصدق بازیدن
در قولا جلیوب یا آد ملیوب اولیمك معنای سنه بازك سانس معنای
انفاسبق اندی **تقطیع** در سکک فاعلاتن و فاعلاتن فاعلاتن
فعلن قولا ج فاعلاتن و هم قولا ج فاعلاتن جدین فعلن و بحر بحر
یو غن سب و قصه کوز و کز دیرلر اوزن نه در اوزه بحر بحر با و مجیمینك فغنی
و هانك کسری و فغنی سکونیلر اصلن اول بقده دیرلر که نر کیده اذن
ایو ایلر تعبیر ایلر بحر بحر بحر بحر و بحر بحر بحر بحر بحر بحر
دیرلر کلام ناظمه اولدی کبی و مبالغه ایلر الود و بحر بحر بحر بحر بحر بحر
دیر مبالغه ایلر بحر بحر بحر بحر بحر بحر بحر بحر بحر بحر بحر بحر
سکونیلر بحر بحر و قالی و قوی و سبق معنای نك کلور کوز کوز کوز تاه
مقصود و در قصه معنای سنه بحر بحر بحر بحر بحر بحر بحر بحر بحر
پس یو بدست مرعوم قبیله نك و کز کاف مجیمینك کسری و زاء
مرمله نك سکونیلر دکی معنای سنه در کز یه کز دید کلور و کوی
اولد و غنچون در لسان تر کیده شایع اولمشده و هاسی نقل ایچونند
و بحر بحر اولغله کز کز دخی معنای جمعیت کز اولغله لازمی اولد و بحر بحر
درا دل مرمله نك کسریله جسم منته معنای سنه تر کیده اوزن دیرلر
بحر بحر طویل دیرلر معنای امتدادی قویوده و بحر بحر قویولی دیرلر
ایله توصیف ایدوب جاه دران دیرلر و راجه دران دیرلر مراد اوز
ایر جک نشینه دیکدر ایدر جک معنای سنه ایچون **تقطیع** بحر بحر
فاعلاتن یغنستب فاعلاتن و قصه فعلن کز کز فاعلاتن و کز کز

وارن

بدست
قوت

باز بحر بحر بحر بحر

بحر بحر بحر بحر

سب بحر بحر بحر بحر

دیر
کوز
قصه

کوز بحر بحر بحر

مفاعله نذر دوزخ کوز کوز بپای و بوق بنگر بوق بسوز از بسای ایل بسا
 دید دال ماله نک کسر ایل کوز معناسنه در معناسنه در معناسنه در معناسنه
 حقیقی سی کوزک ایچنده قباغ البند اولان برود کوزه چشم دخی دیلر ایلکی
 سبق اتمشدر دید ایل انک زنی اولده که چشمه قباغ و کربک بله داخله
 دید ده داخله کلده دیده مرکبدر بر جزئی دید دو اسم مشتق کوز مک
 معناسنه اولان دیدند و بر جزئی دخی هاه فقلدر و کاه اولور اسم
 مفعول دخی اولور مصدری دیدند مستقبله تدر علی غیری القیل دال
 بایه قلب اولور بیننده دیلر بپای باه اولاد زانده نک ضمتی وثانیه نک
 کسری ایل امرد کوز و بوق معناسنه غریجه انظر معناسنه بسای باه
 زانده نک کسر ایل امرد از معناسنه بسایبند در از مک معناسنه
 و سوز مک و در بی مک معناسنه دخی کلور بسیار باه زانده نک
 کسر ایل امرد و دوز قوش ویر قله و حاضله دیکدر مصدری سازید
 دوز مک و قوش مک ویر قلمق معناسنه در ناظم مرحوم بسازی ایل
 معناسنه قلدی اما او یله کلدر زیر او یله دیکه فارسیجه بکر دیلر
 مکر ایل دیلدر مرادی دوز قوش ویر مک اوله **فقط** دید کوز کوز ایل
 بینق مفاعله بنگر فعلی سوز ز فاعلاتن بسا بپای مفاعله بسا
 فعلی **فجی** در تازیانه بودت ایتمک ترک تاز اولدی هم سکود
بیار تازیانه دیکدر تازیانه مثله ترک تاز بودت اتمک یعنی سکرتک
 معناسنه در ناظم مرحوم مطلق سکرتک معناسنه قلدی اما انقله اتمک
 کلامیه بخالفه که اتمک دیدیلر که ترک تاز یغا و غارت ایچونه اوزرنه
 جیغ و سکرتک معناسنه دو واسم مصدر و وصف ترکیبی دخی اتمک
 اولور و دخی بوبیت موهون قبیلندند و متاف باه زانده نک کسر ایل
 امرد سکرتک معناسنه مصدری قازیدن در سکرتک معناسنه
فقط قید و تافاعلاتن زیانیس مفاعله تکرک فعلی ترک تاز
 فاعلاتن و هم کوز مفاعله و بپای فعلی سوز انک کوز ایشون
 و سوز اوق کزید دخی ری صندویه کاز سوزن سین مرحله
 نک ضمیمه انک غریجه ایه معناسنه انک قی یجغه فارسیجه سوزن ایل

دید غریجه بصر
 بسای غریجه بصر
 بساز غریجه کون
 تازیانه غریجه مصر و وسط

تازیدن
 بتاز غریجه امش و اسع
 سوزن غریجه محیط

دیولر

دیولر کز کاف بجهینک فغی و زاء غریجه بینک سکونند ایشون و جیل
 و اوق کز و کن نک لفظیندن و وصف ترکیبی در سوز فارسیجه مفعول نک
 ضمیمه اوق کز دیولر و کنه و جوالدیور و سنه دخی دیولر سوزن
 مثله **بپای** بوبیت موهون قبیلندند کاز کاف بجهینک فغی و زاء
 غریجه مطلق صندیه و خصوصیه اول صندویه دیولر که انک التون
 و کوش کسر و جیل معناسنه کلور که ترکیب کز دیلر فارسیجه کاز و
 طاعلر و و میان یلر ده اولان اینلیکه قیون قشدر و کوز انک صغنی
فقط سوزن فاعلاتن کوز سوزن مفاعله سوزن فعلی افکر بدر
 فاعلاتن و جید مفاعله و بپای فاعله و قلمق در جید و یاز
 اوین و قلمی برجه اوینه بسیار جید و جیم بجهینک فغی و زاء
 معناسنه یازی ایچدر اوین غریجه لقب معناسنه بسای بوبیت موهون
 قبیلندند برجه بر حرف استعلاجه جیم بجهینک فغی و جیم یلغوله
 ایل امرد و مصدری جیدند برجه یوز قاز و قلمق دیکدر بسیار باه
 اولاد زانده نک ضمتی وثانیه نک فغیله امرد اوینه معناسنه مصدری
 یازیدن در اریتمق معناسنه فقط قلمق فاعلاتن جید فاعلاتن
 یازی فعلی اوینو قلم فاعلاتن قیسری مفاعله بپای فاعله و مک
 ماشی مریجک مجوه هم بی سرمد و صوغان جو بسیار ماشی
 معجه ایل ترکیب مردمک دید کز نشنه در مریجک کبی در اندن طعام
 اتحاد ایدر حلب دیار نه جوق اولور مشی و قه جی بکر لجه به دخی ماش
 دیولر مجیه میلم فغیله مریجک غریجه عددی معناسنه سرم سین
 مرحله نک فغیله بی دولر بر ای اوید و خورون ایچون زیاده اولمشدر
 بسیار باه بجهینک کسر ایل صوغی غریجه بصل بسیار صوغننه بسیار
فقط مردمان فاعلاتن شمر جک مفاعله مجیه فعلی هم فاعلاتن
 مدر صوغن مفاعله خبیث فعلی بیم در قوز صیر و در بسیار دخی
 بسیار جوق در اندک در زاء بیم باه موقده نک کسر ایل قوز قو و قیو
 معناسنه مقابلی امید در قوق خیره لسان عربده و جاد دیولر فارسیجه
 امید ترکیب او مود دیولر نر مید اولنه اموسی یوقدر دولر نفع شری

کز غریجه ذراع
 سوز غریجه کم
 کز غریجه
 کاز غریجه
 مقراض
 جید غریجه صغیان
 برجه غریجه
 بسیار غریجه
 العب
 ماش غریجه غنم
 سرم غریجه رغل
 بسیار
 بیم غریجه خوف
 اید
 اود

عرب خوف فارسیه بیم ترکیه قویه دیویرلر عجم فانیس و بیم دور ترکیه
 قورسی فیوسنی نوید و دیویرلر قویه فارسیه ترس و دیویرلر بیمه
 بونک فرقی اولدور که بیم اولیجندن قورقور و اما ترس مطلق قورقور
 کون اولیجندن اولسون و کون اولسون بیمار باد موحده نکه کسری
 و باد مثناة تختیه نکه سکونیل صبر و وحشه لکدن قالمش کشتیک
 اشنه دخی بیمار دیویرلر بسیار باد موحده نکه کسریله و سیم مرهله نکه
 سکونیل جوق عربجه کثیر معناسنه اندک هنر نکه فتی و فونک
 سکونیل از عربجه قلیل معناسنه بسیار مقابله و تقطیع بیمور
 فاعلاتی قصور در مفاعلی بیمار فاعلی دخی بسیار فاعلاتی رجعت
 مفاعلی کار فاعلی هم الکسک دور فراوان بول اولدی حرسه قانع
 و حرسه از کم کاف عربیک نکه فتی ایل الکسک عربجه ناقص معناسنه و اوق
 فانک فخیله فیجدر و کسریله مشهور و در فونک و افره معناسنه و اوق
 یلد زله دخی فراوان دیویرلر حرسه خاد معجمه نکه ضمیمه و راه مرهله نکه
 سکون و سیم مرهله نکه فتی ایل قانع یعنی اهل فاعلت اولوب
 حرسه اولین کشتی از مدله حرسه و طمع و اوز و معناسنه تقطیع هم الکسک
 فاعلاتی در فاعلی و فاعلی فاعلی فاعلی فاعلی فاعلی فاعلی فاعلی فاعلی
 حرسه از بیش خور دخی قاصده دی خورید کف کسک دی اورده
 انبار بیش خور باد عجمیک کسری و باد مثناة تختیه و شین معجمه سکونیل
 و خاد معجمه فنی و واور سیم ایل و واندک و دال مرهله نکه سکونیل بولای او ترس
 تمام اولدین قلمچن اود پالکنه و ووب او ترس دخی یویرلر عربجه عجماله
 دیویرلر بیش خور مثله خورید خاد معجمه نکه کسریله و واور سیم و باد مثناة
 تختیه ایل دال مرهله نکه سکونیل نیمه قافیه سنه استعمال اولنور
 ترکیه حصیل معناسنه یعنی ایلک بازده انلازه و وید کسری حصیل که
 بشل اویه در کف کاف عربیه فانک فخیله و هاء علامت ایل کسک
 و وید کسری و درک خمنتک صرکید حقیقته لکدن یوغلورید که قتی لکدن
 کج یو مشهور بین صمان اولن و مطلق لکدن و اولک یوغلورید دخی
 کف در لسا انبار هنر نکه فخیله و فونک سکونیل ترکیه اورق عربجه

بیمار عربجه کثیر و وحشه

بیمار عربجه کثیر

اندک

فراوان عربجه و افره

حرسه

بیش خور و عربجه اوده

خیزد عربجه قلیل
قاصده

کف عربجه قاصده

شربک

شربک معناسنه تقطیع بیش خور دخی فاعلاتی مقاصده مفاعلی
 و حید فاعلی کفک مک فاعلاتی و بار تیغ مفاعلی انیس فاعلی کولکین
 کندی کندی یینه دل مارفت نیامد بار دل کولک مایه مضافدر مایه
 معناسنه عربیه نخی دیویرلر ضمیمه معجمه مع الفیر و دلی ماکولکین یکلر
 رفت فعل ماضیدر کندی معناسنه مصدری رفت کت مک معناسنه
 می نیامد کندی دیکدر می ادا ت حال در نیامد فعل مضارع نفی حال در
 بار یینه و کیر معناسنه در تقطیع کلمن کت فاعلاتی و کندی مفاعلی
 مین فاعلی و دمار کت فاعلاتی عینا مفاعلی و دخی فاعلی ای کوزل
 یوزلو بک کل و نازلی ای شه خورید و یخند و یبان ای کسره مرهله ایل حرف
 ندادر شه شاهدن مقصود و خورید و و سف ترکیبی در نسبت مراد و
 کوزل یوزلو کوزل یوز صاحبی دیکدر و یخند و یخند باد زانک
 نکه کسری و خاد معجمه نکه فخیله امر و کل معناسنه مصدری خندید
 خاد معجمه نکه فخیله کوفک عربجه ضعلک معناسنه بنار بانک کسریله امر
 نازلی معناسنه مصدری نازیدند و نازلی فاعلی معناسنه تقطیع ای کزلی
 فاعلاتی لیکو مفاعلی نزلن فاعلی ای خوب فاعلاتی و یخند مفاعلی
 بنار فاعلی فاعلاتی مفاعلی فاعلی این مقصوده هر که ضعلیه و ایلر از
 فارسیه ترکیه دخی مستور در سر معناسنه در تحقیق کلام اولدور که
 هر کیم که حقه کندی بیننده اولن ستری و حالی ضعلیه فامحه فاش احمیه
 اول که مقصود مرادنه این یعنی محبوب حقیقیه و اصل اوله و هر کیم
 که ستری یاری اغیاره اخبار ایل اول کسبه نقصانله قله زیل معشوق عا شقله
 اول معاملة س و سترین اغیاره فاش امله و اخی دکدر فاش اولدور
 اول معاملة بی اتمز بوقضیه ارباب سلوک قنده باسرم مستدر ریت
 ایامز اغیاره سربین اشکاو یار یله بر کزلی با ایلر از استی تقطیع این مقصود
 فاعلاتی و هر کس مفاعلی کیر فاعلی هاشمیه بود دخی منقولدر
 کوزلک قمنه سینه جان معنون صیقل عقد سنه دل بخون فاعلاتی
 مفاعلی فاعلی بو خیف اولدی قصه بخون بخون اسم مفعولدر
 چنین لخمشد و دیکدر حین خاد معجمه نکه فخیله علل عربیه دخی در

رفت عربجه
 مویامد عربجه لیکو
 باز عربجه من بعد
 ای شه
 عربجه
 املک
 خورید و عربجه حسن الوجه
 کندی عربجه
 اضمح
 بنار عربجه
 استی

خین

مفاعیل غیر فَعْدَر مفاعیلن جاک فاع یبوق دخی بَرک در آنج
جاصای بار کونک بیخ و نیکی بکسی دخی بل کاک بَرک باد موحدنک
فقی و راه مرحله ایله کاف عربینک سکونیله معنای حقیقی سی اقد
بول برافنه بَرک واه دیولس بیخونه دیدیلر علی طریق الحجاز برافنک
اصل لفظ موضوعی برادر وکه ذکر سی سبق ایدی ویرک لغت شتوکه
اولوب و قوت و تریش و ساز معنا الوند دخی کلور بکار شجره بین
یمشه دیولس کورکسه آدم یکه قابل اولسون کورکسا اولسون بونک
ایله برو میوه بیننده فقی اولور که بر باد عربینک فتحیله علی الاطلاق
باغ و نهج و بیستان حاصلنه اطلاق ایدرله میوه خصوصیل آدم یکه
قابل اولان یمشه دیولس بیس میوه خاصه رباعامدر بر اعمدر و دخی
بار لغت مشرکه در باقی معناسی عن قریب کلور بیخج باد موحدنک
کسبله و باد مثانه محتیه ایله خاد معجمه نک سکونیله کونک یعنی شجر
کونک عربجه عرف الشجره معنانه کاک ایلی کاف عربیله ترجمه بکمد
دید کلری انکدر و ماوراء نهج لغتند اودی یک اولور معنانه و کوز بکنه
دخی دیولر کم عرب دلنده انسان العین دیولس **تقطیع** یبر قد یقول
حبر کدر مفاعیلن انجما صلی مفاعیلن فار قاع کلیم یقول و لیک
مفاعیلن سمد بیل مفاعیلن کاک فاع یبوق خفه کردن اولدی سی
در لوس **جلد اولدی لغتند** چایک و هم جالات **محفه** کردن یو عمق
معنانه مصدر در لوس کاک فقی و راه مرحله ایله سین مرحله نک
سکونیله سله عربجه نظمه معنانه **جلد جیم عربینک** فقی و کمله دال
مرحله نک سکونیله چایک آدمه دیولس و فقی محکم یوه و فحید و فخی
عربیده و فار سده مستعملدر بعض نسخه جلد یونه چشت
واقع اولمش جیم مجیمتک ضمیمه اولدخی صحیح حد و زید حبست
دخی چایک معنانه کلور چاکل جیم مجیمله بودن چایک
معنانه در **تقطیع** یفقی ح مفعول فکر دخی مفاعیلن **در سید**
مفاعیلن لوس فاع جلد کدر مفعول لغتند جاصای بکو هم
مفاعیلن لاک فاع هم زرف و یک سکون اولو کاف شکاف

دی

جاہد جالاک
جست

بادشاهلرك قبوسه بارگاه ديدلرك اجازت اولدوغيچولت
 اولوموكلنه كلوزنه كيم بارخدا ديرلر يعني اولوبادشاه ديمكدر
 وباريديدن وباراندند نذرت صيفه امرور ووصف تيكي كورد
 اشكيار ديرلر كوزياتلر يقدريجي معناسنه يعني دويي ديمكدر
 وشنكار ديرلر ملك يقدريجي معناسنه افسر هنرك فتحيله
 تاج معناسنه درك سراج معناسنه واه مرمله نك سكونيله
 مرمله نك فتحيله وكنسيله ايبي وجرمله فصيح مستعليل زان زان
 نك فتي و كاف عرييلك سكونيله زاج معناسنه كه توكجه قوه يويي ديمكدر
 دروشت يعني يه وخورسه عورده دني زان ديرلر **تقطيع** يكيان مغول
 وچيول مغولن اچلر يسه مغولن بار فاع. تاجفش مغول
 رگريست مغولن جزا چلرك مغولن زان فاع اولدو اولدو اولدو
 امانه قورقور. انك شديك وراست اوراچه ياك انك اول كه شدا اولدو
 نيك ايور وراست طغري اوراچه ياك نه قورقور **تقطيع** انك
 مغول ايور و طغ مغولن وراست مغولن فاع انكش مغول
 مغول ديكلر مغولن يست اوراچه مغولن ياك فاع مغول
 مغولن مغولن فاع دولت اولم اوزف عبيدك ايد ياك **تقطيع**
 دولتي مغولن انك مغولن عبيدك ايد مغولن ياك فاع
 بودني مغولن دل بند ورسكا وچاكر هم جان. شيرين ليك روح
 روان حيوان معلوم اولك مشايخ قائمده روح بود و بحسب اعتقاد
 اسماسي مختلفه عالم قدسه انتسابي اولوب خلق قدسيه ايله
 ملقبس اولسي اعتباريله روح قدسي ديرلر و علم جبروت انشاي
 اولوب خلق جبروتيه ايله ملقبس اولسي اعتباريله روح سلطان
 ديرلر و اعلا دن اسفل و اسفل دن اعلايه و وطن اصلونه سيري
 اولسي اعتباريله روح سيران و روح روان ديرلر و اصلنه اضافت
 و نسبتي اعتباريله روح اضافي ديرلر و حاليا بو عالم جمان ايله
 علاقه سي اولسي اعتباريله روح جمان ديرلر **تقطيع**
 درجي ورجن مطوري بيخون اولدي ملك هم دني ماشود و ملك هم دني

افسه
 تاج
 كزسته
 آف
 زان
 تاج
 نيك
 ابر

مطلق
 معان روح قدس و روح سلطان
 و روح سبوانه و روح جمان
 ۹۰
 بخون

اش

امشول سرخ اولدي سبون اولدي كيك. بيخون باه عرييلك كسيله
 و باه متناه تخليه ايله خاه مجر نك سكونيله انك عريجه نخل و ديستقبال
 خازايه قلب اولوب بيخون و بين نذرت دني ماشو انك و قير دني
 ديرلر ماشوب مثله كل سرخ كل كاف مجرييلك كسيله بايق معناسنه
 سرخ قزل معناسنه اسلي نوبيله قزل اولدو مجرول كل سرخ ديرلر
 سبون سبي مرمله نك فتي و باه مجرييلك فتي ايله كيك عريجه
 نخله ديرلر و هر سبي به دني ديرلر **تقطيع** بيخونل مغولن و ياك
 مغولن هر خا مغولن شود و ملك مغولن هر خا مغولن
 شو كس مغولن خلد سبي مغولن سالد كيك مغولن
 خواهر قورقور دني مادر انا كنه يدره ايدم مردم دني وني مردم
 چشم اولدي بيلك خواهر خاه مجري ايله اصلنه مصموم ايدري لكن صكر
 ضمه سبي فتيه اماله انديلر و وادي رسميه در قز قز دني عريجه خفت
 معناسنه مادر دال مرمله ايله مشهور و ذال مجري ايله دني جاشور و رتجه
 ان عريجه والده معناسنه بدر باه مجرييلك و دال مرمله نك فتحيله توكجه
 انا عريجه والده معناسنه مردم ادم اوغلافي و دني كوز بيكي معناسنه وركه
 مردم چشم ديرلر نك انشاي عريديه بو ايكي معناده مشيتك
 اولدي غني كني و كوز بيكي عريجه انشاي العيون ديرلر **تقطيع** خاخر
 مغولن و شدني مغولن مادر و مغولن انا بدر مغولن
 او مردم مدني مغولن مردم محش مغولن مادر بيلك مغولن
 هييم و هييم و وادون هم دني خاكس كل ار و او و انكس كل
 اكر كور دني رلك هييم و هييم ايكسبند دني هانك كسيله در
 ناظم موصوم فقله لغته اتباع ايدوب ايكسبند اودن عريجه حطب
 معناسنه قلدي اما علامه يكا نه كال يا شان اده افندي دقايقند
 ايكسبني فرق ايدوب هييم كسلك شيج معناسنه قلمش
 و بوبيت ايله استشهاد انشاي بيت خوامد بران كوه هييم
 فراز بدان ست بالا و يرين وراز و هييم في كسله كور شيج
 يناعي معناسنه قلمش اود و چكنه هييم كس ديرلر خاكس

بيخون عريجه خصف
 ماشو عريجه منخل
 كل سرخ عريجه مغول

بخون
بيخون

سبون
خول

خواهر

مردم عريجه
انشاي

مردم چشم عريجه مدعيان

هييم

اودن جاني
اودن جاني

مطلبه
فرق آورد و از آن

مطلبه
سند طبر بعثت في النار

مطلبه
آرزو علم ابراهيم عليه السلام
على الالواح كما في القاموس

اختر عرجه بروج
ذلك عرجه جرحه

زنده

زنده عرجه جرحه

آدم عرجه اذام

صحنه

جزم عرجه دارش

آدم عرجه

خواه معونتك فتخيله وكاف عربيتك كسريله كما عرجه رماه معانته از رمله
وزاء معجنتك مقدمتك فتخيله وراهم عجلتك سكونيله اود كه يقبله
انتش ايله بونك بيناه فرق اولد كه انتش عناصر او بعنك بسيدو
محو اولد غير محسوس اولسون از فرق زان محسوس اولدك اسمندر از ركون
بودن در عجلتك اذ بدو رنكي اود رنكه مشابهدر و سمندر و رنكر
قوشه اود ايجنده معيشت اندك بچون فارسيد از رنكش ديپلس رنكش
از حضرت ابراهيم عيسى اذ بدو قول صحيح بود در زيا اصول
انبياءم دفتش كز دن طاهي و بدو با بسنك كاجه ركه حضرت
نوح هم سزدهن اوزره ايش نظم كركه لاييه از ربيور رسي قاعله عرجه
مبيند ركه عرب عجمه اب اطلاق ايدر كز ان القاموس انكشت هين نكشت
نقي وكاف عربيتك كسري و شينك سكوي كوشه معانته اخلاص هين
فني وخواه معونتك سكونيله اود كوزي كه فودد رلر بو كافار سيد
زلك دمنه نزل واه عجمه ايله لامك فتخيله ناظم بعين فلك ديكسي
تصحيح وزن ايجوند و لا مفترك مفترود اوضح يقينك سز طبر
تقطيع ميهوي مفتعل و مرادون مفتعلن همد حافتعلن كسرك
مفتعلن از ردون مفتعلن اخلاص مفتعلن بعينك لك مفتعلن
زنده وري زنده بيا طولونه دي و احي اديهم صحنه جزم كون بوست
و ري حاست و لك زنده واه عربيتك كسويله دري عرجه حني معانته
مقابلي مرده و در كه ترجمه اولو عرجه ميت معانته زنده كي دولك
عرجه حيات معانته زنده كافي دولك كه حيا نكتن تمتع معانته
نتكم عرجه ختامك بود با عسدين ظاهر و در باغي مي كوش كه عرجه اوداني
نيست از حاصلست از ردون جوافي اينست معنكامل و با و زياران
سرمست خدش باش دي كه زندگاني اينست زنده واه معجنتك
فتخيله بيا طولون بعني كه نه قفيان معانته تحقيقي بود و كه بيش
پاره لخشه ديپلس على الاطلاق اديهم عرجه فارسيد و حني مستفاد
صحنه قفيان معانته پس ناظم مرحومك و احي اديهم قولي ما بود نه
مرهوند و جزم جيم معجنتك فتخيله صفر كوفته ديپلس بوست

عرجه اهاز

باه

با معجنتك فتخيله وري وهر بنسنة نك قاينده دمن استعمال اولنور
بوست بادام و بوست جوز ديپلس خواست خا معجنتك فتخي
و واور سيميله اسم مصدر در دلك معانته و صيفه ماضى دمن
اولور مصدر دي خواست در دلك عرجه اودت معانته مستفاد
سپن هايه قلب اولنور خواهر و خواهنده ديپلس **تقطيع**
زنك مري مفتعلن زنده بيا مفتعلن كوشه مفتعلن و اخدام
مفتعلن صحنه قفيان مفتعلن جزم كوشه مفتعلن بوست دري مفتعلن
خاستك لك بو زانه دي خنك و سمنك اولدي قلا اولدي حنك
سركش و سركشك نزم رواول كه اوله دولك خنك خا معجنتك
كسري و نوله كاف عربيتك سكونيله بو زانه ديپلس سمنك
مرحله ايله ميمك فتخيله صاروات كه ترجمه قوله وكر رنكره اولافران
دمن ديپلس سركش اصلنده وصف تر كيدر سركش كوشون مر كيدر
باش جكي معانته در صكون چاش اولان حيدانه باش جكي اودوب
رام اولد عجمون سركش ديديلو و اشكازنه دمن عنا و ايدوب باش
جكي اولان كسيه دمن ديپلس و معرف كاشي قلمه دمن ديپلس
مصراع اولك اخري مصراع فانيه مرهوند سركشك سپن مرهوندك
فتخيله و ايكي كاف عربيتك سكونيله يلكون طواركه ديپلس و اخلاص مرود نه
دمن ديپلس نزم و وصف يزكي و ديوشق كيدجى ديكا و ديوشق
پوريشلوانه ترجمه دولك ات فارسجه نزم و ديپلس **تقطيع** براندي
مفتعلن خنك سمنك مفتعلن الد قلا مفتعلن الد حنك مفتعلن
سركشك مفتعلن سركشك مفتعلن نر وول مفتعلن كوكلك
مفتعلن حنك شتابي بكنه ابو رويشت تابكجا عجمه اديورين
ياز و نه بو كد شك قندي و ك چند جيم معجنتك فتخيله عرجه چند
مثله نيمه معانته و در و كاه اولور قاج معانته عدد سوال اولور بوراد
معناي اول مراد و در شتابي ياسي خطاب ايجوند شتاب اسمي
مصدر و ايووم معانته مصدرى شتابيدن و ايوومك محله معانته
لطف الله جلين اسم مصدر ايله مصدرى فرق ايتوب شتاب ايوومك

مفتعلن

سمنك عرجه صناعي

آدم مصدر
خواست عرجه رجا
دك
خاستن
مصدر
خواه
مضارع

خنك عرجه
الخطب اشهر

كاشي عرجه
چاموش

سركشك عرجه شوب
يلكن

واخلد امر و نه
نوم و نه
دولك

چند عرجه
جند عرجه

شتابي عرجه تعجل

مطلبه
عطف على لطف الله تعالى

اسم مصدر در وید و کند خطا است در بوداده مضارع معنای وید
 چند مشتایی و یک نیجه ایور سین و یکدیگر بکنه بانك فتحیل کنه کنایه
 مخففتر کسی یاز قدر این بود و مشت قاسی خطاب ایچوندر ووش
 رانك فتنی و واو ك كسر بیل اسم مصدر در و کدش معنای وید ویش
 معنای مصدری رفتن در و دخی ووش عادت و تیره معنای
 دخی کلور بوداده معنای اول مراد در قاجا یا چونده انتهای غایت
 ایچوندر بکجا بانك فتحیل کجا قند و یکدیگر قاجا قندیه دك دیگد
فقطیه چند مشتاق معنای بیکنه معنای این و است معنای
 تا بکجا معنای نیجه آورد معنای سیر و معنای بودك شك معنای
 قند و دك معنای معنای معنای معنای معنای معنای معنای
 اشك هب بشو که کسه کرک یعنی اشو که و مساحبه هر نه صباو ک
 اگر خیر و اگر شر کند و باشد کسه کرک ایچوندر حضرت علی رضی
 بیورمش بن بر کسه ایولك اندم و کلك اندم یعنی آخر اندم
 اندك و کلك هب کسه کلدی قبی ایلی و کلدی بر کسه یه اندم
 بل که کند و مه اندم و یکدیگر قیس کلام نصحت عظمای معنای اولدیم
 کشی آخره دائما ایولك ضیق کرک اییش آخره صد و غنی ایولك کند و
 اصابت ایلیه فقطیه هر نه صبر معنای سکا شک معنای
 همیشه معنای کسک معنای معنای ها شده بود دخی معنای
 عاشق اولان ای کول تر و دز که چاره آرد بر صحنی صرغله سینه سینه
 مر مر آرد معنای معنای معنای معنای معنای معنای معنای
 اهل هجر بجای خود قطعه در بحر مستزاد و بدو همداره دخی
 هم دخی یکسان کس بر این صبح آورده سیدان همداره هانك فتحیل
 همداره مثل مطلقا دزد می کند عریجه امس معنای برک و غنی کشانك
 صفی اولور ناظم مر حرم مرادی بود و کاه اولور خص صیله دزیسم
 دخی استعمال اولور همیشه معنای دخی یکسان بود دخی و بدو معنای
 تحقیق بود و یک ایلی ساندن مرکب در یک برسان وجه و اعتبار
 معنای یکسان بروجه و اعتبار او زره و یکدیگر و بدو اولان مننه یه

رویت عریجه
 و طالع
 بکنه عریجه و نسب
 این عریجه هذا
 تا بکجا عریجه حق این

همواره عریجه سهل
 همیشه
 دزد
 یکسان عریجه سواد

بروجه و بر اعتبار او زره اولد غیچون یکسان دختدر بر بیا اولاد
 زانك ایله باد ثانیة اصلیه نك ضمیل صیغه امر و کس عریجه
 اقطع معنای مصدری برید دخی بانك ضمیل کس عریجه
 قطع معنای و انك تشدید یله و تحقیق ایلی کسی دخی لغتدر
 این هر نه نك فتنی و فتنك سکونی و بانك ضعی اینو مثله قضای
 عریجه کلوب و کلبستان دخی و دیلر سندان سین مرملد نك کسر یله
 او برین معنای که دمر و جیلوک و قو جیلوک و سانش او داشی
 اشیلوک التور دند و عریجه یلر و فار سید دخی سئل و او روم
 عریجه علاه دیلر و فار سید سندان دخی دیلر فقطیه و بدو هم
 معنای و اردی فاعل هر دخی يك معنای سالی فاع کسیر
 معنای بر قصه فاعل آرسد سن معنای دان فاع تیشه کسر
 چک هم دخی خایسك در پیله دی جو بسای هم که سوهان
 تیشه تانك کسویله و بانك سکونی و آخر نده ها غنی ملفوظه ایله
 کسر که بخار لک التند ندر و کلنکه دخی دیلر خایسك خاه
 معجزه نك فتحیل و کسویه ایله چک عریجه مطر معنای لغت بر لول
 سندان معنای کلور جو بسای جیم جیمینك و باور بدینک کسر یله دو
 بی بخار لک التور ندر سندن دیلر سوهان که دید کلدی آلت
 معروف و در فقطیه تیشه کسر معنای و و چک فاعلی هر دخی معنای
 یسك فاع و در پیله دخی معنای جو بسای فاعلی ها کس معنای
 هان فاع ما و لری طمان الیوم بن مکه بخنق شبم چه هو طمان
 عرش کوزمان پترم باه بخینك فتنی و زان بخینك سکونیک طمان
 معنای بخنق باه موخه نك فتنی و خاه معجزه نك سکونی و فتنك
 فتحیل اصل بخنق و در ها ایله وزن ایچون حدف اولمشدر الیوم
 عریجه صاعقه معنای و کون کوزنك دخی دیلر تم چه هر کچه
 دوش جیه شبم دیلر قطره قطره اولور س زان دیلر هو هانك
 کسر یله طمان معنای تا و مع دخی دیلر یز مکه بونك فقی اولور که
 پترم مطلق طماندر هو فتنك طماندر که یازایانند حر شوق و خنده

نور
 عریجه
 اقطع و حد

سندان
 اورش

تیشه عریجه قدوم

جو بسای عریجه سفن

سوهان عریجه سفن

پترم عریجه غما

بخنق عریجه شاد و صاعقه

شبم عریجه طل

کشتو

بزم

هر

طمان

زیاتر

قونعه ديولر مین بان قونوق الووب رعایت ایدنه دیولر عربجه مضیف
 دیولر لفظ مرکبدر و بر جزئی میزد که قونوق معنایست و بر جزئی
 یازد که حفظ ایدگی معنایست زیرا باو الف و ذون کلمه آخر نه حفظ
 و حراست معنایست افاده ایدر مرمان قونعه اطلاق اولمور لفظ مرکب
 بر جزئی نه و اولو معنایست و بر جزئی دخی ماند و بکن یکی معنایست
 اسم فاعله و مانستاق دن قونوقه مستحق لفظ الووب قونوق
 برده رعایت اولمور و بیجود مرمان دیدی مین بان ایله یونلک
 بیندند نسب اویجه دن تساوی وارد و عربیله یونلک کی لک
 لفظ مترادفان دیولر کمال یا بشا زاده دقایقه خصوص و مجموع
 ایله فرق ایدوب مین وضع خالصه موضوع در مرمانک اطلاق
 وضع ترکیب سبیل در دید و کنک و جری ظاهر کلد و زیل الیکسند
 دخی وضعی عام اولوب قونوق نوعه شامل اولسی اظهاری
 الشمشدر **تقطیع** بکذریخ مفتعلی بیواج فاعلی بنویس و بی
 مفتعلی شام فاع قونوق مفتعلی مین یون فاعلی قونوقه
 مفتعلی مان فاع **طوط** بیسنه دی شیخ کر یوه بالکدر کوه خسی
 کوه طاع اورد که کوهان شیخ نشین بجه نک فخی و خاه معجمه ایله
 طاع دیسنه دیولر عربجه فک معنایست و باس اولی یوه دخی دیولر
 کر یوه کاف بجه نک و راه مرمله نک کسر یله و یا مینا تحفه نک
 سکونیل و ماون فخی و هاء غیری ملفوظه ایله یونلک طاع معنایست
 ترکیده ابکی طاع اوردن سینه دیولر و جیک بول و اینش و یوقش
 و اغیل و یقه معنایست کور کوه کاف بجه نک ضمی و اوله هانک
 سکونیل انسان بخاستنه دیولر عربجه غائط دیولر کوه کاف
 عربیله طاع عربجه جبل کوهان کاف عربیست ضمی و اوک سکونیل
 دوه اوردن دیولر عربجه زروه دیولر و دخی هر حیوانک صرته
 دخی دیولر **تقطیع** طوط بیسنه مفتعلی ندیست فاعلی کوه یونلک
 مفتعلی دروه کر بجه نک مفتعلی کوه طاع فاعلی اوردن کوه مفتعلی
 هان فاع میوه پیش بیوه طول خریره قاوون یا تله تاو ویرم هم

مرمان عربجه ضیف

مطلوبه
 رد دقایق این کمال

کر یوه عربجه یطون
 بلک

کوه عربجه جبل و علم

کوه عربجه نجس و غائط

کوهان عربجه شام

اوله

اوله تاوان میوه میک کسر یله انسان بیجک پیش بیوه یاوه موجوده
 کسر یله طول عورت عربجه ارمله معنایست خریره خاه معجمه نک فخی
 و راه مرمله نک سکونیل و یاوه موجوده نک ضمی و زاه معجمه نک فخی
 و هاء غیری ملفوظه ایله قاوون و قایون حنک ایدر و نک عربجه
 مشترکد که ابکیسنه دخی بطیخ دیولر یا تله یاوه معجمه و تله مینا
 قونیه نک کسری و هاء غیری ملفوظه ایله یا تله مثله تجریه دیولر
 نقله لغاتک نقلی بود ناظم مرحوم تاوه معنایست قلمسی بوجه
 دکلدر زیر یا تله نک تاوه معنایست اولسی ثابت دکلدر تاوان ویرم
 عربجه دخی معنایست و الم و بود جلول و جرم و حنایت و صوح معنایست
 دخی کلد **تقطیع** میوه پیش مفتعلی بیوه طاع فاعلی خریره فاعلی
 و دخی فاع یا تله نک مفتعلی و اوردن فاعلی هالتک مفتعلی و اوت
 فاع پیش اوی کاشانه دو کاخ و در کوشک چر دغه و روار دی
 هم دخی ایوان کاشانه قیش اوی و چر نشین و صحبت بری
 و مطلقا او معنایست کاخ کوشک و جاردق تماشاگاه و تفیح کا
 معنایست و روار چر دق معنایست بعضی سنخه و اواره واقع
 اولشی اما صبیح دکلدر ایوان همن نک فخیل بود دخی جریق معنایست
 در و مصنده و او طریقی که عربجه او او کنک سفیدر یوه معنایست
 دخی کلد **تقطیع** قش و کاه مفتعلی شاد فاعلی کاخ در مفتعلی
 کسک فاع جرد عورت مفتعلی و اوردن فاعلی همن ای مفتعلی
 و دخی فاع **مونس** دی غکسار در و نشه هم دروه دم نفسی و همدم
 انش صوکه دی پایان غکسار مونس و مصاحب معنایست
 ناظم مرحوم مونس مقام ترکیده قیلوب غکسار یونلک
 ایله تعبیل یلدی لکن مونس عربیله معنای ترکیبی او کوردس
 هر دهر مصاحب ایچون بله معنایست همد و دودش دیکدس
 دم دال مرمله نک فخیل نفس معنایست فارسیدر و دم جیلر
 کوردی و فزونی و قزغونی و عیش و عشرت و ذوق و آه ایلمک
 معنایست دخی کلد **مونس** باجه اوتدوب طور یونلک انش معنایست

بیوه عربجه لبطه و مطلقه

مطلوبه
 البیطخ لفظ مشترکدر قاوون
 و قایون معنایست

تاوان
 عربجه دین و قضا
 کاشانه عربجه بیت نشین
 ایوان
 نفق خشت
 کاخ عربجه قصر و قد
 جردق و کر

غکسار
 او کورد
 مونس عربیله
 در دوش عربجه بریض
 دم صولق نفس

عربجه

بینر له انکه یوزر له تر کچه تلفیق دیولر انبان همنه نکه فته و نکه
 سکون ایلر طفر جی عربی جراب معناسنه **تقطیع** و الصد مفتعل
 بینر فاعل تلفیق یز مفتعلی کر فاعل خطا مفتعلی غریب
 د پد لورده مفتعلی یاز فاعل **مهر** کنش د اخی بیل مهر و مهری ساوی
 و بود ندرق دوجی شتر یاز **مهر** میم کسریله و هایلر و انک
 سکونیکه کنشی و دخی **مهر** ساوی و محبت معنانه کلور پس یونی
 موهون قبیلند ندر و دخی **مهر** شفقت و فصل خزانک اول یای
 و ایک اون التخی کوی والک یازان معناسنه کلور و مهری میم
 فتحیلد تر کچه بود ندرق معنانه که حیوانه و دقلوی یولر دیولر
 شتر یازان حفظ ایدی یعنی دوجی معنانه و دخی دوجینک
 واری ساکن او قنور وزن ایچون **تقطیع** **مهر** کنشی مفتعلی و اخیل
 فاعل **مهر** و **مهر** مفتعلی و فاعل ساو و تو مفتعلی و قدرق فاعل
 و دخی شتر مفتعلی یاز فاعلی دخی کیدر بیوشی دخی پیوشاک
 نیفته ایچ طوره یقه سی یاقه کر بیان **بیوش** یاز اولاه زانده ایلر باد
 محبت اصلته نکه ضمیمه صیغه امر و دخی معناسنه لازم و مصدر
 پیوشید ندر کیمک معنانه **بیوشاک** بود دخی صیغه امر و دخی کیدر
 معناسنه متعدد و مصدری یوشانید ندر کیدر مک معنانه
 نیفته نونک کسریله و یاقه مثناة تحتیه نکه سکون و فاذک فته
 و هاه غین ملفوظ ایلر ایچ طوره یقیسی یعنی طمان اغنی که ایک
 محاسنک او اسنه دیولر او غلجقلر دیکولر **عرب** تعرب ایدو
 نیفق دیولر جوهری صحاحه ایدر و نیفق السراویل الوضوح
 التبع منرا و العاصم تقول نیفق بکسر النون انزلی کر بیان کاف
 مجملیه و ادمرله نکه کسریله اقواب یقه سی معناسنه **تقطیع**
 کیدر خیک مفتعلی و دخیوش فاعل و اخیوش مفتعلی یازان فاعل
 قاموی بسلیجی صقلا جیدر **باهر** یوزر دکار هست نکر بیان
باهر قاموی یعنی قی خلق یوزر دکار **باهر** مجملیه یوزر و ایلر کار
 مرکب و یوزر و فعل ماضی تریبیه ایدیجی بسلیجی معناسنه

مهر عربی و راج
 کونش
 ساوی
 مهر عربی مودت
 محبت
 مهر عربی انام
 یوزر دخی

شتر یاز عربی جمال
 بیوش عربی البش
 بیوشان عربی البش
 نیفق عربی نیفق
 کر بیان عربی جربان
 یقه

نکر بیان عربی طیفق
 فاعل یاز بیکری مفتعلی
 باهر عربی اجمع و اکتع یاز فاعل

کار

یوزر دکار
 دت

هست عربی حاصل

نکر بیان عربی حافه
 و اصب

کار اذات مبالغه درگاه اولور صیغه ماضیک آخر حق اولور
 مبالغه فاعل معناسنه اولور بولده اولور دخی یی یوزر دکار معناسی
 مبالغه ایلر تربیت ایدوب بسلیجی دیکولر **عرب** رب معناسنه
 وگاه اولور امر اخر نه اولشور امور طارکی کنش و التظیم معناسنه هست
 وار معناسنه نکر بیان نکه هیلانده مقصود و فاعل مضمون هست
 نکر بیان قولنده ایک و جریله کلام وار دخی یی یوزر دکار معناسی
 محله قاعده سی مصرعی فالر سیه اولان کلماتک هر یی مصرعی
 تر کیه اولان کلماتک هر ییینه مقابل اولقدور بولده بوقاعده به
 مخالفت اندیکه مصرع ترکیده هستک مقابل یوقدر و یی
 دخی صقلا جی ایلر نکر بیان بیند اتحاد معنی جریله مقابل یوقدر
 زیر فکر بیانک معناسی صقلا جی دکلر بلکه کوروب کوز دخی
 عربی رفیب معناسنه صقلا جی معناسنه اولان نکر بیان دخی
 پس بوجریله دخی قاعده سینه مخالفت ایلر یی پس قاموی
 بسلیجی کوز لاجی **دوباهه** یوزر دکار است نکر بیان دیدر یی
 ایک اعتراضدن قورتلور دخی فلیقزم **تقطیع** قاموی مفتعلی
 لاجی فاعل صقلا جی مفتعلی و فاعل باهری مفتعلی و دخی
 فاعل هستک مفتعلی یاز فاعل مفتعلی فاعل مفتعلی فاعل
 یوقدر نکر فاعل ییینه فاعل واقع اولشور اما صحیح دکلر و یاز اوله
 دالم سکا هست مردان مردن مردک جمعی و بولده مردانده
 مراد رجال الله تر کیه ارلور و مشایخ قاتنه مجاهده و عبادتله
 قوت ستریه کسب ایدوب سر یوزنده اسرار طالبینه تصرفه
 مالک اولن مشایخه اطلاق اولشور تصرف فی الوجود شرط دکلر
تقطیع یاز اولد مفتعلی امسکا هست فاعل هست مفتعلی دان
 فاعل هامشده بود دخی منقولر **باهر** شاهار و عتک مزید اوله
هرگاه دولت و تصرف معین یاز جیک الله مفتعلی فاعل مفتعلی
 فاعل مطوی مجز و کدی منسوخ ای شاه **جی** جیمک فتحیلد شریک
 حذف جزینه دیولر بحر مجز و اطلاق تجز طریقیله و دخی مجز و

حقیقتند جنس خود را در جی ایشی عشرین فطحه در بحر هزج مخدوف
 چه نه قوش می چینه دخی قوشی سخن چینه حسود اولدی بداندیش
 اورین کورچی خود بیی چه لفظینک تفصیلی سبق اندکی چینه
 جیم عجمینک کسری و یا ناک سکونیه و فونک فغی و هاد فو و فو
 ایلدانه طوفانه قوش اولور و قوش اولور و قوش اولور و قوش
 و قوش و قوش طوفان معناسنه کور سخن چینه وصف ترکیب
 سخن سوز چینه دیوب دیوشور ملک معناسنه اولان چینه
 سخن چینه سوز دیوب و و شریجی و یکدر قوشی اولان کسینه به
 سوز دیوب دیوشور بر مرد به بر مرد نقل اندکی چون سخن
 چینه دیوب برجه تمام دیوب بداندیشی و وصف ترکیب و بر من
 فکر لود یکدر حسود و عود و عود و عود و عود کسینه حقیقت فکر
 یو من اولور و عجمینک بداندیشی دیوب خود بیی دخی وصف ترکیب
 کندین کورچی و یکدر فقطیح چینه سخن معانی چینه فغی
 دخی سخن معانی سخن چینه فغی حسود اولدی معانی
 بداندیشی فغی اولور و سخن معانی چینه فغی فغی یوغون
 زفت و بخیله و کل زفت زفت اندر قیره دخی تیره بول
 توره ایی زفت زفت زفت زفت زفت زفت زفت زفت زفت زفت
 یوغون و یوغوری و اصل زفت زفت زفت زفت زفت زفت زفت زفت
 زفت زفت زفت زفت زفت زفت زفت زفت زفت زفت زفت زفت زفت
 کسینه ترکیب اصلی فارسی و فارسی و فارسی و فارسی و فارسی و فارسی
 قیو دیوب معناسی و صف زفت زفت زفت زفت زفت زفت زفت زفت
 اولمشور دیشلی و دخی بوبیت مرهون قبیلند زفت زفت زفت زفت
 مشاهه فوقیه نک کسری و یا مشاهه محیه نک سکونیه بولانف
 معناسنه و ق فواک و بر منور زفت زفت زفت زفت زفت زفت زفت زفت
 طونق اولور معناسنه دخی کور ایی مدله ترتیب عجم رسم
 و عادت معناسنه و دخی که صوت قوشی قاید و دخی دیوب
فقطیح یعنی متن معانی بخیله فغی و کل زفت زفت زفت زفت زفت زفت

مطلوبه
 بحر هزج مخدوف
 چینه عجمینک ملو
 سخن چینه عجمینک
 بداندیش عجمینک حسود
 خود بیی وصف ترکیب
 عجمینک بطور
 زفت عجمینک و غلیظ
 زفت عجمینک پخیل
 زفت عجمینک قیری
 قیر
 قار
 تیره عجمینک
 ایی عجمینک عادت
 توره

فغی

فغی زفت زفت زفت زفت زفت زفت زفت زفت زفت زفت زفت زفت زفت
 یوغون و یوغوری و اصل زفت زفت زفت زفت زفت زفت زفت زفت
 زفت زفت زفت زفت زفت زفت زفت زفت زفت زفت زفت زفت زفت
 کسینه ترکیب اصلی فارسی و فارسی و فارسی و فارسی و فارسی و فارسی
 قیو دیوب معناسی و صف زفت زفت زفت زفت زفت زفت زفت زفت
 اولمشور دیشلی و دخی بوبیت مرهون قبیلند زفت زفت زفت زفت
 مشاهه فوقیه نک کسری و یا مشاهه محیه نک سکونیه بولانف
 معناسنه و ق فواک و بر منور زفت زفت زفت زفت زفت زفت زفت زفت
 طونق اولور معناسنه دخی کور ایی مدله ترتیب عجم رسم
 و عادت معناسنه و دخی که صوت قوشی قاید و دخی دیوب
فقطیح یعنی متن معانی بخیله فغی و کل زفت زفت زفت زفت زفت زفت

مطلوبه
 بحر هزج مخدوف
 چینه عجمینک ملو
 سخن چینه عجمینک
 بداندیش عجمینک حسود
 خود بیی وصف ترکیب
 عجمینک بطور
 زفت عجمینک و غلیظ
 زفت عجمینک پخیل
 زفت عجمینک قیری
 قیر
 قار
 تیره عجمینک
 ایی عجمینک عادت
 توره

شیرین

دلا سای
کوکل دکلند ریجی

جک
۲۲
شانه عربی

ریش امار سنه مقال کجیه مناسنه
ریش امار ایلد بارت باش قره معنه
ریش عربی و صحنی در که دستا هر ادله و نور نظری
اولوز و ناصور علته و فی نقل اولوزی
بر دباش
عربجه
خراج
جعد
دمل
کوزده اولوز باش
دخی دیرلر قنوجاق دیرکلری
کارلر اکا قره
بعض ناس شیرین
باد کند عربی ادواتین هرکله یاره
کوز پشت عربی معنی الظرفیه و دیرکلری

وهانك سكوف له فري مثله سمن عربيه سمن معناسنه شیرین
طتلو **تقطيع** کلنجه مفاعیلین بر ایدر فاعولن سمن مفاعیلین
رطلو فاعولن دلا سمن مفاعیلین فیدر فاعولن نوا سمن مفاعیلین
هت برین فاعولن مفاعیلین فاعولن مفاعیلین فاعولن و ش علم و ک
ایده له سکا محاسبه **تقطيع** در شاعول مفاعیلین کاله فاعولن اولوز
مفاعیلین کتخ بر فاعولن ها شده بودی منقوله الای سمن
خوبان دل و جان ایدر جای **سعاد تله** یو جای شریف ایلر سالی
مفاعیلین فاعولن مفاعیلین فاعولن **چو کلن** اوله مجز و هرج
دلا سای **دلا سای** دل ایلد اسایدن مرکبدر وصف ترکیبدر
دل کوکل اسای وصف ترکیب مهوری اسانیدن در دکلند و مک
معناسنه متوری دلا سمن اسایدن در دکلنک معناسنه
دلا سای کوکل دکلند ریجی یعنی استراحت و صفا و ریجی دیکلدر
یوکل صفتیدر **جک ثالث و عشرین قطعه در جک** **تقطيع** مدید
شانه طرف بین بروفت هر صقل ایدی و میشد و دیشته صحنی در
دخی بر دباش ایدی و میشد **شانه شیرین** معجه ایلد و نوا
نمونه و هاه علامت صقل طرغی معناسنه شاد و در و قل طرغی
دخی اطلاق اولوز بروفت باه موخده نک ضمتی و واوله تانک
سکوفی ایلد بقی عربیه شاد و مفاعیلین **ریش** کسیر صریح ایلد
عربیه کجیه معناسنه و کشیک طوک و قراجه و یوکل معناسنه
ریشته صحنی معناسنه **تقطيع** شانه طرف مفاعیلین **ریش** بروفت
مفاعیلین هر صقل مفاعیلین در میشد مفاعیلین **ریش** صحنی مفاعیلین
در دخی مفاعیلین بر دباش مفاعیلین در میشد مفاعیلین **طاشقی**
دایه باد کند سمن کوز جو کوز پشت **کوز** و صافی قبا
کوسج و بلر و میشد باد کند اصلندن وصف ترکیبی و ددیه کیشیه
علم اولشد کوز ایلد میشد مرکبدر کوز کافه پینک ضمر و واول
سکوف و زاجی ایلد ایدی وایکی بوکیشی معناسنه پشت اوقه کوز
پشت اوقه سمن بگری دیکلدر اصلندن کوز ایدی علم اولشد کوز تقییم
پشت

اولوز

کوشج
کوشج

بله
ریش
عربیه
مکشوت

دم
ریش

ریش عربی قیج صحنی

ریش

دول
ریش

مطلوبه
دول
اولوز
ریش

اولوزی و دخی ناطم موصوم بودی اوقه سمن کوز ایلد تعبیر سمن شیرین
دکلدر زایکوز ترکیب استعمال اولوز سمن یونک یونک اوقه سمن بگری
کوز پشت دیشته اقله اولوزی کوسج کافه پینک ضمتی و واول
سکوفی و سمن مرحله نک فتمیلد معترید فاعولن سمن کوسه و کاف
عربیه ضمتیلد علامت تعریب ایچونه آخرینه جیم زیاده اولمشد
کوسه لفظی ترکیب شاد و صقلی از و سیرک اولی کسینه قله
دیرلر سمن ناطم موصوم کوسج و یوکل لفظ کوزوب کوسه و بلر
و میشد دیشته اولوزی **تقطيع** لفظ الله جلیم ده بویه دیشدر
زیرا نک وظیفه سمن الفاظ فارسیه معانی سمن میاندر یو حینه
الفاظ عربیه نک معانی سمن بیان دکلدر بلر و سمن بلر ایلد و میشد
مرکبدر بلر باه موخده نک فتمی و لامک سکوف و هاه علامت ایلد
اولوز و یوکل معناسنه در بزرگ کبی ویش صقل صقلی بیوک قبا
اولان کسینه بلر ویش دیرلر یونک دخی اصلی ویش بلر در علم
اولوز تقییم و تاخیر اولمشد **تقطيع** طاشقی مفاعیلین **باد** کند
مفاعیلین ارفسکن مفاعیلین **خک** پشت مفاعیلین کوسر صا مفاعیلین
قلیقا مفاعیلین کوسجیل مفاعیلین **ریش** مفاعیلین قویر عه
دم دی ریم ایلد نیم صرم دوال **صو** صفری بشتی ندر کله کاهو میشد
دم دال مرحله نک ضمتیه قویر معناسنه آید و ایتد و هر حیوان
استعمال اولوز و یوکل استعاره هر شنه نک آخر نه استعمال
اولوز و ریم راه مرحله نک کسری و یاد مثناة تختیه نک سکومیل
ارک **عربیه** صمدید معناسنه واق کیکه و مصر قوا غنه دخی دیرلر
نیم نونک کسری و یاد مثناة تختیه نک سکوف ایلد یارم عربیه
نصف معناسنه دوال دال مرحله نک ضمتیه و واول فتمیلد صرم
دکلری فیشدر که حیوانک قری العنه و کسینه او در کله کاه
عربیه فتمی و لام میشد ایلد مطلقا باش و دیه و قفا و قفل
اولوز که جایی و لایتنده بر آدم باشیدر که اول یوکل یاد مشاهنک
شیرین خانه سید اول دیا دکلدر باغی بیوک کسینه و ارایسه

او زملوین آنک ایچنده صفیله رخ طوکن کاویش صوصفی کاو
ایله میشدن مرکب واصلی میش کاو و دعلم اولغه تقدیم و تاخیر
اولمشدر مقامی ترکیبی سی کاوک میشی یعنی قیومیه بکری بی دیگر
وجه مشابهت اولدو که کاوک بر فوئی مزوجیه اهلی در اوده صقلیه
خذ ملوین لرومن وجه دستید رنجه ایلر بیایزه کوز که کوزن
میش جنبشک دخی نموی وارده اهلیمه و شیه انکچو مذکر و حیوانک
میش اضافه جانش اولمشدر کله کاو میش دیک صوصفی باشی
دیکر **تقطیع** قیر غدم مفتعلی در بیکرک مفتعلی بیکرک مفتعلی صم
دوال مفتعلی صوصفی مفتعلی باشدر مفتعلی کله کاو مفتعلی
و میشدر مفتعلی کوز قیقینه بیل دی بر طلو در کوز قیقینه بوش
مزی و باش سر رفق دخی میشدر بیل باه مجینک کسری و یا مثلاً
تختک سکونی و هاه علامت ایل کوز قیقینه عریجه جفت معناسنه
و جوی آلی و کولک بر شمی و کولک قورودی و جیل در نلوا و معناسنه
دخی کلو پر باه مجینک متیل طلو عریجه مشهور معناسنه کد و کاف
عربینک فتی و بال مرمله نک ضعی و واک سکونیه قیق عریجه
فرع معناسنه تری تاه مثلاً فرقیته نک فتی و هانک کسری و یانک
سکونیه بوش عریجه خالی معناسنه تری تاهک امتاع و مر وجه
طر بقیله استعمال اولنور **سریا**ش عریجه راس معناسنه بیکرک
باه عربینک کسریله اوق عریجه زائد و کنیر معناسنه بعض سینه
اوقه یعنی بیشدر واقع اولمشدر بعض سینه دخی اوقه بیش
واقع اولمشدر اما ایکسی دخی صحیح و کلد **تقطیع** کن قیق مفتعلی
بیکرک مفتعلی بر طلو در مفتعلی کوز قیق مفتعلی بوشته
مفتعلی و یا شش مفتعلی اوقه مفتعلی بیشدر مفتعلی
چین یکن دی کنونه ریا و جیر بوش در مانی آری نک جوشدر
دیکر دخی بیشدر و جیر جیم مجینک کسری و یا مثلاً تختیه نک
سکونی و هاه علامت ایل یکن عریجه غالب معناسنه و یو کلو و فیه
واونکو و بی ادب و بویک یون و براد مک آدی و وجه مثله والی

بیل

پیر عریجه ملا

تری

تر

جیره یکن عریجه کین

اوز اولوب نیه یا بشو و سه الذدن کلن کسه جیره دست دیلر
زیر راه مجینک کسری و یا مثلاً تختیه نک سکونیه ترکیه کنون
دیکرک اوت جیره خاه مجیه نک کسریله رینه و زنده ترکیه
بوش یعنی طلق آدم دیکرک بوش لفظی یار سیدر ترکیه دخی
مشهور و دخی جیره اودیوشش اعضا و شمش کوز و بوش
و یورغن و تحیر و بیلنک و بداندیش و بجوج کسه معناسنه
کلو ر خیر مثله والی اوز اولوب امشه یقت بیکرک کسه ریه خیر دست
دیله بوش نونک ضعی و واوله شین مجیه نک سکونی ایل بال
عریجه غسل معناسنه و جام انجی و عاقبت و لذت و لذتو شریلو
و نر شیدر لفظی صدفه اسر و وصف ترکیبی دو واجه معناسنه
اسم مصدر و مصدری نوشید و وایچک عریجه شرب معناسنه
پس لطف الله حلیمی نوش ایچک شرب معناسنه اسم مصدر و
دید و کنه خطا امشدر کلا یخفی بیش نونک کسری و یا مثلاً
تختیه ایل شین مجیه نک سکونیه مطلقا اغوی حیوان نک کنسی
و دکی فقله لغاتک فقلی بویل و ناظم جرمک بال اوی سینک
آله سینه تخصیصی انلرک تعیم نه مخالفدر مقبول و کلد **تقطیع**
جیره یکن مفتعلی دیکرک مفتعلی ریه و مفتعلی ریه و میشدر
مفتعلی بالرنک مفتعلی جوشدر مفتعلی و یلندر مفتعلی
خیشدر مفتعلی **مشیل** دی مرده و مرده کوز دوم کوز **ویل**
اری و دیش اوق بیک و لره برقی شیدر **مزه** میچ ضعی و ذاه
مجینک سکونی و دال مرمله نک فتی و هاه علامت مشلق معناسنه
اسم مصدر و مرده دادن و مرده کردن مثله مرده میچ ضعی و ذاه
عریجه دال مرمله نک سکونیه ترکیه کوا عریجه اجرت معناسنه
و قواب و مشتری یلدری کوز کاف مجینک فتی و راه مرمله نک
کسریله دوغم معناسنه و اولک معناسنه دخی کلو و عریجه تعویب ایدوب
جریب دیدر **زیر** واک کسری و یا مثلاً تختیه نک سکونی
و راه مجینک فتی و هاه علامت ایل خالص ترکیه اری و یانک معناسنه

عریجه
کنونه
کین و کنون
خیره عریجه
رحوت

نوش

رد جلی

مزه
مزه
بشارت

مزه

عریجه
صفوه
آری

دکتر

پرنسپل عربی و اسلامیات

باب
زاهد

سوار عربی را کہ

مکتبہ پاپ

1998, 1999, 2000, 2001, 2002, 2003, 2004, 2005, 2006, 2007, 2008, 2009, 2010, 2011, 2012, 2013, 2014, 2015, 2016, 2017, 2018, 2019, 2020, 2021, 2022, 2023, 2024, 2025, 2026, 2027, 2028, 2029, 2030, 2031, 2032, 2033, 2034, 2035, 2036, 2037, 2038, 2039, 2040, 2041, 2042, 2043, 2044, 2045, 2046, 2047, 2048, 2049, 2050, 2051, 2052, 2053, 2054, 2055, 2056, 2057, 2058, 2059, 2060, 2061, 2062, 2063, 2064, 2065, 2066, 2067, 2068, 2069, 2070, 2071, 2072, 2073, 2074, 2075, 2076, 2077, 2078, 2079, 2080, 2081, 2082, 2083, 2084, 2085, 2086, 2087, 2088, 2089, 2090, 2091, 2092, 2093, 2094, 2095, 2096, 2097, 2098, 2099, 2100, 2101, 2102, 2103, 2104, 2105, 2106, 2107, 2108, 2109, 2110, 2111, 2112, 2113, 2114, 2115, 2116, 2117, 2118, 2119, 2120, 2121, 2122, 2123, 2124, 2125, 2126, 2127, 2128, 2129, 2130, 2131, 2132, 2133, 2134, 2135, 2136, 2137, 2138, 2139, 2140, 2141, 2142, 2143, 2144, 2145, 2146, 2147, 2148, 2149, 2150, 2151, 2152, 2153, 2154, 2155, 2156, 2157, 2158, 2159, 2160, 2161, 2162, 2163, 2164, 2165, 2166, 2167, 2168, 2169, 2170, 2171, 2172, 2173, 2174, 2175, 2176, 2177, 2178, 2179, 2180, 2181, 2182, 2183, 2184, 2185, 2186, 2187, 2188, 2189, 2190, 2191, 2192, 2193, 2194, 2195, 2196, 2197, 2198, 2199, 2200, 2201, 2202, 2203, 2204, 2205, 2206, 2207, 2208, 2209, 2210, 2211, 2212, 2213, 2214, 2215, 2216, 2217, 2218, 2219, 2220, 2221, 2222, 2223, 2224, 2225, 2226, 2227, 2228, 2229, 2230, 2231, 2232, 2233, 2234, 2235, 2236, 2237, 2238, 2239, 2240, 2241, 2242, 2243, 2244, 2245, 2246, 2247, 2248, 2249, 2250, 2251, 2252, 2253, 2254, 2255, 2256, 2257, 2258, 2259, 2260, 2261, 2262, 2263, 2264, 2265, 2266, 2267, 2268, 2269, 2270, 2271, 2272, 2273, 2274, 2275, 2276, 2277, 2278, 2279, 2280, 2281, 2282, 2283, 2284, 2285, 2286, 2287, 2288, 2289, 2290, 2291, 2292, 2293, 2294, 2295, 2296, 2297, 2298, 2299, 2300, 2301, 2302, 2303, 2304, 2305, 2306, 2307, 2308, 2309, 2310, 2311, 2312, 2313, 2314, 2315, 2316, 2317, 2318, 2319, 2320, 2321, 2322, 2323, 2324, 2325, 2326, 2327, 2328, 2329, 2330, 2331, 2332, 2333, 2334, 2335, 2336, 2337, 2338, 2339, 2340, 2341, 2342, 2343, 2344, 2345, 2346, 2347, 2348, 2349, 2350, 2351, 2352, 2353, 2354, 2355, 2356, 2357, 2358, 2359, 2360, 2361, 2362, 2363, 2364, 2365, 2366, 2367, 2368, 2369, 2370, 2371, 2372, 2373, 2374, 2375, 2376, 2377, 2378, 2379, 2380, 2381, 2382, 2383, 2384, 2385, 2386, 2387, 2388, 2389, 2390, 2391, 2392, 2393, 2394, 2395, 2396, 2397, 2398, 2399, 2400, 2401, 2402, 2403, 2404, 2405, 2406, 2407, 2408, 2409, 2410, 2411, 2412, 2413, 2414, 2415, 2416, 2417, 2418, 2419, 2420, 2421, 2422, 2423, 2424, 2425, 2426, 2427, 2428, 2429, 2430, 2431, 2432, 2433, 2434, 2435, 2436, 2437, 2438, 2439, 2440, 2441, 2442, 2443, 2444, 2445, 2446, 2447, 2448, 2449, 2450, 2451, 2452, 2453, 2454, 2455, 2456, 2457, 2458, 2459, 2460, 2461, 2462, 2463, 2464, 2465, 2466, 2467, 2468, 2469, 2470, 2471, 2472, 2473, 2474, 2475, 2476, 2477, 2478, 2479, 2480, 2481, 2482, 2483, 2484, 2485, 2486, 2487, 2488, 2489, 2490, 2491, 2492, 2493, 2494, 2495, 2496, 2497, 2498, 2499, 2500, 2501, 2502, 2503, 2504, 2505, 2506, 2507, 2508, 2509, 2510, 2511, 2512, 2513, 2514, 2515, 2516, 2517, 2518, 2519, 2520, 2521, 2522, 2523, 2524, 2525, 2526, 2527, 2528, 2529, 2530, 2531, 2532, 2533, 2534, 2535, 2536, 2537, 2538, 2539, 2540, 2541, 2542, 2543, 2544, 2545, 2546, 2547, 2548, 2549, 2550, 2551, 2552, 2553, 2554, 2555, 2556, 2557, 2558, 2559, 2560, 2561, 2562, 2563, 2564, 2565, 2566, 2567, 2568, 2569, 2570, 2571, 2572, 2573, 2574, 2575, 2576, 2577, 2578, 2579, 2580, 2581, 2582, 2583, 2584, 2585, 2586, 2587, 2588, 2589, 2590, 2591, 2592, 2593, 2594, 2595, 2596, 2597, 2598, 2599, 2600, 2601, 2602, 2603, 2604, 2605, 2606, 2607, 2608, 2609, 2610, 2611, 2612, 2613, 2614, 2615, 2616, 2617, 2618, 2619, 2620, 2621, 2622, 2623, 2624, 2625, 2626, 2627, 2628, 2629, 2630, 2631, 2632, 2633, 2634, 2635, 2636, 2637, 2638, 2639, 2640, 2641, 2642, 2643, 2644, 2645, 2646, 2647, 2648, 2649, 2650, 2651, 2652, 2653, 2654, 2655, 2656, 2657, 2658, 2659, 2660, 2661, 2662, 2663, 2664, 2665, 2666, 2667, 2668, 2669, 2670, 2671, 2672, 2673, 2674, 2675, 2676, 2677, 2678, 2679, 26

سید

3

1

علاء

11

بعض

مظالم
کلام این بریند بسطای بعد ریاضیات
کثیره

میل انواع مجاهدات و دضایات و مذکات فی سنده او نور دم او نور
میله صکره حقله بنوم او آمدن حجابی قالدردم کوردوم ابویز چید
برده آردند ظاهر اولوی یعنی ابویزید متجلی اولوی او میله صاندکه
استدکم بولشم چونکه تحقیق بلدیم تحقیق کورشن معنای ابویزید
ایمیش چونکه معنای ابویزیدی بلدیم اندر حق بلدیم **بیت** او شخه
نامه الهی که تویی وی آییند جبال شاهی که تویی **دل** آییند جلالش
هنشاهست ای هر دو جهان غلاف آییند تویی **فلی تحقیق** ثم لیریم
مفعول مفاعیل مفعول مفاعیل مفعول طیله رجب قلبکی بر صفا
آیدر بحر اربع و عشرين قطعه در بحر و مل مجنون فریب الدنق اولد
فریبیدک الدنق کشی جابلوس اتمک ندر یعنی بلدنق **فریب**
فایله دامر جمله نک کسر یله اسم مصدر در الذر یعنی معناسنه و کاه
اولور مصدر معناسنه دخی استعمال اولنور الیکچود ناظم مرحوم بو
معنایه قلدی فریبیدن و یفیدن مقله مصدر متعد بدل الدنق
عربجه خدیغ معناسنه در ناظم مرحومک الدنق معناسنه لازم
قلمسی غریبدر جابلوس جیم بحمیله دخی جائن ورو الفیدن صکر
باه موخده ایله لامک ضمیمه در مصدری اولدغی زمانه کور دین
ایله استعمال اولنور جابلوس اولنور جابلوس کوردن دیولر ترکیبه
یلتقلدنق یعنی دو سئلوق صورتی کسیرب اما کو کاندن اولنق
عربجه تبصیب دیولر پس ناظم مرحوم دخی جابلوس کوردن
ندری یعنی بلدنق دسیله اولی اولوردی **فقطیع** و یمل فغول تنق
اولدی مفاعیل و فریبی فغول دیدنق مفاعیل کسجا فغول
بلوسمک مفاعیل ندر یغول نیدنق مفاعیل کشید ندر
جامک کشادن و داجوق لغند یکنیدن فغول یب طوطلدنق کشیدن
کاف مریدنک فغی و شین معر نک کسر یله مصدر در جامک
معناسنه کشادن کاف مریدنک ضمیمه ابق و اچلق معناسنه
متعدی و لازم استعمال اولنور مستقیلا تنده بر یا زیاده ایدوب
کشاد و کشا ینده دیولر یکنیدنک باء نازل نک ضعی و میمک

بكر اربع وعشرين
المصادر
وسماؤها

جابلوس

تخصيص
يلدغق
0/0/0/

کیشیدون

کتابخانه

١٠٠

[illegible]

پیل

آب عربیہ ماہ

آید عمر بکجه کی

تشیخه عربیہ عطشان

کوز گلشنه
صنعا تویدی صورت
منور فی بعض النسخ
کوز گلشنه
صنعا تویدی صورت
منور فی بعض النسخ
کوز گلشنه
صنعا تویدی صورت
منور فی بعض النسخ

هذه الرسالة لعلها تفي بطلب
مهمته
ولعلها الايمان يدرك
صققة النفس القديمة

کسر یله مرکبی ققوب طولد نمفه دیولر مصدر و جمل بوجده
 ذکر اولان کلمات هب مصدر دو **تقطیع** کشیدک فخر لور و جملک
 مفاعیل کشادن ددر ایق مفاعیل ایقید فغول کشیدک مفاعیل
 ققوب فغول طولد ایق مفاعیل غغول امز غغول ایومو جسدید
 ببالش براده سحر حو صد و غی یصد غغول غغول غغول غغول
 ضعیله بر شیه طیانوب ایومو که ترکیه مغ غغول دیولر جسدید
 باه زائده ایله خا و مجیه نک ضعیله یاقوب ایومو معنله ببالش باه
 اولاه زائده نک ضعیله بالشی یصد و جرحه و ساده معنله براده
 فونک کسر یله ققوب و جرحه وضع معنله سر باش جرحه نک
 معناسی باشی یصد و غه ققوب یعنی یصد و غی یصد غغول دیکلر
تقطیع غغول فغول امز غغول مفاعیل ایومو فغول جسدید
 مفاعیل ببالش فغول بر باشی مفاعیل جسدید فغول
 غغول مفاعیل بکلمک یسندید کزیدک اوکر قلامک
 برامیدک اولامو بشر میدک او غغول یسندید بده باه مجمله و سین
 مرحله نک فغیل بکلمک جرحه تحسین معناسیه کزیدک کاف مجینک
 ضعیله اوکر فاک یعنی بر شیه نک ایوسنی اورد لیوب سجرک
 جرحه انتخاب معناسیه مستقیلا تندر فون زباده اولوب کزیدک
 و کزیدک دینلور سرامیدک سین مرحله نک فغیل کسر یله جالور
 ابرلق جرحه غغول معنله بشر میدک باه زائده نک کسر یله او غغول
 معنله **تقطیع** بکلمک فغول یسندید بده مفاعیل کزیدک
 فغول اولانک مفاعیل سر ای فغول ددر ایق مفاعیل بشر
 فغول ددر ایق مفاعیل جسدید ددر ایق مفاعیل خورد
 امک مزیدک مکیدک هر یوزیدک اگر نک جسدید جرحه مجینک
 و شیه مجیه نک کسر یله طلق جرحه ذوق معنله خوردن خا و مجیه نک
 ضعیله و او بر سیمبله نک جرحه اکل معنله مزیدک بیک فغی و زاه
 جرحه نک کسر یله بشر و صورت امک جرحه مقص معنله و طلق
 معنله دخی کلور مکیدک بیک فغی و کاف جرحه نک کسر یله بودخی

امک

غغول
 جسدید
 زاید
 جسدید
 کزیدک
 بشر میدک
 جسدید
 جسدید
 جسدید

امک معناسیه در بیس بو بیت مرهون قبیلندک بفریدک یاد
 زائده ایله غغول مجیه ضعیله اگر غغول یعنی کزیدک اولان اگر غغول
 و کزیدک سونک معناسیه کلور **تقطیع** جسدید فغول دور
 طلق مفاعیل بکلمک فغول ددر ایق امک مفاعیل مزیدک فغول
 مکیدک هر مفاعیل بفریدک فغول ددر ایق مفاعیل فغول سغول
 دلدک دلدک در فغول کلمک دلدک فغول و جرحه و غلطیدک کزیدک یولم
 سغول سین مرحله نک ضعیله دلدک دلدک جرحه نقب معناسیه
 سبیدک مثله مستقیلا تندر فایزده فون و یا کزیدک سبید
 و سبیدک دیولر در فغول دلدک دلدک و راه مرحله نک سکوف
 و کاف مجینک کسر یله کلمک جرحه لبث معناسیه در نک کزیدک
 دخی دیولر لازمدر متعدد سی دز کزیدک و جرحه فاک کسر یله
 و فونک سکوفیل اصلی فغول کزیدک در ضرورت و زید ایچون کزیدک
 حذف اولاندر فغول مثله کزیدک که اطبا قنده غدا اولور
 جرحه تحلی دیولر غلطیدک غغول مجیه نک فغی و کلامک سکوفیل
 جرحه بو طاری تا اوقور بیکه کاهی تا یازو یولم جرحه جرحه معناسیه
 اولان غلطانیدک مطاوعیدر **تقطیع** دلدک فغول دلدک نک
 مفاعیل در نک فغول دلدک مفاعیل دلدک فغول و غلطیدک
 مفاعیل کزیدک فغول یولم مفاعیل جرحه دلدک اولامو
 هر اغیش اصلامو سندن مزیدک یعنی یغورون اصلامو
 جرحه جرحه مجینک فغی و راه مرحله نک کسر یله و رانک تحفیل
 و شیدیدک جائز در اولامو معناسیه اغیش مدله و غغول مجیه نک
 کسر یله اصلی اغیش در تحفیل ایچون یا حذف اولاندر اصلامو
 و اصلامو معنله متعدد و لازم استعمال اولور شدک فغی باشی
 اولامو زیاران یغورون یعنی یغورون اصلامو دیکدر **تقطیع** جرحه
 فغول دلدک مفاعیل هر غغول فغول اتصال مفاعیل
 شدک فغول زیاران مفاعیل یغورون فغول و اتصال مفاعیل
 به از جاست ای کزیدک باور بوسور یکدر جاندک

بفریدک

سغول

فغی

غلطیدک

جرحه

شدک

زیاران

کرايد و سلك ينامي به از جاست جانند ابودر اين گفتار بود
 اگر سلك کرايد سلك باور بود و امانت عربجه تصديق معناست
 مصدر است و اولش اما اصلند اسم مصدر در باوريدن و سرو
 دخی باور است کوی یعنی طغری سويليجی معناست دخی کلوس
تقطيع بر سر جا فاعول تستلم مفاعيل و کرمي فاعول کنبا و
 مفاعيل بسزك فاعول در جند مفاعيل کرمي فاعول
 سكتي مفاعيل فاعول مفاعيل فاعول مفاعيل کشي اصل
 لقد نداشتی اصلويه ملحق تقطيع کشي مفاعيل فاعول لقد نداشتی
 مفاعيل اشياص فاعول کويطيق مفاعيل هاسته بود دخی
 منفعلند بود دخی طويلى کل است ای بوي او زود که بچه لطيف
 و خوب اولد منتر مورون و فاعول مفاعيل فاعول مفاعيل همیشه
 سعادت ياد جك دولتك افزون بحر حسن فقطعه
در بحر متقارب جام اعاجی کين و قين اعاجی خوشی باغ دلک
 حوگر بوم بيقوش کين كاف عربنيك کسری و ياه مشتاة تختيه
 ايله زاء مجنيك سکونيله جام شجری که عربجه صفت بر ديگر خوش
 غين مجر نک ضمی و واوله شين مجر نک سکونيله قين شجری
 اندن اوق او زوله و سارند لير قيوغند رجه دوزله و بغرای
 باشی معناست دخی کلور خول خاه مجر نک ضمی و واوله لامك
 سکونيله اغخ دلک قوش و خر و س ایبوکی و هولق قوشی و لاجه
 سرجه و يابن بالو و خياوق مریضی و اوز قوشی معناست کلور
 بوم ياه عربنيك ضمی و واوله ميمك سکونيله عربيد فاعول
 دخی مستعملد بيقوش ديد کلور قوشد که ازى حقله اوی
 ايلغنه کلور بعضيس از ادايد و اوی قوشی و سرحد و قرا
 معناست دخی کلور تقطيع جماعا فاعول جيكو فاعول تستعا
 فاعول جيقوش فاعول اعجده فاعول لکنو فاعول ليد فاعول
 مبيقوش فاعول پياو کی کونه وری دونه دی مور اصل
 کيجه دوشی و پيدوشی پيرين ياه مجنيك فقی و واه مرامله نک

مظهر
 ۶۰
 کين
 صورت

بوم بيقوش

پيرين

کری

کسری ايله دون دکل اونه کی پوی دال مرامله نک کسریله دون عربجه
 امس معناست دوشی دال مرامله نک ضمی و واوله شين مجر نک
 سکونيله دون کيجه معناست پيدوشی ياه مجنيك واه مرامله نک
 فقی و نک سکونی و دال مرامله نک ضمی و واوله شين مجر نک کونه
 دون کيجه دکل اونی کيجه معناست که غلط ترکیبی اصلند تقطيع
 پيرين فاعول نکيکو فاعول نک يدي فاعول دضر فاعول عليه فاعول
 يدوشی فاعول پيدوشی فاعول دوشك حامه جواب اولدی
 عربان يا الحق و راغوشی کن قوج قوجای اولدی اغوشی جامه
 جواب دوشك اصلند جامه خوابد رعلم اولغله قاعده ترکیب
 تغيب اولغوب جامه نک اخنده کی حمزه که علامت اضافند رحنه
 اولمشد عرب ياه عربيد فارسيده مستعمل دکلور بویکه تغیر
 ناظمك وظیفه سی دکلور و راغوشی کن دال مرامله و واه مرامله نک
 فاصيله امر حاضر دقوج معناست دكاييله اغوشی دن مرکبدر مصدری
 اغوشی کردن در قوجی عربجه بضع معناست اغوشی مذله و غین
 مجر نک ضمیله بر قوجت اریه و بغرای دسته سی جزیه معناست قوج
 و قوجایق معناست اولان اغوشیدن و اسم مصدر در و امر و وصف
 ترکی دخی کلور تقطيع دشا کجا فاعول مجابیل فاعول دمرین فاعول
 بلجوق فاعول داعی فاعول شگنچ فاعول فحعال فاعول داعوش
 فاعول ستمك حاتم در داعی بیی پورندره ففاحین فاعول دخی
 و دینا کوشی خلم خاه مجر نک ضمیله یاخره کسریله ستمك که بو ورنه
 جقق بلغم در عربجه مخاط در لر رخم مثله بیی ياه موحده ايله
 و ياه مشتاة تختيه نک سکونی و نک کسریله بودن عربجه انف
 معناست و دیندن صیغه مستقبلد کوره سن معناست حین
 خاه مرامله نک کسریله و ياه مشتاة تختيه نک سکونی و واه مرامله نک
 فقی و غین مفاعله ففاحین ککه معناست بنا کوشی ياه موحده نک
 کسریله فاعول قوزی معناست تقطيع سماخل فاعول مدر و افق
 حبیبی فاعول بیدر فاعول ففاحین فاعول دبیدر فاعول بنا کوشی

بر نرووش
 اصل غی کيجه
 دون کيجه

در اغوش

امر قوج

اغوش

خلم

فعلون مودی کرب به چیزی و میوند کرب هم اهو کرب طو شنه هم دین
چیزی جیمک کسریله بر نشنه دیکدر کرب و کلدس بلکی معناسنه اولن
چیز و دو چیز و امثله غالباً ناسخون چیز و بی چیزی تحریف امثال
کبی کاف برینک فتنی و ماه مشد و نه کسریله میوند و دیکلری
حیواند و اهو موله و هانک ختمیله کیک و دیکلری حیواند عریجه طی
در لیس و غلب معناسنه دین کلدس کرب طو شنه عریجه اوفت معناسنه
خ ایل کوشدن مرکب دین مرکب کوشی قولی قولی مرکب قولی
مثابه اولغله طو شنه خ کوشی و کوشی **تقطیع** و کرب فعلون بجوری
فعلون و میوند فعلون بلکی فعلون هرا هور فعلون کیک طو شنه فعلون
دین کوشی فعلون خ کوشی سینی فوق روزه او روزه **ادک**
موره اولدی بیج اولدی یا بوش **مورد** و خور و او رسیده طعام مقنا
بر و سر و قایه سنده استعمال اولور خور و دین یکد شری طعام
دیکدر سیرین مرمله نک کسریله سینی فتنیه اماله ایل فوق یعنی یکد
طو شنی عریجه شعبان معناسنه روزه راه مرمله نک ضمی و واول کوشی
وزاه مرینک فتنی و هاه علامت ایل اوج عریجه صوم معناسنه کون
معناسنه اولان روزه اختصاص اولور غنندن او تر فرا خندگی ها ادا
اختصاص در روزه دار اوج طو شنی عریجه صائم معناسنه در موره
میرک ضمی و واول سکونی وزاه مرینک فتنی و هاه علامت ایل
اون عریجه خف معناسنه یا بوش بیج معناسنه ایق معناسنه اولان
یا ایل اوفتی معناسنه اولان بوش دن مرکب و اصلی بوش یا وایق
اوقوس دیکدر علم اولغل مضاف الیه تقدیم اولغند و دین بوش
او نک معناسنه اولان بوش دن صیغه هر و وصف ترکیبی دین
استعمال اولور **تقطیع** کسور فعلون دینی فعلون و کسور فعلون
در جدر فعلون دین کوشی و کوشی فعلون نیحال فعلون دین بوشی
فعلون اوجی طو شنه دیو فرسای دیو لره خزه عقله دی اونی بوش
بروش دیو فرسای اوجی طو شنی کسره دیو و مسای مثله خزه
خاه معر نک کسری و راه مرمله نک فتنیه عقل معناسنه بوش اوکی

کوشی کسره زیر هوش اولن معناسنه در عقل و راسیده حاله کسره
تقصای سبق آیدی **تقطیع** اچقطعت فعلون مسیدی فعلون و
فعلون بدر کس فعلون عریجه فعلون کلدس یا فعلون کیکم فعلون
طو شنه مقدر اسبب اشوب اوکی **مورد** و کوشی و کوشی
عریجه خلا لوشی **اسبب** موله و سینی مرمله نک کسریله و یاد
مثناه تخیه ایل به موله نک سکونیله طو شنه و یان باشی
کله معناسنه اسم مصدر در صکر و حمت و مثل معناسنه شایه او نک
ناظم مرحوم معناسنه مصدری ایل تعبیر ادوب طو شنه مقدر اسبب
دینی بر لره دیکدر اشوب و شایه معر نک ضمی و واول به موله نک
سکونیله اوکی یعنی هر شنه نک او کوب بر برینه قی شنه بی اسم
مصدر مصدری اشتقاق و و دین اشوب ذکر بوشی و کسکله آنکه
او دین شد در لوشن دن دین صیغه امر و وصف ترکیبی دین کلوب
و دین راه مرمله مقدمه نک فتنی و زاه معر ایل میمک سکونیله اوکی
یعنی غوغا و جنگ معناسنه خلا لوشی مشهور در خراوشی مثله
اتاقادر در قانی غوغا معناسنه و مطلقا غلبه و قی و کفت کوی
یعنی دیدی قوی و سوز سو و خلق اراسنه اولن چاو معناسنه دین
کلور **تقطیع** طقت می و فعلون در اسی فعلون باشی فعلون بارقی فعلون
ار شری فعلون مد و قاف فعلون لغوغا فعلون **فرشته** سروش و دین
اولدی و هنک **دلو** دیوانه هم دای مد هوش **سروش** سینی
مرمله ایل را نک ضمی و واول شین معر نک سکونیله جانب حقد
انبیایه خبر کتوب فرشته به دیو لره شمس خری و ابو منصور علی
جبرائیل دیو لره دیشلو فرشته هاه غیر موقوفه ایل مطلقا ملکه
دیو لره پس ناظم مرحوم مک مقتدی مطلق ایل فتنیه ادوب
فرشته سروش دیمه سی محل کلام دیکدر و دین فرشته دین فاکسید
ترکید شایه در اصلی بر نشنه در یو ایل هشتدن مرکب بر
باه عجمیله قنات معناسنه در بانک قایه تبدیلی شایه در پارید
فارسی و اصبحان اصبحان دیکلری کبی هسته صای وین مک

چیزی کسری

آهو

خروش

روزه اوج

سیر

موزه ادک

بابوش
بیج
مطلوب
تقدیم المضاف الیه علی المضاف
في الاعلام الفارسیه

خزه سنده عقله

کوشی

فرشته بر نشنه

معناست اولان هشت دن اسم مفعول قوش قناد لری مکه فو هشت
 دیله تصور لوده قناد لری اچق یاد قلی بچوه بر هشت وینشت
 بودی جانز در که فرشته نك جزه اخیری هشت اوله که صیفه ماضیه
 اخیره کی هماغای ترکیبید معنای خاص علمی به نقل اچووت
 نقل اوله نه که مخوابه دوشی کی فهنك قرايله هك دن مرگید
 فراول معناد و عبارتد که کاف دیله هك اغزلق معنایه در بی
 کله ایدن کنایه ایدر ننگم بویه کفایه ترکیب دوشی وارود فلا نت
 اچلیبیدر و بیک برده اغرد و دیله پس مجموع مرکب اصطلاح اهل
 فرسه ادب معناست استعمال اولنور دیوانه دلو غریبه مجنونه معنایه
 تحقیقی بود که آخرنده هاشمیه اچوند که دیوه تشبیه اولنشد
 الفایله نون تشبیه ده مبالغه اچوند و دیوانه نظایری فارسده
جوقدر تشبیه ایدر زحیفی دکلدر مدهوش بودی دلو معنایه در تقطیع
فرشته فعلون سر و شو فعلون اقبال فعلون و فر هك فعلون و دیوانه
 فعلون نه زهدا فعلون مدهوش فعلون مصای و دیوانه و هاکون
 و دیوانه و دیوانه اول هم دی میباشی خاموشی و هاکون
 امر حاضر در صلی و بر یکدر مصدری و هاکون و در صلی و بر یکدر
 هاندن مثله تی دن امر حاضر در ایسم اول و یکدر مصدری تی دن
 و ایسم اولق معناست تم تی دن مثله بی تی دن قوی مصراع ثانیه
 اولنه موهوند و میباشی خاموشی بولر دوشی ایسم و یکدر امر حاضر در
 مصدری خاموشی دن و ایسم اولق معنایه خاموشی دن مثله لازم
 متعدد بی خاموشی کردن و ایسم ایلمک معنایه تقطیع صلیور فعلون
دسکدی فعلون و هاکون فعلون و تی دن فعلون و سکا ب فعلون
سکا ب فعلون و میباشی خاموشی فعلون و دوشی سکا و بیک
 کرسن ایشت میلوم بقیه لری تو بیور بکویم دیان بقیه سکا کفینر
 و بکویم کفینی نك جمعیدر کفینی ده اولن بایاد ماکدر سو بکویم
 یعنی سو بکویم لایق سو و یکدر بکویم بیور امر حاضر و ایشت
 معناست اولنه بالیه یا زیاده اولنشد و مصدری یوشیدر و زیاده

فر هک شصوری

دیوانه دیوه تشبیه اولنشد

مدهوش دیوانه

دیوانه

مثناه

مثناه حقیقه نك ضمی ایله اشک معنایه بعضی شعله بینوشی واقع
 اولنشد و نونیه انا غلطدر تقطیع و بیان فعلون سکا دی فعلون
 بیکدر فعلون سببیت فعلون بکویم فعلون بکویم فعلون بکویم فعلون
 تبیینی فعلون فعلون فعلون فعلون فعلون لیت استاده حد
 صقن اولن لری لوش لوش لاک صی و اوله شین بجه نك سکو نیله
 فارسیدر نك کید دوشی مشهوره دست و کاهل یعنی تمیل ایدر دکلدر
 و بالیق حیوان بیا و کاهل لوش دیله تقطیع استا فعلون و خدمت
 فعلون صفیال فعلون مقللس فعلون هاشمیه بودی مفعولدر نکار
 سمی بر شکر لب پر بویو یکی غیبه بر صبی غایبه بویو سمی بر لب
 ایله میک فحشیه بویو اچ چیکدر که بعضی برده ایا بیغیو چیک دیله
 و یلیمینه و یو بجه چیکینه دوشی دیله بر کویم معنایه سمی بر دیک
 سمی کویم دیکدر نکار کویم کسی بیاض صافی اولن اول چیک
 تشبیه در شکر لب شکر طلو دیکدر بودی نکار کویم صفیدر غلظت
 شکر تشبیه اولنشد بری فارسیدر عربیسی چند و دوشی کوش
 معناست ده کلو ننگم بوراده یومقنایه در بری و دیک کوش
 یوزلور دیکدر غیبه بر غیبه دیکدر غیبه موهون قوقلور نینه و
 ترادات تفضیلدر غایبه قلم مشک دیدلری طیب موهوند که
 خاندنلر استعمال ایدر غایبه دیکدر غایبه مشک و قوقلور دیکدر
فعلون فعلون فعلون تقارب کاوله سالم اویشی ای بری دوشی
عشرین قطعه در بحر خفیف هم بریدن اوجیه و هم دوشی
 اوجیق اولدی بهشت دوزخ اولدی طم اذی الدی بکشت بریدن کشت اولدی
 باغچیک و راد مرمله نك کسیده اوجیق غریبه طم اذی معنایه و نك
 تشبیه و تحفیفی ایکسی دوشی لغت در بهشت باد موهوند نك
 کسیده ترکیب اوجیق غریبه جنت معنایه دوزخ دال مرمله نك ضمیمی
 و واک سکونی و زاده بجه نك فحشیه طم اذی غریبه جهنم کشت
 جمیع نك فحشیه اولدی غریبه صار معنایه فعل ماضی در مصدری کشت
 در اولق صیوروت معنایه دوشی دوشی غریبه و دوشی بر جالدت

لوش

بری فارس
جن عرب

غایبه
قلم مشک

مطلوب

بهشت
دوزخ

بر حاله و در نك انقلاب معناسنه در بلكه صيرودت معناسنه است
 بود كه صيرودت بر حاله انتقاله عبارتند بلكه است باو
 زانده ايله كاف عربيك كسريله فعل ماضيه اكرى معناسنه مصدر
 كشتى و در املك عربجه زراعت معناسنه مستقبله تنه زايه ايدال
 اولنوب و ماقبلنده برالف زياده اولنوب كار و دوكارنده دبرله **تقطيع**
 هر يديده فاعلاتن ايجرم مفتعلن و اخا جق فاعلاتن اولدى
 بشريت مفتعلن و در خلدن فاعلاتن طرودى مفتعلن كشتا لى
 فاعلاتن اكر بلكه مفتعلن انجيل ادى انكليويه بى پرست
 بته طبعى هم تليسه هكبه و در هم كليسه اولدى كشتا اكليله
 هرنه نك فتى و نونك سكوف و كاف عجيله لامك كسرى و ياد
 مثناة تخنيه نك ضمى و واوله نونك سكوف ايله انجيل معناسنه
 كوكده ايند و در كى تليسه و ترسا بيننده بر معتبر كتابد و بر
 قاشد كى يدي و در نونكى و در لود و لوچ كلى و ارد ريت باء
 عربيك ضميله اول صور تدر كه كافى و در لى بزر لى كورى ديى
 طر لى عربجه ضمى ديى لى پرست و صف تركى در بته طبعى
 ديكدر تليسه تاه مثناة فوقيه نك فتى و لامك كسريله تركجه
 هكبه معناسنه كه معروفه كشتا كاف عربيك ضمى و نونك
 كسريله مطلقا كليسا معناسنه خصوصيه جرم و در لى كليسا
 كشتى ديلى **تقطيع** ايجلا دى فاعلاتن انكلون مفتعلن بى پرست
 فاعلاتن طبعى مفتعلن هر ليس فاعلاتن هكبه و در مفتعلن هكليه
 فاعلاتن اكر كشت مفتعلن سم و در لى زلق يچ اولدى رنج
 و رنج چرك و جيل دى چركه خشوك دى رشت
 سين مرمله نك ضمى و بيله جيمك سكوفنده نك بى التنده
 قزوب قلع لى بول ايدول ابا عيلوت ناظمك بومعنايه دالاتى
 ظاهر دكله و دى مغاره و جرك قو خوادم معناسنه دى كور
 سمجه مثله رنج ياد مثناة فوقيه نك فتى و خاء معجمه مقدمه ايله
 جيمك سكوفنده زلق معناسنه زلق زاء معجمه نك ايله لامك فتى

تليسه
هكبه

بى پرست

كشت
كيب
كليسه

رنج

زلق

ايله

ايله كابر نك و بوز اورمق معناسنه عربيه فارسى سى رنج در خاء
 معجمه ايله ناظم مرحومك يچى لفظ عربيه تعبى وظيفه سى دكلى
 رنج واه مرمله نك فتى و خاء معجمه مقدمه ايله جيمك سكوفنده جرك
 معناسنه رنج فاعلاتن واه مرمله نك فتى و خاء معجمه ايله و آخر نه جيم
 عجيله جيل معناسنه و غايت جرك معناسنه دى كور و بوبيت
 مرهون قبيلنده در خشوك خاء معجمه ايله شين معجمه نك ضميله
 و واوله كاف عربيك سكوفنده بودى چرك معناسنه و حرامزاد
 معناسنه دى كور رشت زاء عربيك كسريله بودى چرك
 معناسنه و در مشهور و **تقطيع** سم و در فاعلاتن التزلق مفتعلن
 يچا لى فاعلاتن رنج مفتعلن چركه سكوفنده دى مفتعلن
 چركه سكوفنده فاعلاتن كور رشت مفتعلن كسرى و در بى نك اول
 اول نه يدي ايسه خواهد آمد كه بسرت وى كشت هر چه بى پرست
 خواهد آمد خواهد آمدست ديسه اولى اولور دى زير اكليست
 معناسنه اولان خواهد آمدست و خواهد آمدك دكلى بسرت
 باشك وى اول نخست اول هر چه هرنه بى پرست نون مقدمه نك
 ضمى و ياد موحده نك كسريله فعل ماضيه يازدى معناسنه مصدر
 نيشان در عربجه كتابت معناسنه مستقبله تنه با و او و شين
 سينه قلب اولنوب و مابينه بى و او زياده اولنوب نويست
 و نويست دى نور **تقطيع** كسرى و فاعلاتن باشك مفتعلن
 اول اول نه فاعلاتن يازيسه فاعلاتن مفتعلن خواهد آمد فاعلاتن
 دى بسرت مفتعلن و نخست فاعلاتن هر چه بى پرست مفتعلن
 فاعلاتن مفتعلن فاعلاتن مفتعلن اكر نك نك فاعلاتن مفتعلن
 فاعلاتن مفتعلن واقور اما غلطدر طبع و طبيعى در ادمك
 نهاد و سرشت نهاد كسرى نونك اصل و بنياد بده معناسنه دى
 طبع طبيعت معناسنه اولسى منقول دكلى و دى نهاد رسم
 و آيين معناسنه و قديم معناسنه اولان نهاد نونك صيف ماضى در
 سرشت سين مرمله ايله و املك مرمله نك كسريله مزاج و طبيعت

رنج
چرك

خواهد آمد
نخست
نك

سرشت

و عناصر اربعه و خوف و بویغریق معناسنه اولان سرشت دن اسم
 مصدر در بویغریق و یکدر **تقطیع** مطبوع طب فاعلاتن عتید
 مفتعلن و مکنز فاعلاتن و سرشت مفتعلن هاستیده بودی
 منقولدر **یار کور اوم** اگر کور او حیل قبله نظر **حرم اوله جات**
کویل مدین ایلد بنیام و **حرم** فاعلاتن مفتعلن فاعلاتن مفتعلن
 طی ایلد رسته مقصی دیندر که اهل هت **بحر سبع عشرین قطعه**
در بحر مدید جاه منصب جاه قور و ایلد **گاه صامی** که دخی کا
 هو مریل **جاه جیم** عربیلد فارسیله دخی مستعملدر منصب و قدر
 و دولت و عزت معناسنه **جاه جیم** عربیلد مطلقا قیو کر که صو
 قیوسی اولسور و کر که ایچیزه اتم حبس ایلد کوی قیو اولسور
را ایلد بحر طریق معنانه الفنی قصر ایلد دخی و بیلد **گاه**
 عربیلد صامی بحر طریق معنانه و منصب و مندر و مندر
 و ماریل معناسنه و اکسک اتمک و اکسک معناسنه اولان کلاتی
 دن صیغه امر و وصف ترکیبی و اسم مصدر در الفنی قصر ایلد
 که دخی لغتدر **گاه** کاف عربیلد ماریل که با نجه لورده و صتر لسی
تقطیع جاه منصب فاعلاتن **جاه** هفتی فاعلاتن **راهیول** فاعلاتن
گاه صامی فاعلاتن **کرده** حکا فاعلاتن **هو مریل** فاعلاتن **فین**
اناز مادری بل سوری او **ینکه** قیو انا ییو و **یند** **یند** **یند**
 ارعودی بحر طریق معنانه و **یند** مادری اصلی مادری در
 کلام اضافی در عودتک اناسی و یکدر علمیه فاعلاتن مضاف او
 تقدیم اولمشدر **سوی** شین معنی و واوله یاه مثناة تحیه
 نک سکونیلد اریعنی عودت اری بحر طریق معناسنه و نک
 مقابلی در معنای مذکور ای اعتباریلد یا سنی شودی لغتدر
بیو یاه عجیلد یاه مثناة تحیه نک ضمیمه ینک و کلن و دینک
 و **ایز** اوغلان و **کرده** دید کوی قدر و جعفر در که اقواب و کتاب
 مقوله سین بر هلاک ایلد و **یند** قینا و یکدر اصلی در
 دن و عودت باباسی و یکدر علم اولمقله مضاف الیه تقدیم اولمشدر

تقطیع

فایده نصب

عربیدر

اگر لری

مضاف الیه

بیو

تقطیع قیننار فاعلاتن مادریل فاعلاتن مشریار فاعلاتن یلقینا
 فاعلاتن نییو فاعلاتن و **یند** فاعلاتن **نول** قاز بودی در و فاعلاتن
 اوغل **کویل** مادری در و **ینا** مریل **نول** نونک ضمی و واوله لامک
 سکونیلد مطلقا قیو یورنه دیرل فاعلاتن لغاتک فاعلاتن یولیدر
 ناظم مریل قاز بودی نه تخصیصک و جری ظاهر دکلدر و دخی نول
 اغزلد مشرو سینه و طایبق سینه به دخی دیولر و **یند** فاعلاتن فنی
 و واوله مریل نک سکون و زاده عربیلد فنی و نونک سکون ایلد
 اوغل معنانه اکثر استعمالی بو معنادر **دکا** اوغل اوغل و قن بحر طریق
 و تازه جیم معنانه دخی استعمال اولمور **دکا** کوی بحر طریق
 معنانه مریل مریل و واوله لامک سکونیلد اوینا نش معنانه
 که معنی فاعلاتن معنانه اولان مریل دن اسم مصدر در و اری
 و وصف ترکیبی دخی کلور **تقطیع** نول فاعلاتن فاعلاتن فید در
 فاعلاتن و نونک فاعلاتن کویل فاعلاتن مادری فاعلاتن
 ناشمول فاعلاتن **حکم** طریق نییو در طول اوغل اوغلیدر
 نییو کویری بل **حکم** کسر خا ایلد مشرو در و فاعلاتن افسیو
 غضب معناسنه و **کری** کس کاف عجیلد ادات نسبتدر حکم
 حکم و غضبیلد **کری** و یکدر و حکم و حکم کبی طریق جاه مریل نک
 کسری و یاه مثناة تحیه نک سکون و واوله مریل نک فاعلاتن حکم
 و غضب معنانه و **کری** کلام ناظم کلام و اوغل و اوغل و اوغل
 و کلدر و **کری** کس غضب دکلدر **نییو** قاز مثناة فوقیه نک
 فنی و یاه مریل نک کسریلد بحر طریق معنانه و کوی و واوله
 چلول و یاه پاره معنانه دخی کلور **نییو** نونک فنی و یاه
 مریل نک کسریلد اوغل اوغل معنانه **نییو** بل یاه عجیلد ضمیمه
 کویری بحر طریق معناسنه و اوکجه معنانه دخی کلور و واوله
 دخی لغتدر **تقطیع** حکم فاعلاتن و **نییو** فاعلاتن در طول
 فاعلاتن اوغل فاعلاتن در **نییو** فاعلاتن کویری بل فاعلاتن
 دله در قاصریلک یلک یاه **ما** **چک** پستان دی چلقین سنان

نول

زنیار لری سودی فاحش عورت

حکم

طریق

و هاء علامتله

و هاء علامتله

و آیا قمر

ناظم

ماحق
بشانه
مرا

و در حق مرید لفظ مرید صحیح جوهری است اندر العربیه سؤ
 الخلق و فلان معرب یوزی ندیکه فی سکراندری فارسی بی غریبه
 تغییر ناظم مر جومک وظیفه سی و دخی بیستده مرهون وارد و سب
 سین مرهله نک ضعیف و کسر یله دخی منقولدر و سیم سین مرهله نک
 ضعیفله آنکسی دخی طینق معنا سنده در طینق ترکمان لغتیدر طررق
 و یکدر نقطه ما حقیقا فاعلاتی لا انتدر فاعلاتی استکم فاعلات
 مرید در فاعلاتی طینق فاعلاتی سببیم فاعلاتی استکم
 اساور سرفه او کسر کز لود و یوزید یوزید چرخ اسامد همره ایله
 استمه معنا سنده اسم مصدر و مصدری اساکشید در استکم معکسه
 ناظم مر جومک مصدر ایله فرق ایتوب اسای استکم معنا سنده
 اسم مصدر و در دید و کنه اصابت اتمشید و دخی اسامد و ایتوبه
 لغز ای حق قاتق و اساس و راحت و قائم دید کلری حیوان معکسه
 کلور سرفه سین مرهله نک ضعیفله او کسر کز لود سرفه سرفه
 عکسه و معلول اطلاق اولور مصدری سرفید نذر او کسر مک معکسه
 یوزید کز لود و اولور و یوزید خفی و مستور و پاک عورده دخی دیولر
 یوزید چرخ نشنه اصلند جوهر مک معنا سنده اولان یوزید ندن
 اسم مفعولدر جوهریش و یکدر نقطه استکم فاعلاتی ساور سرفه
 فاعلاتی کسر فاعلات کز لود و یوزید فاعلاتی سید یوزی فاعلاتی
 و جوی فاعلاتی و یقوده خورده اولدی بخت هم شکسته
 در صیق یوزی درست بخت باه موخده ایل خاه بخت نک ضعیفله
 فعل ماضی را یقوده خورده دی و یکدر ناظم مر جومک لفظ
 مذکور معنای مصدری و یوزید او یقوده خورده اولدی بخت
 و یسی صواب و کلدر زیر معنای مذکور بخت مک مصدری اولان
 بخت نک و بخت کز نک معنای در بعضی محله کرده فارسیده
 ماضی به مصدر معنا سی و یوزید لکن اولان بخت ماضی مصدر
 مقامند استعمال اولان یوزید اولور هر رده اولان ناظم مر جوم
 او یقوده خورده اولدی بخت و یوزید اصابت اتمش اولور

سبب
شم
طینق
طررق

یوزید
چرخ

بخت

شکسته

۱۱۲

شکسته نشین معبر نک کسری و کاف عریضه فحمله اصلند اسم
 مفعولدر صفتی معنا سنده صکره مطلقا صنفق نوعنه اسم اولند
 مصدری شکستان و در صنفق و صنفق کسر او انکسار و متعوی و لازم
 استعمال اولور مستقبلاتند سین نونه قلب اولوزب شکسته
 و لشکند و دخی شکسته حسنه معنا سنده دخی کلور مزاجی صند و یوزید
 درست دال مرهله ایله راه مرهله نک ضعیفله بتون و صاع و سکه اتمش
 و کس معنا سنده نقطه او یقوده فاعلاتی و لد معال فاعلاتی و بخت
 فاعلات هم شکست فاعلاتی و در صنفق فاعلاتی و در درست
 فاعلاتی مرید یوزید مرید هم و الا در و فاعلاتی سوخته اتمش رده
 مرید یوزید و کاعد و یوزید سی و او کورده کوی و الا در کاعد مرید
 سوخته قاور که اتمش اتمش و یوزید و یوزید و یوزید معنا سنده اولان
 سوخته دن اسم مفعولدر یا اتمش معنا سنده اتمش اتمش که اتمش
 او و جوی نقطه فاعلاتی و فاعلاتی و فاعلاتی و فاعلاتی
 قاور جوی فاعلاتی سوخته فاعلاتی نشنه فاعلاتی کاسی
 کوی نک یوزید سینه هم و یوزید کز نک و قوس یوزید سینه
 کاسی کاف عریضه کز نک دید کلری او تکه عریضه هند باد بر سر
 غایت نافعه و اصلی بود و چکنه اطلاق اولور و یوزید مار و ل
 و قصنی معنا سنده دخی کلور سینه سین مرهله نک کسری و باه
 مجرب نک فحی و فونله دال مرهله نک سکونیه یوزید نک فحی که یوزید
 کز نشند قوسینی و یوزید و یوزید و او ک فحی و فون نک کسر و
 باه مثناه بخت نک سکون و زاده بخت فحی و هله علامت ایله
 کونک که معرفد و کنگر صفونه دخی دیولر نشند نشین معبر نک
 فحی و فونله دال مرهله نک سکونیه قوش معنای نشند نقطه
 کاسی کز فاعلاتی یوزید فاعلاتی لکسینه فاعلاتی هم و یوزید فاعلاتی
 کنگر و فحی فاعلاتی یوزید فاعلاتی غلبه ابوه قصی انکسار
 او و یوزید یوزید دده ابوه همز نک فحمله غلبه تر کز کور و مک

اتش فیه
بیان

طینق

سوخته
یا اتمش

کاسی
کونک او
هند با

سینه
یوزید نک فحی
شور او زل

و یوزید
کونک

شده
منقار

معناسنه انكرد فتح همزه و سکون فون و كاف مجمينك ضمی و زاج مجمينك
 فتيله قصی دید کوی صاقن کبی بر نسنه در طیاره اولور علاج
 ایچونه استمال ایدر لر و بصر بالنه و حی ویر لر بحیر نفونك فتی و خاه
 مچنه نك سکونی و بعد جیمك کسر یله او عرجه صید معناسنه
 او جیمه بحیر و او ویر لر و سب و بول معناسنه و حی کلور دد دال
 مرمله نك فتی و قانینك سکون یله یو حی جانور اطلاق اولور و حی
 اولینه دال اطلاق اولور و تقطیع علیک فاعلاتن یو قصی فاعلاتن
انكرد فاعلاتن او در و حی فاعلاتن جیر هی فاعلاتن بیحد فاعلاتن
طر ملادی هست بالی ایچ هست هست یوق آری او در و حی
حست فعل یا صیدر طر ملادی معناسنه کبابیم فاعل و اولان
 لغزه لفظ مذکورک مصدوی حستنك معناسی مذکور اولسی
 مذکور و کدر حست شین مجر نك فتی و سب مرمله ایله فانك
 سکون یله بالی اغی و بالی اولیچ اولنه که شعر ایچو یلرک زلفن اکثر
 اناشیب ایدر لر و بیون بر مقدن اوق ایچق کوش قو یچق یرو و رجه
 و لطیفه و التیش عدد معناسنه حست مرکب کلمه نفی اولان حی
 ایله رابطه اولوب استدن اصلی فی است در ترکیب اولیچ الف
 حذف اولمشدر معناسی یوقدر حست یاظم موجودک نشی یوق
 معناسنه قلمسی یو تحقیق دن عاقلا اولور و ایچون در بلکه یوق فی نك
 معناسی و حی نیست هستنك مقابله در که معناسی و او در و یملر
 بود حی فی الوجوده دلالت ایدر ها ایله رابطه اولان استدن مرکب
 اصلی ها استدر ترکیب اولیچ الف حذف اولمشدر و معلوم اولر که
 لفظ است قچن آخری مفتوح اولی کلمه متصل اولسه خطه الفی
 اشیات واجبدر جوازه است و بنده است کبی لفظه جائز و
 اناجی یا رضاء یا استعمال آخری ساکن اولان کلمه متصل اولسه
 هم لفظدن و هم خطه الفی حذف واجبدر نیست و دادست کبی
 جکی آند کلور نیک حفظ و حی استنك معناسی و در و ی هستنك معناسی

انكرد

قصی صاقن

بحیر
او
صید

حست

حست

آری
او

فاصله لفظ است و هست
فی الاستمال

وادر سردیمکدر مجازا کاه اولور است هست معناسنه و استمال
 اولور نك یو بیدک واقع بیت جهان کجی سراسر لاله زادست
 برهنه پامرو انجا خاوست مراد شاعر یاقی کتمه شول یوق که دکن وادر
 دیمکدر یو خسته یالک ایق کتمه شول یوق که دکنر دیمک کلام نشی
 یوقلق معناسنه و در هستی و ادرلق معناسنه معلوم اولر که هستی
 ایله بود نك معناسی یوق بر نك میثاق و هستی نك معناسی
 و ادرلق بود نك معناسی اولمقدر که دلنه اندک عبارت کون
 ایله تعبیر ایدر وجود لفظی کون لفظنه مراد قدر تحقیق معناسی
 وجوده بغیر ایدر و کله دلیل قاطع بود که است موجود لاحق اولور
 موجودست دینلور هسته لاحق اولن هستست دینر اما بود
 است دیر لر مذکور رابطه لفظنه که مرادف موجود و لاحق اولور
 اگر هستی نك معناسی موجود معناسینه مرادف اولیدی موجود
 لاحق اولان رابطه هسته و لاحق اولور دی نك که بود لاحق اولور
 معناسی بود معناسی وجود اولور و غنذن اوقری قلم حفظ هذا التحقيق
 للتحقیق آری مذموم و کسی و ایله فاد سیده حرف ایجابدر ترکیب
 او در و دیر لر عرجه نعم و بلی معناسنه و حی او در نذن استفر مامدر
 کتور مس یاخو در خبر در کتور و سب معناسنه تقطیع طر ملادی
 فاعلاتن حست بالی فاعلاتن حست فاعلاتن نشی فاعلاتن
ریا و در و فاعلاتن و در هست فاعلاتن سو بسو هر یاکه در یوق
کین هر یوزک انکشتی قاشی نكین سو بسین مرمله نك ختمیه
 طرف ترکیب یاکه معناسنه سو بسو هر یاکه دیمکدر کاف عر بیدک
 فتی و میمک کسر یله می مثله یوق که بر لشر جنک مجملیه بر نلورک
 آدمی بر یوق صقلو لشر یوق کاه و کین که یو سو یوق دیمکدر انکشتی
 همزه نك فتی و یوق نك سکونی و کاف مجمينك ضمی و شین مجر نك
 سکونی و قاننك فتی و لزانک کسر ی و یاه اصلیه ایله یوزک عرجه خاتم
 معناسنه تحقیقی یا یچنده سبب انکشتی معناسنه و در یوزک
 بر مقلوبه کچور و ب انکله ایش د کد کوی نسنه و در که معناسنه و در

فتی

آری

سو بسو

کین
سو

انکشتی

شکین
بوزک قاش
فص

بوزینه
بوزینه
بیان نغمه

ابوحن
بلارک

خلخال

تیر
چل

ساز

آنکه اوق آتار نکین فوله کاف مجینک کسر یله بوزک قاشی عریجه
فص معناسنه **تقطیع** سو سو هر فاعلاتن یاکدر یوق فاعلاتن سو کون
فاعلاتن هر یکان فاعلاتن کشتن یفا فاعلاتن شیندن فاعلاتن پینه
پینق هند وانه قار یور ایکی دو بوزینه میون یاز یوق بینه فارسی
پینق ترکی هند وانه قار یور معناسنه هند وانی مثله بوزینه یاه
مجینک ضمیمه دو بومصر اعلک معناسی اولدر که بوزینه نک معناسی
ایکدر بری میون دید ککری جانور دو ویری یار یور در که بیان نغمه
ترکی یار یور دیلر **تقطیع** پینق فاعلاتن هند وانه فاعلاتن یار
یور فاعلاتن ایکی یوق فاعلاتن ریجی یوق فاعلاتن یار یور یوق
فاعلاتن سو سو ابوجی بلارک کو یوق کو به یوق جیل صفر جوق
سار ابوجی همزه نک فتی و یاه موخه سکونی و واه مزله نک کسری
و فونک سکونی و جیمک فعیله مطلقا بلارک یار ابوجی دیرلر
عریجه خلخال دیرلر کوشور قولق معناسنه کوش ایله اوات فصیل
و ملا بسنه و تعلق اولان واردن مرکبدر کوبه قولغه طاقلمغه
ملا بسنه و تعلق اولدو غیچون کوشور دیشدر و دخی کوشور
یکدانه به دخی دینلور کوشور مثله پس بیتده می هون
وارد دیر یوناه مثناه فوقیه نک کسری و یاه حقیه نک سکونی و نک
ضمی و واک سکونیه جیل دید ککری قوشدر عرب تعریب
ایدوب طروج دیر و حلیم معناسنه دخی کلور سار صفر جوق
قوشی که بوقه ایله بیاض قرشق لجه قوشدر زوز و دیرلر
یا مثل صفر جغه سار سینه دیرلر و دخی سار کله معناسنه دیر یونک
ایله سر پینک فرق سبق اندک و فونک نشاف و فونک شینت
و اضافت معناسنه در و کاه اولور کز یونک و یوق کلدر کنایه اولور
و سر معناسنه دخی کلور الف زاده اولور سونک و سونک سونک
تقطیع و سونک فاعلاتن جنسلازک فاعلاتن کوشور
فاعلاتن کو پینه فاعلاتن جیل صفر جوق فاعلاتن قوش سار فاعلاتن
هم صود یوزک شینا وید ندره هم دخی صرمق یوق وید ندره

شناویدن

شناویدن

تواویدن
صرمق
ترشیخ

بنایه

کاریدن

مستند
اکلور
مخاطره

تاج
ترشیخ
ترشیخ

شناویدن شین مجینک کسری ایله مصدر در هو ده یوزک
عریجه سیاحت معناسنه شناویدن مثله شناویدن
کذلک تو اویدن تاه مثناه فوقیه نک کسری یله مصدر در
صرمق معناسنه عریجه ترشیخ دینلور تر ایدک مثله **تقطیع**
هم مصدر فاعلاتن مکشناوی فاعلاتن دندر فاعلاتن هر
ضر فاعلاتن مقترای فاعلاتن دندر فاعلاتن **هجر**
ینا لیدن اکلد مک دره هم زوقیدن سکلد مک دره
ینا لیدن یاه زاده نک کسری یله نالیدن اکلد مک
معناسنه مصدر در اکلدیه ناله دیولر زوقیدن راه مجینک
کسری یله مصدر در سکلد مک معناسنه و ات کشتنک و
ایت اولومق و یوک بکون معناسنه کلور **تقطیع** همینا
فاعلاتن دنا کلدر فاعلاتن مکدر فاعلاتن همینا فاعلاتن
دسکلد فاعلاتن مکدر فاعلاتن هم صرمق خود کاریدن
ندر هم سکوب ففق کاریدن ندره کاریدن کاف
مجینک کضمیل صرمق معناسنه عریجه تبتم دیرلر
مصدر در مصدری کارور کاریدن کاف مجینک ضمیمه
مصدر در سکونک و ففق معناسنه در ناظم میوم
سکونک ففق کاریدن دسسه اونی اولور دخی **تقطیع** همینا
فاعلاتن خدکاری فاعلاتن دندر فاعلاتن همینا
فاعلاتن مکدر فاعلاتن دندر فاعلاتن مستمند
اکلور دوزک غراق تلخ آبی الکی ترشی عوره قورق
مستند میمک ضمی و سون مزله نک سکونی و قایله میمک
نعتی ایله املو یعنی حاجتلو و شکایتلو و غلو معناسنه
کلور کاه عریجه هنال معناسنه تلخ آبی ترشی قایله
وانک ضمیمه قرشی و زنده و اصل بود و کاه اولور تحقیق
قصه ایدوب رای ساکن قیلور لسا کشتی معناسنه ترشیدن
اکشمک بوند و البسته ساکن تلفظ اولور عور غین

معجمه نك نتمی و واو ك سكوف و راء مرمله نك فتمی و هاء
غير ملفوظه ايله قورق معنائه معيار حالينه ايدرس بولمظ
مشترک در حق قورق نتمی و راء مرمله نك فتمی و هاء
اولدو که بومعنايه زاء معجمه ايله استعمال اولور **تقطيع** مستندك
فاعلاتن كودر و لا فاعلاتن عرافق فاعلاتن **تقطيع** مستندك
فاعلاتن شيندر حق عراف فاعلاتن رقوق فاعلاتن او فاعلاتن
صنور و بار دان **تقطيع** مستندك فاعلاتن و اردان **تقطيع** مستندك
خام معجمه نك فتمی و نونك فتمی و واو له رانك سكوفيله او فاعلاتن
عربجه متاع البیت معناسنه فتمی و نونك فتمی و واو له رانك سكوفيله او فاعلاتن
غامدس و دخی جو كجیلر ك آلتنه و قورق مرمله نك فتمی و هاء
باردان خامدس او متاعندن قبه و نجف اطلاق اولور و دخی اوده
نور یغیق بیر دخی باردان دیرلر و دخی بیتده مرهون و ایدر
واردان متاع بیتدن او قورق مرمله نك فتمی و هاء
دخی كلور **تقطيع** او فاعلاتن فاعلاتن در صنور فاعلاتن باردان
فاعلاتن قبه قورق فاعلاتن او قورق مرمله نك فتمی و هاء
اعلیین در دله اولدی زار زار **تقطيع** مستندك فاعلاتن و اردان
زار زار ايكسندده اولنده زاء عربی و اخرنده راء مرمله ايله
اکلیجی نالان معناسنه كلور ناظم مرهونك ایدر اندوکی معنی
منقولدر بیسی اکلیجی در دله اولدی زار زار ديسه اولی اولور
و دخی زار زار اسم مكاندر و اکثر یا كلمه نك اخرنه لاهق اولور
اسمك كثرینه دلالت ایدر لاله زار و كلزار کی زاری كلری
نال معنائه زاده مثله زاریدنن مصدر و اكلمك معنائه
لاباسم مصدر در یلورمه معنائه در لابه مثله مصدری
لابیدك و لابه كودن در یلورمه عربجه قنصر معنائه در
و دخی لابه لطیفه و مسخره لوق و فسوس معنائه دخی كلور
زار نونك كسری و زاء عربی و اخرنده راء مرمله ايله اراق
واجبه معنائه كلور **تقطيع** اعلیندر فاعلاتن دیلا لوق فاعلاتن

زار زار

خون
واردان
یوکل یغیق
باردان

زار زار نالان اکلیجی

تقطيع

زار زار

زار زار

زار زار فاعلاتن لا بیلور فاعلاتن معارفدر فاعلاتن همنزار
فاعلاتن **تقطيع** مستندك فاعلاتن و اردان
دور او غریب **تقطيع** مستندك فاعلاتن و اردان
ایچوندر ما قبلندکی کاف عجم اول معنای و صفی تا کید ایچوندر
زاده قلمشدر حسته نك معنای حقیقیسی یاوه لشمی صری
خانك فتحید یاره نك معنائه هر صی ویه حسته دیکری
مجازدر دور او غریب و صری و یوری عربجه و جمع معنائه
در دکر دندن مصدر در اعراق و اعراق معناسنه او یجه
مدهمه و کس و اوله اصلنده اسم مفعولدر اصلحش معنائه
مصدری او یجه در اصلح معنائه مستقبلا قند خیا زایه
قلب اولورب اویق او یزنده دینلور و دخی او یجه صارفش
واضحی بنسند و هر بنسند نك چوره سی معنائه ده كلور بین
مثله در دال مرمله نك فتمی و زاء معجمه نك سكوفيله او غری
عربجه سارق معنائه هر کور و کون اغریب دور دافشار دیرلر
دور دین مصدر در او غریق معنائه **تقطيع** مستندك فاعلاتن
علاتن صی و لکدر فاعلاتن در در فاعلاتن اصلن فاعلاتن
و یجه فاعلاتن در در فاعلاتن **تقطيع** مستندك فاعلاتن
کفتی دور دور کد نك دخی سفین در **تقطيع** مستندك فاعلاتن
یوراده تکرار واقع اولشی زیر بحر تسعه سبق اندی ایدک
کفتی مصدر در دیمک تکلم معناسنه سفین دلك معنائه
بوندر دخی تکرار واقع اولشی زیر بحر تسعه سبق اندی ایدک
سبق اندی ایدک **تقطيع** مستندك فاعلاتن و اردان
علاتن قند در فاعلاتن همد لک فاعلاتن مده حیف فاعلاتن
تند در فاعلاتن **تقطيع** مستندك فاعلاتن و اردان
اولدی کن دستایده بو طاع کوده کوه **تقطيع** مستندك فاعلاتن
ضمی و هانك سكوفيله كلمه تعزیر در حق معنائه و یو کسند
نك یوزینه تو کومك معنائه و تف و اف و قارش و بینك

خستکی

دور

آوردن

آوردن

دور

او غری

یافتن

کفتن

زار زار

و بزار اولی معنای ده کلمه مشکوه شین معجزه ای که کاف
 عربینک متعبد هیت و خشیت و بوشق و عجب معنای
 تخفیف اولیوب مشکوه می دیویر اولیوب مشکوه می دیویر
 اولیوب مشکوه می دیویر مصدر در کوه کاف عربینک سری
 و اخرین هاء علامت ایله مشایع در کوه کاف عربینک سری
 طاعنر قومینک اکثری ملاعده ایست فقیه حقیق طاعنر ایست
 بو عبادتک تغیی و تصحیف و ارد و صبحی کرد کوه در
 کاف عربینک ضعی و دالک کسر به اصلی کوه در کرد طاعن
 دیملد علم اولیوب مضایق قیدیم اولیوب **تقطیع** تودیمک فاعلاتن
 شریک مکرری فاعلاتن مشکوه فاعلاتن **تقطیع** تودیمک فاعلاتن
 فاعلاتن کرده کوه فاعلاتن باد بیزن باد بیزن هم بیزن به مزه طعنه
 حوطلو با مزه باد بیزن باد بیزن آیکسک بیزن معنای عجز مفرقه دیویر
 باد بار مثله باد باز کدک به حرف فی مزه میمل فحیه یا خود ضحیه و زاء
 عربینک فحی و هاء علامت ایله طاعنر حشیه و لذت معنای به مزه طعنه
 دیملد با معیت و مصاحبت معنای به مزه طعنه **تقطیع**
 باد بیزن فاعلاتن باد بیزن فاعلاتن باد بیزن فاعلاتن **تقطیع**
 عربی **تقطیع** دبه کون بردی کلندر بلبله حبه فارسیله دانه معنای
 استعمال اولیوب بلکه بر جگر دانه اغرنه استعمال ایست که ایکی ادب
 اغرنه دانه معنای حبه عربیله پس کلام ناظمه حبه عربیله
 لفظ عربینک حکنه تعرض ناظم وظیفه به دکلدر معلوم اولی که زبان
 فارسیله هاء مرهله اولیوب بلکه یا عربینک اولیوب استعمال کند و دالری که
 نصر ایله لسان عربی حله دالری اشرف و افصح اولیوب چون **تقطیع**
 و یا خود عربی دالری نقل ایست و یا خود عوام تحریر ایست و یا
 تلفظ ایست و یا فلیحفظ خوشه هاء معجزه می و اوک سکون و شین
 معجزه فحی و هاء علامت ایله بعد ایکی و عربینک با شین که عربیله
 دیویر و بولندر بکر صوبانک با شین و صلح و انکم صعل و کوه سنبله

سکرده کوه

سکرده کوه

باد بیزن
بلبله

مز طاعن
و حشیه

دبه

سکله
لامه الفارجه بالاحاقه

خوشه

سنبله بری معنای ده کلمه دبه دال مرهله ایله باء موحده نک فحیه
 بردی کوندر اولیوب مره که سفرده صوقا به ایست و کوندر
 یاغ و بال و معویه قایلینه دخی دیویر اصلیه سید لسان عربینک معنای
 اضربه استعمال اولیوب جقی نقم جوحی صیاحه ایست و الدیه القحی
 اللد حق استری بلبله ایکی باء موحده نک ضحیه بر حشیه حیدر که قورنده
 دو ترکیب کلندر دیویر کاف و لامک ترکیبیه و امر کلور بر غنه دخی دیویر
 عربیله فارسیله دخی مستعمل **تقطیع** حیدر فاعلاتن خوشه
 فاعلاتن سنبله فاعلاتن دیکندر فاعلاتن دیکندر فاعلاتن بلبله
 فاعلاتن بولکل اولیوب سیکیزیدن شوره القیه دیویر گوشت
 نیست و سیکیزیدن سین مرهله ایله کاف بحشیه کسریله ترکیب بولکل
 یعنی قلغن معنای و جالغن معنای ده کلمه مستور سین
 مرهله ایله قاء مثناه فوینه نک ضحیه اسم عامه طوار معنای سنبه
 قاء مثله که قسرق سر و سنبه دیویر ترکان طائفه به باقی بقیر ایست
 ناظم محوکن کلامی قول اوزره میند و دخی بیتا مرهون و ارد و نیست
 نیست و دن مقصور در وزن ایچون زیر دال سرفعت اولیوب معنای
 دکلدر کوش معنای به بعض حیوان نیم بد کن صکره کوش طور
تقطیع بلبله فاعلاتن دی سیکیزی فاعلاتن دشتور فاعلاتن
 القندر فاعلاتن کوشدر فاعلاتن نیستور فاعلاتن انجق اولی
 زغنگ اما آروغ اولیوب کاکرمک دخی یا لان دروغ زغنگ زاء عربیه
 عین معجزه نک فحیه انجق علی که اطبا قاتند فوآن دیکله معروف
 و کوز قبه مق عربیه خطه دیویر انجقمه زغنگیدن دیویر آروغ مل
 حزه ایله قصر ایله دخی جائز و داء مرهله نک ضحیه ککرمک عربیه
 جتا دیویر اصل آروغ کردن در کردن حذف اولیوب دخی بیتا
 مرهون و ارد و دروغ دال مرهله ایله راء مرهله نک ضحیه یلان عربیه

دبه

بلبله
کلندر
فحی

انجق
زغنگ

قاتند

آروغ

دروغ
یلان

کتاب معنائه بلا مجله دروغ زن و دروغ کوی در **تقطیع** **اجتر قال**
 فاعلاتن دیر عنکم فاعلاتن ما روغ فاعلاتن **الدکک** فاعلاتن مکذبتا
 فاعلاتن لند روغ فاعلاتن **ایح** بی بی فقیر دق چر دود او به
 جاده خیمه چره **بی** بیا عجینک کسری و یا مشنایه کتیه ایله
 هانک سکونیه ای بی و شرخه معنائه چر دود **جیم** عجینان ختی
 وزاء عربینک سکونیه و دال مرمله ایله واء مرمله نک فنی و هاء علامت
 ایله فقیر دق که معروف در دود دال مرمله نک خیمه که جک قبیله دیر
 که ترکیه اوبه دیر لر بیوک قبیله به دود مان دیر لر خیمه جاده معنائه
 عربید ز فارسیه دخی مستعمل در **چره** **جیم** عجیله واء مرمله نک فنی
 و هاء علامت ایله بودخی جاده دیر لر **تقطیع** **اجیهی** فاعلاتن
هقیر دق فاعلاتن چر دود فاعلاتن دود او به فاعلاتن جاده دخی
 فاعلاتن **چره** فاعلاتن **ایح** درون هامون بری قیرک کناره اولدی
 سو تیر که **دک** چاروب خار درون ایچ معنائه هامون دوزیر
 ترکیه یوزی عرجه محری دیر لر کنار کاف عربینک فخیله ترکیه قیرک
 عرجه طرف معنائه و دخی کنار حالت وصلته قوجق معنائه
 بونکله وصلته کنایه ایدر لر چاروب **جیم** عربیه سیر که عرجه
 کتیه دیر لر چار و شله و دخی چاروب صیفه امر در یز سیر
 دیمکدر و وصف ترکیه در سیر که جانی دیمکدر خار خاء معجمه
 ایله دکن عرجه شوک دیر لر **تقطیع** **اجدر** نهها فاعلاتن
 منیر بقی فاعلاتن رککنار فاعلاتن **السی** فاعلاتن کدخیا
 فاعلاتن رو بخار فاعلاتن **بکد** سته همتا دکل همتا دیکر
 آبگیر اولدی کول و دیا دکنر همتا ها نک فخیله اصلند بکدش

بی

دوده اوبه
دودمان

ایح
درون

دکن
خار

قیرک
کنار

بکدش معنائه دکه برادرم برادرم بکنر سه اول بکنرین ادمه دیر لر صکر
 مطلقا نظیر و شبیه معنائه استعمال اولندی به نظیر به همتا
 دیر لر همتا دبله طوغش یعنی اکثر عرجه قوم دیر لر معنائه
 آبگیر اصلند و وصف ترکیه در صوطو بی معنائه دیمکدر کول
 صوطو توب کند یل صوبه جمع اندکی چون آبگیر دیر لر دریا دکنر عرجه
 بحر دیر لر دریا ص کول دریا جک دیمکدر **تقطیع** **بکد** شرم فاعلاتن
 تا دکلرم فاعلاتن زاد دکنر فاعلاتن **ابکیر** فاعلاتن دیکلور
 فاعلاتن یادکنر فاعلاتن کورخانه دخمه دکنر کیکش فرائی
 هم جقل جاغل شغال و سنگلاخ دخمه دل مرمله نک فنی و خاء
 معجمه نک سکونیه کور معنائه کورخانه دخی فارسیه شوله اوه
 دیر لر که ایچند قبرا و له اصل خانه کور دیر لر علم اولمغه مضاف ایله
 تقدیم اولمشد ترکیه دخی شایعه فرائی فانک فخیله کیکش
 عرجه واسع معنائه کیک لکه فرائی و فرائی دیر لر **شغال**
 شین معجمه نک فخیله ترکیه جقل دید کوری معروف حیوانند سنگلاخ
 سین مرمله نک فنی و نونله کاف عربینک سکونیه طاشلی و
 جاقلی یوه دیر لر چا قلد دخی دیر لر ناظم مرحوم نفس جقل
 معنائه قلدی اما منقول دکلر جقل عبارت ترکیه اوق طشله
 دیر لر جاقل دخی دیر لر و دخی ناظم مرحوم نومصرعه ترتیبه
 و عایت اتمدی نظمدن اوتری **تقطیع** **کور** خانه فاعلاتن
 دخی دکنی فاعلاتن سنگلاخ فاعلاتن **کو** حصا زاخ اولدی
 کشفرائی فاعلاتن **هم** فاعلاتن **شغال** فاعلاتن **جوق**

همتا
به همتا

آبگیر
کول

بلغ

شغال
جقل

زاج
لوضه

ماهی
آبه

امسال
اصیل
ایستان

پاز

بچه اوله

بیلور

جرجی
صیدلک بوی

ماهی پیشیار • بویل امسال اولدی بیلور اولدی پاز زاج زاء عربله
 و اخرتله جیم ایله فارسید لو خصه عورت معنا سنه و عرب بوی
 ایلوب قره بویه مرکبه توید قلمن سنه معنا سنه استعمال ایلد •
 پیشیار باه بچینک کسریله ترکیه ما می یعنی ایه که عورت و و غرد
 بوا امسال اصیل ایم اولوب فارسجه این ترکیه بو معنا سنه اولان
 ام ایلل یل معنا سنه اولاه سالدن مرکبد بویل دیکلد یار
 باه بچیله ترکیه بلدد یعنی کین یل معنا سنه **تقطیع** لو خصه زانا علان
 خلدی ما می فاعلاتن پیشیار فاعلات بویل امسال فاعلاتن
 اولدی بلدد فاعلاتن اولدی پاز فاعلات • هم جریذت
 اولمق اولتله بچه او بچی و جرجی بوشک بیلور • جریذن جیم
 بچینک فنجی و راه ماله مخففه یا خود مشذره نلک کسریله
 مصدر در اولمق عزجه رتغ معنا سنه بچه باه زانله نلک
 کسری و جیمک فنجیله امر حاضر در اولتله دیکلد بوشک
 باه بچیله زاء عربینک کسریله و فین معجه ایله کان عربینک
 سکونیله ترکیه او بچی یعنی بعضا دویه ایچون اود صتن حکیم
 دیکلد بیلور باه بچینک کسری و باه مشناه تحتیه نلک
 سکون و لام ایلل و اوله فنجیله ترکیه جرجی عزجه صیدلانه
 دیور **تقطیع** هم جریذن فاعلاتن اولمقات فاعلاتن
 بچه فاعلات او بچی و جرجی فاعلاتن جیم بوشکو فاعلاتن
 بیلور فاعلات • **کودده** اما سن شیشله

کودده اما سن شیشله **کودده** اما سن شیشله **کودده** اما سن شیشله
 لغتله کودده اولان شیش دورم و یل مو تم معنا سنه ده کور اماه شیشله
 اما سیدن دیور مصدر در ایلل مد معزه و کسریا موده و فتح لام و معاه
 علامت ایللله اولن قرجی که اکثری خلیط طبیعت دفع اند و کتون اولور و کلا
 قاننده ادمه اعضا سنه اولان چمکدر که عجمه جذری دیور و ایت
 دید کلری علتدر و دخی بقیده مرصون و اردر کویله کان عربینک
 فنجی و وادک سکون و با بچیلک کسری و لامه فنجی و معاه علامت
 ایلل کویله در صوا ورزه اولان خبر جی که بفر یغری اولور عربیه
 حباب دیور **تقطیع** کود خانا فاعلاتن ماس شیش فاعلاتن ایلل فاعلات
 تنفر جی فاعلاتن غنیض کدر فاعلاتن کویله فاعلاتن که بچی اولور و در مده
 ایوه به صم کسری و یومق و دوکم کسری که کسکان عربیه و سکون
 طایله بچی عربی غیر معنا سنه و شان الجی دخی معنا سنه کسری
 و سکون طایله اولور و کسری سکون معنا سنه و نه یعنی یوق معنا سنه
 ده کلور بیه باه موحه نلک کسری و طهاند سکونیله ایوه دید کلری
 میوه عزجه طر جی دیور و ایوه و یی حسن معنا سنه ده کلور کسری کان
 عجمه دانله فنجی و وادک سکونیل و طهاند فنجی و انفرنده معاه علامت
 ایلل یومق و یومق و یوالق سنه لره اطلاق اولور معزه اولور
 اود سکون و حقه ماله کلله دخی کسری دیور کسری کان بچیلله راه ماله
 نلک کسری و طهاند سکونیل و دوکم عربیه عقده معنا سنه **تقطیع** که بچیدر
 فاعلاتن ایوه فاعلاتن جیم و فاعلاتن بو سکون و فاعلاتن مکره فاعلات
 صم درخت و شج ایچ اولور یوق می نمند قورلر نه در قورم درخت
 دان ماله کسری و راه ماله نلک فنجی کسری شجر کسری کسری
 چوب دیور و دخی استعاره طریقه کسری شجره دخی اطلاق اولور کسری
 بو بستره و اقدور بیت لاله خد کسری مکر کلر نلک و بو انریش کسری درخت
 صار وین کسری در لرباز اولورده خوشی استعاره واقع اولمش دیکدر
 که کلر نلک و بو بولوب تازه و ترا اولمش در لاله خد بچوب مقارن اولمش
 و چوب جفر قور غازیله دنا یه استعدادن بولوب درخت مرتبه سنه

اماسیدن

کویله
حباب

کسری

کسری
کسری
کسری
کسری

کسری

درخت
چوب

کالم
ارکوش

بالا
بوم

ب
آله

صوبه
عبان

زنبور
نکره

شوخ
کینه

دوشیزگی و پیرایه کالم کاف عریضه عورت یعنی آری اولوب براره دخی
 و این عورت مشهور اولان اولدور که اره وارش عورته اطلاق اولنور
 دخی بسته مرهون و اردور بلم باء عم بیل فقیه فلاحی فالت فقیه ایکس
 دخی صیفا معنیه که انکه فاش اترلر **تقطیع** شمر قزو فی علائق شمر
 کالم فاعلاق ارکون فاعلاق عورتل فاعلاق خفلاخ فاعلاق درصیان
 فاعلاق یوچه بالا یوچی دلاله درجم اولق **تقطیع** پیداله در بالا یوچه معنیه
 دلاله یوچی عورت یعنی یوزو نکلاک ایلدی عورت **تقطیع** ناه مقناة فوقه
 نک فقیه اولق که بوستانلده ایدر لر قوشی او رکتک دخی او توری و مطلق
 دوزمه عورت و الایه معنیه ده کلور بیه باء بجیک کسریه الایه
 و الایه دالاقره و مقصود و ابرق معنیه ده کلور **تقطیع** یوچه بالا
 فاعلاق یورجیدل فاعلاق لالدر فاعلاق صیاق فاعلاق فاعلاق و سیل
 فاعلاق ایدر فاعلاق صیاق فاعلاق فاعلاق فاعلاق فاعلاق فاعلاق
 در عیان فاعلاق فاعلاق فاعلاق فاعلاق فاعلاق فاعلاق فاعلاق
 ایدی فاعلاق فاعلاق فاعلاق فاعلاق فاعلاق فاعلاق فاعلاق
 که که بل طوقش اولسون و که که الایه ایمنش اولسون و الکی دله معنیه
 ده کلور و دخی بیده مرهون و اردور **تقطیع** ضم ها ایل سویدا و زنده مشهور
 در فقیه کثیر اوزنده جائز در اشکاره و عیان معنیه در **تقطیع** فقیه
 فاعلاق در فاعلاق فاعلاق فاعلاق فاعلاق فاعلاق فاعلاق
 در عیان فاعلاق فاعلاق فاعلاق فاعلاق فاعلاق فاعلاق فاعلاق
 و سی که زرا و عم بیک فقیه دونه سکوت و باء موحده نک فقیه تذکره که
 انکه لجه یا بیزنه کمزور لر زنده مثله ناظم مرحومه کنده دید و کنده مراد
 تذکره دیک ایه تذکره یه کنده اطلاق معروف کلور و اکر معروف اولان کنده
 دیک ایه اکر زرا اطلاق معروف کلور منقول کلور **تقطیع** یه لامله فقیه
 و باء بجیک سکونیل تز که جکر که بجیک مراد دیرلر شوخ شینی معنی نک
 سکوت کینه و سی و کینه سنه یه دیرلر لایه معنیه اوایل شمره
 سبق ایدی که لکمه شوخیدن دیرلر مصدر و سی و اوله سیل مراد نک
 فقیه جکر که معنیه سر بیدار فارسیه دخی مستعمله عبارت ناظمه

فازیکه

۱۲۱

فازیکه دیکر **تقطیع** کنده در زنی فاعلاق بر جکر که فاعلاق در ملخ فاعلاق
 شوخ که در فاعلاق جکر که فاعلاق فاعلاق فاعلاق فاعلاق فاعلاق
 شمر خنده کدک بجیه معنیه کنده در دیدک دینه دال مراد معنی
 فقیه معنیه اکثر یاقون قوی و غده استعمال اولنور کاجی اکا شینه
 او مده دخی استعمال اولنور تب اولنده ناه مقناة فوقه نک فقیه
 عیج حقی معنیه که عند الاطباء ایمنش یوچه بشتر ر حقه راء مراد نک
 فقیه کدک دای کدی و هم صفتلک نروده که که اولیون قلی پوزنده و
 دیوار ده جمله الطاق اولنور بجیه باء موحده نک فقیه و باء بجیک نک
 سکونیل کنده که در زنی سنه ایله مقناة یول یول دیکر لر **تقطیع** و شمر
 فاعلاق شمرخ فاعلاق کدک فاعلاق فاعلاق فاعلاق فاعلاق فاعلاق
 علائق و در دلی فاعلاق کجیک خارش دخی اولدی پیر صایلیق صم
 یازینی اولدی و پیر خارش خا و بجیک ایل کجیک دید کلری مرضی و یوچه
 دیرلر و کجیک معنیه اولان خارندن اسم مصدر در کجیک دیکر لر
 زرا و عریضه فقی و در اء مراد نک کسریه صایلیق و صاولق ایدی خارش و مع
 دینه اطلاق اولنور و بر صاولق و نر زنده چوب دیرلر و پیر فاعلاق
 و معلوله دخی اطلاق ایدر لر و دخی مرهون و اردور دیرلر دال مراد
 ایل باء موحده نک کسریه یازینی عریضه کاتب معنیه مکته دیرستان دینلور
 که یازینی یازینی و یازینی او کجیک پیر در اکر چه او غلان حق لرا و فقیه پیرده
 شایع اولمشدر **تقطیع** کجیک فاعلاق فاعلاق فاعلاق فاعلاق فاعلاق
 فاعلاق صایلیق فاعلاق فاعلاق فاعلاق فاعلاق فاعلاق فاعلاق
 ایچ اولدی فقیه علی صم پاری در اکر زرا دخی ایل کجیک کات
 عریضه فقیه و سکوت راء مراد ایل بر جانود در بر و ایدر بر فوشدر
 هفتستان جزیره لر زنده اولور ارسلان بجیک بجیک و دیرلر
 بقربو پوزی کبی بوینوزی اولور ایمنش فیا بوینوزی او در کتور فیلک
 یایی ار کوزلر لیه اده کور اولور عریضه خمریش دیرلر جوهری صایله
 ایدر الحریش دینه لیه فایب کتایب الکسد و لیه قرن واحد حاییه بیست
 الناس الککران النی و دخی روایت اولنور بر بیوک فوشدر اولنور

شینه
تشی

دینه

قورق

بجیه
تکنت

مطل
انواع طایفه
طایفه الاطباء

خارش
کجیک

دیور
کاتب

کوهانه

مطل
حکایت ککران و جمله الخیل
علی قرنه الی ان یومر

بخش

ازدوف
الح

بید سُرگت

نہ

کیاں
سنگردان

مستفاد

کرمیاد

مفتی

سو کنند
آند
یعنی

ساو حجاج وصون النفس القرن
واکه بریدین به نوت اند

1019.

دیگر دہی

برجوع
کلمه

دور
ایک

[illegible]

مشرقی
مشرقی

مشورہ
۲۰۱۹

ششم

کرم کاغذ

...

سجده

بہارِ حج بول سراغی

اعلى

۶۶
سنی

جبکہ

مذکورہ

ناب

مطالعہ
معانی کتاب

قَابُ

ضیا

حق

۵۱۱
طاق

۱۰۸

بريد

44

ط

انچه بر اخی اولدی دیمسی رکیکه درود قدوس قلعه بسجیدن دیو لر **تقطیع** غلط
 فاعلات کما اولدی فاعلات بیج بیج فاعلت یوزمت فاعلات تکبر غلط فاعلت
 بیج فاعلات مع نوا نوا نفعی کشتی کاکا درویش کوچ کیا نوانونک
 غلط دوغی فاعله یعنی مضیبه و چکر دل و طوطوشی و بابل و نعت و عسکر و
 مجید سازی و کرد و حال که اوچش و دستان و غنا و رونق حاله معنانه کلور
 کاکا یکی کان و بیله کشتی و حضرت اتم و اولو کشتی معنانه درویش کاف عربیک
 کسری ایلایش کوچ معنانه داکم و دردت طبعیت و سپردی معنانه
 کلور **تقطیع** غلط فاعلات منضیل فاعلات دینو فاعلت صوکت فاعلات
 کادر ایشت فاعلات کجیا فاعلت خب کون اشم اول دیکه بلخی غلط رب
 کلور اولدی و صاع اولدی تاب خب خا و بیج نیک فاعله صید ام حاضر در اشم اوله یکدر
 مصدر خب کمدن در اشم اولدی معنانه خلاب خا و بیج نیک کسری بلخی و بحر طای
 معنانه و حیراب و نفس آماره به او میش کمنه معنانه ده کلور رب زا و بیله
 فاعله کلر یعنی اسان قولا ی معنانه و ایکنان معنانه ده کلور تاب معنای حقیقه
 خالص در مجازاً صاع معنانه استعجال اولنور و مانند از و دین و غایتیه بیوک
 دیش معنانه ده کلور مشا فاعله و خنزیر که دیشنه دیو لر **تقطیع** غلط فاعلات
 جملاب فاعلت دیکر ال فاعلات دبو صاع فاعلات الدواب فاعلت از برای تکیه
 دورت در ربع تاب بری تاب آفتاب ما معنای صراع اوله معنانه حفظایله
 کم تاب لفظنک معنانه دورت در بوندن اکثلاً تابک معنانه دورتره حصر
 در امایرنده کلور زیر تابک دخی پنجه معناری وار در که اوچینی بکر که شتر حنده
 سبب اندر صراع تابک معنانه اولکاه درت معنانه بری کوششک و آیه ضیایه در که
 بونده ایکی و جهل کلام وار در بری بود در که تابک معنانه اولان سطح در که بیهوش
 ضیایه اطلاق اولنور ناظم مر حومک کوششک ضیایه معنانه قلمیسه برنده کلور
 دبر دخی یا نیک شرطه بیندن و افح اولمدر که بیایا ماتحق اولمدر مر حومک
 تابکینه تاب ایلیان ایلدی فاعلیان **تقطیع** از بر کیم فاعلات دوزدر ربع فاعلات
 نیتاب فاعلات بری تاب فاعلات آفتاب فاعلات ما معنای فاعلات بری
 قزمق بری طاقت بری زلفه ایله کلوب بو کلمه یعنی تابک معنانه سینک بری
 قزمق اما محل کلام در زیر قزمق تابک معنانه کلور بلکه مصدری اولان تابکینه

ایدر و الفیلان و الصنوبران و ریحان البر و ریحان الفار و القیاسی و نام مرصوم فی
ریحان بتولی است اولور دی و دخی و بیتة نعم من فطیلة و فلیتة و کلدر یک
یله یو بی باء موقده نیک منجیله صومنه ند دینه اطلاق اولور بی ده کی یا نسبت
کبی یک بجی ریاحی انا عندی برنی و فکلدر که انجی و دخی اولور پس مطر
ناهند معنایه بی بجی لفظلنا ترکی فکلدر در دیکدر برنا نظم ترتیب عبارت تعیم
اولم شد **تطبیع** الدا پر فاعلاتی غوی فاعلاتی نمیران فاعلات فکلدر فاعلات
بیکر فاعلاتی کهان فاعلات کوک کبی یچ سپهر اسما سپهر اولدی هم ریحان اولم
اولدی شتریم سپهر سی مطر ایل باء عجیل کسریله کوک و عوچه سما و معنایه آسما
صومنه ایل بورا ده شمعانسه در فاعلات دیر پر فلان مثل معنایه بورا ده سپهر
آسما سپهر مثل ترکیه کوک کبی دیکدر سپهر سی مطر نلا کسری و باء عجیل ریحان
ترکیه فکلدر معنایه پس میتده مرصوم دار در شتریم شیمی معنایه فقی دیا و
مرصومیه میله سکونیه او دخی عینا معنایه اسم مصدری شرمیدن در اولم
نظم مرصوم شرم اولم معنایه قلمی نظم حنا جدر نقل ایل یو نور بلکه عامه اعلی
لفظ او د معنایه اسم نقل اولم در دخی شرم شرمیدن صومنه امر و صومنه ترکی
دخی کلدر شرم سارا او تنان و او دخی که شرم یکی مثل **تطبیع** کا کعب فاعلات
سپهر فاعلاتی سپهر فاعلات اولدی هم دی فاعلاتی حانتی فاعلات
اولدی سپهر فاعلات فام و کوک کبی یچ دزد فام صارو شیمی کلکونه کل کبی ای صوام
ناکو کونه ایکی دخی و عوچه مثل معنایه در یعنی عبارت نام کوکونه فی تفسیر در بله
تحقیق سبب اندی زرد فام صارو شینی معنایه فام بورا ده نلا معنایه در کلدر
کلور اول رنگه اتمه میله اولد و غنه دلالت ایدر کل کونه کوک کبی دیکدر تحقیق سبب
اندی صوام ضم صوام ایدر صومنه بیوک پادشاه معنایه در صومنه ایکی
به اطلاق اولدی **تطبیع** فاکونه فاعلاتی کبیتی فاعلاتی زرد فام فاعلاتی کوک کبی
صوام فاعلاتی کلان شام افغانی مرصوم کوشده کوش اولدی بر صوم بر حد
توق تا و مشاة فوقه نلا فقی و داو کسکونید کاغذ و شرقا طرفندن یو مملکت ایدر کلدر
بنا جهزیه تولا دیور لایحه نسبت ایچوندر مرصوم فقیله در و مطر ایل باء عجیل
سکونید کوشده و ماوی و بر مشهور شهر در که قبله لادیا و حضرت مرصوم کوش
اول شهر منسوب بر اصل معنایه موضوعه بی اول بر در که جمیع زمین دار آبش ایل

[illegible]

فہرست
فارسی

فرہادی
وہ

دَدَهُ وَاِطْلَاقَهُ
عَلَى أَهْلِ التَّصَوُّفِ



فقط

سجده

مكتبة

۱۱۱

کتاب کتب فی معرفت کوفی

برخی
برخی
بعض

کوند
نادان
غافل

مکنه

ده
تند
پوز

پرونده

از آنست اوله شمر نموده کج اطلاق وجه مذکور اوزره مزین اوله بخوبی در برنج باود
عربیک فنی و داء سراطه نکه و جاعه نکه سکونید برز و بجه بعض و کوشک و براد و نصیب
معناست ده کلور برخی شد با بجه برز کذلک **تقطیع** توکنن فاعلاتن ش معانی فاعلاتن
مخدر فاعلاتن کش کفر فاعلاتن **دیسیر** جمع فاعلاتن بر خدر فاعلاتن معنده نادان
دخا فل در کوند جمع دخی تعیین یون فاعلاتن اذند کوند سله و اوکی فنی و نونم دال سله
سکونید نادان و غافل به نوا و دانی فاعلاتن آرزوسته تابع اولان کسه او کوس موزه و نون
دال سله سکون نون و دال صاعش که معنی اولیه و نکه یوکل بر طره در بر جابنه
معناست ده کلور بعض شمرده اند پسرینه اند دشمنش اولان صیحه در زیلان
گاه اوله بر بجه معناست اسم کلور که مطلق عدد مجهولدن عبادت در بعض ارباب
لغت اوچدن او د و اجه عدد مجهولدن جز اولی استک جی اولور و آخر زده ک الف
و د الی الی و شمره جای در الف برینه یا کتور رلو مثلاً ش فید و مهر ویندگی و گاه
اولور است رابطیه طور کتور کتور لونه کم خوابه سنا نکه بوینده و اقور
بیست این کرد معی که نور سید سنده عشوه جان و زهر سید سنده فلفله **تقطیع**
معنده فاعلاتن دانتا فل فاعلاتن در لوند فاعلاتن معی خفیم فاعلاتن بیست فاعلاتن
غنا در فاعلاتن لان اورب سوز چیده یغه مکنه معی یوز اولان خردن اولی و شمره
فلند ادا ت نهی اولان میله فنی و لامه فنی و نونم دال سله سکونید نهی حاضر
لا فلورب سوز چیده دیگر خردن فنی و لامه فنی و نونم دال سله سکونید نهی حاضر
مستعمله ایکی دله اسب تا فرجام یغه او کز نکه توسن ات معناست استعمال
اولور جو حوی صا حده ایدر فرس خردن لا یغاد و ادا استده اجر و نون
انقی تمام فاعلاتن مستفاد اولان مطلق یوز معناست اولسیدر اما منقول
د کدر سنده فاعلاتن فنی و لامه فنی و نونم دال سله سکونید نهی حاضر
معناست کدر یوز معناست اولی منقول کدر **تقطیع** لا فرس فاعلاتن چیم
فاعلاتن یمنند فاعلاتن صحیفه فاعلاتن لک در فل فاعلاتن دیو سنده فاعلاتن
دی و دای ایدی دیسک بدو و کدر دای و خط ایله دیو لور فید و کدر دای و کدر دای
ایله جووی فعل ما فیدر مصدری بدو و کدر در ترکیه استک یو سفره کیدر
تکریمه اصهرلق و سفره کیدر کتی برنده فلان لره اسن قالولک دیک معناست شمر
نونم بای موشده ند فحیل خنک و مهرک و جمله معناست خنک ایدی بهر دای کسه

پسزده

نبرده دیر **تقطیع** دیواعت فاعلاتن دیر سکید فاعلاتن رود کدر فاعلاتن حله و چین
فاعلاتن کتک کدر فاعلاتن لربند فاعلاتن اوینق پیدار عاشق کرم دار صیحه خلیل
فکم استوار پیدار باو عربیکه سری و یو و فنی و نونم دال سله سکونید نهی حاضر
مصدری پیدار شمرده اوینق معناست دار کات بجه فنی و نونم دال سله سکونید نهی حاضر
مدرجه ایله ایله و بزرگ فنی و نونم دال سله سکونید نهی حاضر
سله سکونید و نونم دال سله سکونید نهی حاضر
اوینق فاعلاتن دار عاشق فاعلاتن کرم دار فاعلاتن معنی فاعلاتن معنی
استوار فاعلاتن اجه یوه بنا ای صیحه در اولو لک کربانی سله در معنی ارباب
فنی و نونم سکونید و ججه اولا اجه یول معناست بعض ارباب لغت مطلق یول معناست
نقل مثلثا نیابانی که انگله دیواری طو غری پیر لور دخی براب یول کتک و دیر کتک
و غنیه معناست ده کلور طنجار مثلاً سالار او کوشی و عسک بانی ایکی معنی ده کلور
و دخی نقیب و نائب و شمره معنی ده کلور **تقطیع** اخیلین فاعلاتن نام ایسین فاعلاتن
چار در فاعلاتن اولو کتک فاعلاتن کربش فاعلاتن طار در فاعلاتن یصلو چیلو
کدر او و شمره معنی ده کلور یول لور یول یول یول یول یول یول یول یول یول یول
کات عربیکه سکونید یاه و مصیبت و کور رله فعل و نونم دال سله سکونید نهی حاضر
و ادا ت نهی سکونید سکونید سکونید سکونید سکونید سکونید سکونید سکونید سکونید
و جاعه معنی ده کلور فنی و لامه فنی و نونم دال سله سکونید نهی حاضر
یول کتور جی در عربه حوله معناست یول کتور و کچون یوش ادم بر بار و یول یول یول
مثلاً **تقطیع** یحیی فاعلاتن سکونید فاعلاتن موشی فاعلاتن جهو کتک فاعلاتن سیدر
لور فاعلاتن بر و بار فاعلاتن اخلق موبیدر افانه شمره معنی ده کلور
موبیدر ضم بهم و سکون و داوله اخلق معناست مصدر در و موشی معناست ده
کلور سنده سله سله ایله میله فحیل افانه یحیه و حکایه معناست افانه
لفظی دخی فار سیدر کتک نر کیده دخی مستعمل اولفای ناظم مرحوم سمری بونکله
تعبیر الیدر شمره شیخ معنی ایله باو موحده نکه فنی و نونم دال سله سکونید نهی حاضر
سینه و معنی سنده شمره و قره بوخج و نونم دال سله سکونید نهی حاضر
مقدار بوی اولور و فنی و نونم دال سله سکونید نهی حاضر
صار و لک مایل قره چکی اولور و کدر کتی موشی کتی اولور کتی موشی کتی

دور
استوار
حکم
سالار
اولو لک
باش

موشخوار
جیلان
ده
برو بار
یوش

افسانه
قصه
حکایه

معناست دخی کلور قف قافله بر نوبه قاب در هر ادیتیه در حقه خا و مع ایل مردن
اولان قافله معناست **تقطیع** است خفای فاعلاتن قوشان فاعلاتن در طرف
فاعلاتن قف در بر فاعلاتن بنوعین فاعلاتن و در حق فاعلاتن فاشده والذو
چیی از نلا در فاعلاتن دوا و فاعلاتن حاکم از نلا مد معیه ایل و فقی را و معی مسکون
نون و کان و بای ایل فاعلاتن والذو دیوزده اولان یکلم معناست خیل خا و معی
ضیل صلیح معناست حشید دخی دیوزده طایر ایل و فقی و نون کاف و عید
سکون از نلا معناست **تقطیع** فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن
صفت فاعلاتن از نلا فاعلاتن طندر مع نکال در بختن اولدی معناست
قوت دی شیوه و محبوب شله فاعلاتن با و مو حده ایل فاعلاتن معی و فقی و نون
فتن فاعلاتن معی و فقی ایل قوت معناست در بی بیتره مر صوفی و در دخی
معنی اوص معناست و موج در یا و آب و ایل و فقی و نون فاعلاتن ده کلور شله
شلی و فقی و نون کاف و عید سکون شری و شیوه و محبوب معناست دخی
بر خود کشت دیو که که اوزن شکل اولدی و معی و فقی و نون و فقی و نون
و بر کوکی فاعلاتن معی و فقی و نون کلور **تقطیع** فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن
فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن
دخی و بر کوکی فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن
ضی و دوا و ایل و فقی و نون و با و مو حده نلا و فقی و نون و فقی و نون
مر صوفی و فقی و نون کاف و عید سکون فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن
عید و فقی و نون کاف و عید سکون فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن
غدن یا خود بر آفت سبیل پس بیلده مر صوفی و فقی و نون و فقی و نون
و دال مر صوفی و فقی و نون کاف و عید سکون فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن
درخت و بر ملاء نو کیده دخی استعمال او نور که هر و بر ملاء و غصب معناست
کلور و دوا و فقی و نون کاف و عید سکون فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن
و کلور **تقطیع** دخی فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن
فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن
بنیاد چندان دین او بر کوده قوش بنور اک فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن
ضیل و خردید بکری چکر که او غنچه و قوش بنور اک فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

آزنگ
خنگ
طنک
بغلان
شنگ
جو و کز
هرل و خورده
خرد
تاسه

دوف معناست ده کلور **تقطیع** معی و فقی و نون فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن
فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن
و غلو خیل و فقی و نون کاف و عید سکون فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن
ضیل و فقی و نون کاف و عید سکون فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن
ناک و مر کیدر فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن
لاحق اولور معنی مذکور ای فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن
کی ناول و قوش او فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن
اوتی اول آتین ایل و فقی و نون کاف و عید سکون فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن
و فقی و نون کاف و عید سکون فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن
قور طان و فقی و نون کاف و عید سکون فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن
اول **تقطیع** فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن
مشکیم فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن
اولیه فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن
کلور دخی فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن
معناست ده کلور **تقطیع** فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن
اکت و فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن
دوش و فقی و نون کاف و عید سکون فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن
صی و فقی و نون کاف و عید سکون فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن
و فقی و نون کاف و عید سکون فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن
کس و فقی و نون کاف و عید سکون فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن
تر کس و فقی و نون کاف و عید سکون فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن
صی و فقی و نون کاف و عید سکون فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن
چا و فقی و نون کاف و عید سکون فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن
نول و فقی و نون کاف و عید سکون فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن
تقطیع فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن
و فقی و نون کاف و عید سکون فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن
بیل و فقی و نون کاف و عید سکون فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن
بیل و فقی و نون کاف و عید سکون فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

ناک

ناوگ

نافرجام
ناسزا

کوهید

شاهدی به هر کم ایروسته دعا
ایده محشرده شفاعت مصطفی صلی الله علیه و آله

فاعلات هاشمه بودی منتقد هر که خدای اخلاقه موصوف اوله دولت
کونانی اکامعطرت اوله فاعلات فاعلات فاعلات و وزن بود چون در بحر
اوله بحر لک کن بوکنا بدخقه الملوک تمام و بود علم فاعلده تاکیف و تقصیف
اولن کت فرامزه به امام اولدی بودی افعلاضاف قبتده مسلمه دواصل
استغافه بوایکی بیست جواب صوابدر فکله در فاعلهما بیست قل لمن لم یز المعایم
شیئا و یزى الا و الی القدیما ان ذال القدییم کانا جدیدا و سبقت هذا الجدید قدیما
وقد وقع الفراع من الجمع والتالیف بین ثلث و ستمی و الف من طرة من له القز
و استعادت و المشرق فی اوایل شهر جمادی الاولی سر الله ما احرى و اولی
و شئ الله التفسیر و التالیف و ان یجوز خالصا لوجهه مویبا من کرمه
المزید و صل وسلم علی حفرة الوصل العزیز الوحید و علی سائر الانبیاء و المرسلین
الذاریین الی طریق الوحید و علی تابعهم و اتباع تابعهم من العلماء الکرام اهل
التقید و الاویاء و المعظام و المشایخ النقا ام اباب القزیر و اب احشرنا معهم
حتی نوالهم باجید ثم الکتاب بعون الله الملک الوهاب قد جفت القلم و خلعت

من الالم من ید خلیف الامم

سلیمان بن حسن

من بدرة قسط اللیل من مدرک

سلطان محمد خان

علیه الترحم و الفقران

۱۱۴۹

تاریخ شریع
۱۱۶۳

130

132

الحمد لله الذي ارسل رسولا رحمة للعالمين وعلى اهل الكمل التحية والسلام
وبعد فهذه رسالة قطع كتاب الشاهدي اوردت فيها الاصطلاحات
العرضية بعون الهادي **فاعلم** ان الاجزاء التي تتركب منها الاشعار
والابيات عند الجمهور ثمانية فعول **فاعلم** متفاعل مستفعل مفاعلاتن
مفاعيلن فاعلاتن مفعولات وهذه الاجزاء المذكورة تتركب من سبب
نوعان حفيف وثقيل فالخفيف هو متحركا بعد ساكن نحو قم والثقل هو متحرك
كأن نحو لك والوزن ايضا نوعان مجموع ومفروق فالجمع هو متحركان
بعد ساكن نحو لكم والمفروق هو متحركان بينهما ساكن نحو قال والفاصلة
ايضا نوعان مغري وكبرى فالغري هو ثلث متحركان بعدها ساكن نحو
بلى والكبرى هي اربع متحركان بعدها ساكن نحو بلى فكم ثم اعلم ان مفاعيلن
مفاعيلن مفاعيلن مفاعيلن مفاعيلن من البحر المخرج السالم يسمى مصراع
الاول ومفاعيلن مفاعيلن مفاعيلن مفاعيلن مفاعيلن منه يسمى مصراع الثاني
ومجموعهما معا يسمى بيتا والجزء الاول من المصراع الاول يسمى صدر والآخر
منه يسمى عروض والاول من مصراع الثاني يسمى ابتداء والآخر منه يسمى
ضربا وما عداها يسمى حشو اسم القطع الواقعة في الشاهدي مجموعها
ثمانية وعشرون القطعة الاولى منها اعني بنام حال اولها هي البحر المخرج
المحزوف المجرى اصله مفاعيلن ثمانية مرات بناء على مسلك الفارسي واما
على مسلك العربي فست مرة وهو محذوف لحذف سبب حفيف من الجزء الثاني
لث والسادس محزوف لحذف الخثر من من شطر من هذا عند الفارسي
واما عند العربي فمحذوف فقط الثانية اعني نكرينك اديد رراه هي البحر
المنسرح المطوي المكسوف اصله مستفعلن مفعولات مستفعلن
مفعولات مرتين بناء على مسلك الفارسي واما على مسلك العربي
فاصله مستفعلن مفعولات مستفعلن مفعولات مرتين وهذه
القطعة

صفحہ

حمله

موقوف
مخبرگان بعدہ سالانہ

505

فاصلہ کبریٰ
اربع متحرکات
بعدہ کن
تلفظ

2

الفتحة على مسلك الفارسي مطوية لحذف الرابع الساكن من جميع الاجزاء
ومكسوف لحذف السابع المتحرك وهو التاء في مفعولات فبقي مستغنى
مستغنى مستغنى مستغنى لحذف الفاء ومفعولات مفعلا لحذف الواو
والتاء فلعدم استمالهما نقلتا الى مفتعلين وفاعلن الثالثة اعني
كن برواه هي البحر السريع المطوي المكسوف اصله مستغنى مستغنى
مفعولات مرتين على كلا المسلكين وهو مطوي لحذف الرابع السا
كن من جميع الاجزاء ومكسوف لحذف السابع المتحرك وهو التاء في
مفعولات فلعدم استمالهما نقلتا الى مفتعلين وفاعلن الرابعة اعني
اجوا كشاده اه هي البحر المجتث المحذوف المخبون المقصور اصله
مستغنى فاعلاتن مستغنى فاعلاتن مرتين بناء على مسلك الفارسي
وهو مخبون لحذف الثاني الساكن وهو التسين في مستغنى والالف
في فاعلاتن من جميع الاجزاء ومقصور لحذف السابع الساكن واسكان ما
قبله في العروض والضرب فقط من فاعلاتن فبقي مستغنى مستغنى فلعدم
استماله نقلتا الى مفاعلين واما فاعلاتن الذي في الخيو فبقي فعلاتن بحذف
الالف فقط فترا على حال وفي العروض والضرب فبقي فعلاتن بحذف
التون واسكان التاء فترا ايضا على حال استماله واما اصله عند العربي
فمستغنى فاعلاتن مرتين الخامسة اعني زغن جيلوا اه هي البحر المتقارب
المقصور اصله فعول ثمان مرة على كلا المسلكين مقصور لحذف التون
واسكان اللام في العروض والضرب فبقي فعول بحذف التون وسكون اللام
السادسة اعني درلر سجي ياده اه هي البحر المضارع الاخر المستغنى
المقصور اصله مفاعيلن فاعلاتن مفاعيلن فاعلاتن مرتين عند الفار
سي وهو الاخر بحذف الجيم والتون من الصدس والابتداء فبقي
فاعيلن فلعدم استماله نقل الى مفعول ومكفوف لحذف التون من حشو
الذي فاعلاتن مفاعيلن فبقيتا فاعلاتن مفاعيل فترا على حالهما
ومقصور لحذف التون واسكان ما قبلها من العروض والضرب فبقيتا
فاعلاتن بحذف التون وسكون التاء واما عند العربي فاصله مفاعيلن
فاعلاتن مفاعيلن مرتين السابعة اعني قر مني شك اه هي البحر الرجز

مطلوبی حد فای رابع

مکسوف و حزن سابع
محررانہ

خوبن خدایا که ای کن

قصص الخصال مع الکن
واسکان ما قبله فی الوضو والضر

متن:

المستوفى

مضارح

اخرب طوق اليم والنور من غايلين

نہ

على حاله فكانت هذه القطعة فاعلاتن مفاعلتن فعلاتن مرتين التاسعة
عشر اعني بجائزه هي بحر الرجز المطوي المثنى اصله مستفعلن
ثمان مرآة لما مر غير مرة مطوي لحذف الرابع الساكن في جميع قبلي
مستفعلن بحذف الفاء فلعدم استعمال نقل الى مفتعلن فكانت
هذه القطعة ثمان مرآة العشرون اعني دبذره اه هي بحر المشرح
المطوي المكسوف المحذوع اصله مستفعلن مفعولات اربع مرآة
كما مر مطوي لحذف الرابع الساكن ومكسوف لحذف السابع
المتحرك وهو التاء في مفعولاتن فيبقى مستفعلن ومفعلا فلعدم استعمال
لهما نقل الى مفتعلن وفاعلاتن ونجدوع لاسقاط السنين الخفيفين
من اول مفعولات واسكان التاء من اخره في العروض والضرب
فيقي لات يسكون التاء فلعدم استعمال نقل الى فاع يسكون العين
فيقيت هذه القطعة مفتعلن فاعلاتن مفتعلن فاع الحادية والعشرون
اعني جبه نه فوسى اه هي بحر الهزج المكثوف لحذف ساكن السبب الخفيف
وهو النون من الصدر والابتداء والجزء الثالث والسابع فيبقى مفاعيل
بحركة اللام فلا استعمال تركه على حاله وحذوف لاسقاط سبب خفيف
من العروض والضرب والثاني والسادس فيبقى مفاعي فلعدم استعمال نقل
نقل الى فاعولن فكانت هذه القطعة مفاعيل فاعولن مرتين الثانية
والعشرون اعني شانه اه هي بحر الرجز المطوي المثنى اصله
مستفعلن ثمان مرآة من بيان مطوي لحذف الرابع الساكن وهو
الفاء فيبقى مستفعلن فلعدم استعمال نقل الى مفتعلن هذه في الصدر
والابتداء والجزء الثالث والسابع ومخبون لحذف الثاني الساكن
وهو السين في العروض والضرب والجزء الثاني والسادس فيبقى
مستفعلن فلعدم استعمال نقل الى مفاعلتن فكانت هذه القطعة مفتعلن
مفاعلتن مفتعلن مفاعلتن مرتين الثالثة والعشرون اعني بوترعه اه
هي بحر الرمل المثنون المقصور اصله فاعلاتن ثمان مرآة لما مر مخبون
لحذف الثاني الساكن وهو اللام في غير الصدر والابتداء ومقصور
لحذف ساكن سبب خفيف وهو النون واسكان ما قبلها وهو

التاء

التاء في العروض والضرب فكانت هذه القطعة فاعلاتن مفاعلتن فعلاتن
تن فاعلاتن مفاعلتن مرتين الرابعة والعشرون اعني تلك اه هي بحر
الهزج الاخر المقصور الا قول اصله مفاعيلن ثمان مرآة وهو اخر
لحذف الهم والنون من الصدر والابتداء فنقل الى مفعول ومقبوض
لحذف الخامس الساكن من الجزء الثاني والسادس وازل لحذف الميم
واسكان العين وحذف الباء واللام والنون من العروض والضرب
فيبقى كل منهما فاع بالفاء المفتوحة واللام والعين الساكنة لان
الزال هو الهم والمخزم والهم هو القصر والحذف والحذف هو حذو
الميم من مفاعيلن والقصر هو حذو ساكن سبب خفيف واسكان
ما قبلها والحذف اسقاط سبب خفيف فلاجل الحذف حذو الميم
ولاجل القصر ساكن العين وسقط الباء وللاجل الحذف حذو اللام
والنون فيبقى فاع فكانت مفعول مفاعيلن مفاعيلن فاع مرتين الثامنة
والعشرون اعني قريب اه هي بحر الطويل المثنى السالم اصله فعو
لن مفاعيلن اربع مرآة السادسة والعشرون اعني جاج اغابى اه
هي بحر المقارب المثنى السالم اصله فاعولن ثمان مرآة السابعة
والعشرون اعني هم بريدن اه هي بحر المقتضب المطوي المثنى
اصله مفعولات مستفعلن اربع مرآة مطوي لحذف الرابع الساكن
كن من جميع اجزائه فنقلت الى فاعلاتن مفتعلن اربع مرآة الثامنة
والعشرون اعني جاجه منص اه هي بحر الرمل المقصور المجزوء وبيلك
اصله وعلة مر فيما سبق فتذكر حتى تعلم وكن من الطاء

لبين

مب

معلوم اول که بوجز هر جک وزن اصلی فارسی دورت کت
 مفاعیلین در کاه اول که بوجز حذف اول و ب اوج مفاعیلین قالور
 اوج دخی مصراع ثانیه جمله التوا اول و ب که بوجز مستثنی ایکن
 اخر که بوجز دخی حذف اول و ب مفاعیلین قالور انکه برینه فعلون
 کنور در مفاعیلین فعلون بوجز محذوف در لیر بجر بسیط بوجز بجر
 بسیط مطوی دیر لیر اصلند مستفعلن فاعلن در طی دید کلر
 داخل اول و مفعله مستفعلن اول و مفعله در طی لیر لیر
 اصطلاح عروضه حرف ثانی و دور دخی حرف ساکن واقع
 اول و قد حذف انکه دیر لیر مثلاً مستفعلن دخی دور دخی حرف فاعل
 حذف و نسب مستفعلن قالور کلام عربی مستفعلن لفظ مفقود اول و مفعیل
 مستفعلن لفظ حرکات و سکاناته انکه برینه موافق بولون لفظ و زنده
 انکه برینه بونی کنور و مستفعلن فاعلن دید لیر و مستفعلن لفظه طی
 داخل اول و ب مستفعلن قالور و غنوی او توری مطوی دیر لیر ایکن چون بو
 بجر بسیط مطوی دید لیر بجر سریع بوجز بجر سریع مطوی
 مکشوف دیر لیر اصلند مستفعلن مستفعلن مفعولات ایدی ایکن
 مستفعلن لفظه طی داخل اول و ب مستفعلن مستفعلن قالور مستفعلن
 لفظه طی در صکره کشف عارض اول و مفعیل فاعلن قالور مستفعلن
 طی اصطلاح سبب حقیق حرف ساکن حذف اول و لفظه دیر مثلاً
 مستفعلن دخی فاعلن اسقاط اول و ب مستفعلن قالور کلام عربی
 مستفعلن لفظ الیمعین مستفعلن لفظی اکا و زنده موافق بولون مفعیل
 انکه برینه بونی کنور و مستفعلن دیر لیر و مفعولات لفظه دخی و او
 حذف اول و ب مفعولات قالور و فاعلات لفظه انکه برینه کنور بلوب
 و جملست مطوی دیر لیر و کشف لفظه اجمعه دیر لیر و اصطلاح

مفعولات ندن تا حذف اول و ب مفعولات قالور و فاعلن لفظه انکه
 برینه کنور مکدر اگر بوجز طی داخل اول و قد صکره واقع اول و ب
 یعنی اول و مفعولات ندن و او صکره تا حذف اول و ب مفعولات قالور
 فاعلن لفظه انکه برینه کنور و ب مطوی مکشوف دیر لیر **بجر محذوف**
 بجر محذوف بوجز بجر محذوف دیر لیر مقبوض و مخبون و مقصور
 دخی دیر لیر اصلند مفاعیلین فاعلاتن در قبض داخل اول و مفعیل مفاعیلین
 عیلن دخی حرف یا حذف اول و ب مفاعیلین فاعلن قالور قبض حرف
 خامس ساکنی حذف انکه دیر لیر و مخبون داخل اول و مفعیل فاعلاتن دخی
 ان حذف اول و ب فاعلاتن قالور در مخبون حرف ثانی ساکنی حذف
 و اسقاط انکه دیر لیر و ایکن فاعلاتن قصر و مخبون داخل اول و قد
 صکره فاعلاتن قالور قصر فاعلاتن دخی فاعلاتن اسقاط ایدوب نونک
 ما قبل اولان تایی اسکان انکه دیر لیر فاعلات اول و کلام عربی بوجز
 موجود اول و ب فاعلات لفظ و زنده بوکا موافق اول و مفعیل انکه
 کنور و فاعلات دید لیر و بعد مخبون فاعلات دید لیر بجر محذوف مخبون
 و مقصور اوزره • بجر مقارب بوجز بجر مقارب دیر لیر اصلند دورت
 کوه فعلون در دور دخی فعلون قصر داخل اول و مفعله فعلون اول و مفعله
 قصر لفظه قصر لفظه دیر لیر اصطلاح اخرند واقع اولان سبب
 خفیف حرف ساکنی حذف ایدوب ما قبلند اولان مخبر ک ساکن
 انکه دیر لیر پس فعلون اخرند اولان که سبب خفیف در انکه
 بونی حذف اول و ب لام ساکن ایدوب فعلون اول و قد قصر دخی داخل
 اول و مخبون بوجز بجر مقارب مقصور دیر لیر
 بجر مصارع بوجز بجر مصارع مکشوف مقصور دیر لیر اصلند
 مفاعیلین فاعلاتن مفاعیلین فاعلاتن در لکن اول و مفعیل مفاعیلین
 عیلن داخل اول و مفعله مفعول قالور ضم لام ایدوب خرب لفظه بقیه
 دیر لیر اصطلاح مفاعیلین دخی مفعیل و نون و شکره دیر لیر چون مفاعیلین
 عیلن لفظه انکه اول و مفعیل و اخرند نون ساکت اول و فاعلن قالور
 کلام عربی بوجز بوجز مفعولات اول و ب و مفعول لفظی وزن

عروضه اكا موافق بولخلفان بونی انك برینه قویوب مفعول ویدیل
 پس بو خرب داخل اولغه اخرج دیدیلر اولکی فاعلاتنه وایکجی مفا
 عیلن کن علقی داخل اولوب فاعلات و مفاعیل قالمشدر تانك ولامك
 ضم لر یله کن لغته منف دیر لر اصطلاحه فاعلاتند و مفاعیلند
 و مستفعلند و متفاعلند نون حذف اولوب ماقبلنك حرکتی باقی
 قالمغه دیر لر پس کن داخل اولغه فاعلاتند و مفاعیلند نون حذف
 اولوب فاعلات و مفاعیل قالد و غند و اتوری مکفوف دیر لر ایکجی
 فاعلاتنه قصر داخل اولغه فاعلات قالوب فاعلات لفظی اند
 بدل کتور مثلر پس بو بجرک اجزاسنه خرب وکن و قصر داخل
 اولدو و عیجون بجر مضارثا خرب و مکفوف و مقصور دیشلر بجر
 بو بجره رجز عیجی سالم مشن دیر لر یکی دیکله عیدن احتراز آندی
 زیرا بو بجر رجز استعمال شعراء عیجی سکر کره مستفعلن
 الکی کره مستفعلن درو استعمال شعراء عیجی سکر کره مستفعلن
 در بجر هرج بووزن بجر هرج اخرج مجزوه مضبوض محذوف دیر لر
 اصلنک استعمال عیجی بر مصرع دورت کره مفاعیلن در اولکی مفا
 عیلن خرب علقی داخل اولوب مفعول لاضم لامه قالمشدر ایکجی مفا
 عیلن قبض داخل اولوب یا ساقط اولغه مفاعیلن قالمشدر او جفی
 مفاعیلن حذف داخل اولغه سبب خفف اسقاط اولوب مفاعی قالد
 قد نفکره مفعولن لفظی اند بدل کتور لوب محذوف دیشلر در وید
 بجی مفاعیلن جز داخل اولوب بر او غوردن حذف اولمشدر
 بجر رمل بووزن بجر رمل مقصور مشن دیر لر اصلنک دورت کره
 فاعلاتن در دور بجی فاعلاتن قصر داخل اولوب نون دو شوب
 و تاسکن قلموب فاعلات قالمشدر القصر حذف ساکن السبب
 الخفیو شم اسکان مشرکه بجر هرج مشن بو بجره هرج مشن سالم
 دید کلری بر جزند بر حرفنک علت داخل اولدو و عیجون در زیر
 اصل استعمال اوزره واقع در بجر کامل بووزن بجر کامل فارسی
 مزال دیر لر اصلی هر مصرعده دورت کره متفاعیلن در ولامک

دور بجی متفاعله علت اذال داخل اولغه و ند مجموعن صکر
 الف ساکنی زیاده اولوب متفاعلان اولمشدر که بونکه مزال دیر لر
 بجر وافر بووزن بجر وافر سالم فارسی دیو لر سکر کره مفاعیلن
 دن مرکب در عیجی دید کلری بجر وافر عیجییدن اخترازا بوندر زیر
 بو بجره استعمال عیجی دایما مسددر مشن اولوب
 بجر هرج اخرج بووزن بجر هرج اخرج مکفوف محذوف دیر لر
 اصلنک هر مصرع دورت کره مفاعیلن در اولکی مفاعیلن خرب
 علقی لاحق اولغه مفعول قالمشدر وایکجی و او جفی مفاعیلن کن
 علقی داخل اولغه مفاعیل قالمشدر و دور بجی حذف داخل
 اولغه مفعولن قالمشدر بجر هرج بووزن بجر هرج اخرج دیر لر
 اصلنک هر مصرع دورت کره مفاعیلن در اولکی مفاعیلن و او جفی
 مفاعیلن خرب علقی داخل اولوب مفعول قالمشدر خرب اصطلا
 حده مفاعیلن عیجی دن میم و نون دو شوب فاعیل قالوب مفعول
 لفظی انك برینه کتور که دیر لر بجر رجز بووزن بجر رجز مفعول مرتج
 در لر تر فیل لغته اوزا اتق معنا شند در تر فیل لغش یعنی تر فیل
 علقی داخل اولش جز دیکدر اصطلاحه بجز که انك اخی
 و ند مجموع اول انده ایکی حرف زیاده انک دیر لر مثلا مستفعلن
 دن دیر لر آخرین بر الف زیاده ایدر لر اصلنک مستفعلن در و متنا
 علاتن دیر لر اصلنک متفاعیلن در شول جز که بوعلت اكا داخل
 اوله مرفل در کر بجر کامل مضمر بووزن بجر کامل مضمر محسبون
 مقطوع دیر لر مضمر لغته کز لوب دیر لر لکن اصطلاحه
 اضمار علقی داخل اوله جز در لر اضمار سبب حنیفک جز
 تانیسی واقع اوله اسکان اولوبغه دیر لر مثلا متفاعیلنک تاسی
 ساکن قلموب متفاعیلن اولوب مستفعلن لفظی انك برینه کتور لک
 اضمار دیر لر مقطوع اصطلاحه و ند مجموعنك حرف ساکنی
 حذف اولوب بها قبل ساکن قلنغه دیر لر بوعلت واقع اولان
 جز مقطوع دیر لر مثلا مستفعلنک و متفاعیلنک و متفعلنک

ومفاعيلك نونك حذف ايدوب لا ملوین اسكان انك قطع دیرلر
 واول جزلر مفعول دیرلر بحر مضارع بووزنه بحر مضارع اخری
 دیرلر اصلند استعمال بحره هر مصراعك وزنی مفاعیلن فاعلاتن
 مفاعیلن فاعلاتن در اولكی مفاعیلن وایکینجی مفاعیلن خرب علقی
 داخل اولغه مفعول قالمشدر ضم لام ایلد خرب اصطلاح عروضه
 مفاعیلن دن میم و نون حذف اولغنه درلر چونکه حذفدن
 صکر فاعیلن قالور مفعول لفظی اندا بدل کنورلر محصل کلام
 خرب علقی داخل اولغا جزء مفاعیلن درکه بو علت سبی ایلد اول
 و اخری حذف اولونوب فاعیلن قالور مفعول لفظی انك بیرینه
 بدل قلمشدر بحر حقیق بووزنه بحر حقیق مجزوء مخبوف
 محذوف مذال دیرلر اصلند استعمال بحره هر مصراع فاعلاتن
 مستفعلن فاعلاتن مستفعلن در جزء علقی داخل اولغه ایکنجی
 مستفعلن ساقط اولوب اوج جزء قالمشدر مجزوء برینك یا بر مصرا
 عك اخرندن بر جزء نی حذف انك دیرلر اولكی مستفعلن خبن
 دید کلری زحاف داخل اولغین مفاعیلن اولمشدر وایکینجی فاعلاتن
 خبن داخل اولغه فعلن قالوب واذال علقی داخل اولغین فاعلاتن
 اولمشدر بر جزلر اخری که وند مجزوء اول اول وندك فونندن اول الن
 ساکنه زیاده انك دیرلر بحر مل مجبون بووزنه بحر مل مجبون
 و مقصور دیر اصلند هر مصراع ده دورت که فاعلاتن در جمیع سته
 خبن داخل اولغه الفلری حذف اولونوب فاعلاتن قالمشدر و دور
 دجی سته خبن دن صکر قصر داخل اولوب فاعلان اولوب
 اولمشدر القصر حذف ساکن السبب ثم اسكان متحرکه
 بحر هزج اخری بووزنه هزج اخری مقبوض ایتد دیرلر
 اصلند استعمال بحره هر مصراع دورت که مفاعیلن در اولكی
 خرب علقی داخل اولغه مفعول قالمشدر وایکینجی سته قبض
 داخل اولغه مفاعیلن اولمشدر و اوجینجی سته مفعول برینند داخل
 اولما مشدر و دور دجی سینه بتر علقی داخل اولوب فاع قالمشدر
 بتر

بتر اصطلاح بحر عروضه حذف و قطع و خرم جمع اولغه دیرلر مثلاً
 حذفه لن ساقط اولوب مفاعی اولور صکر قطع یا ساقط اولوب بعین
 ساکن قبضوب مفاعی قالور صکر خرم ایلد میم دجی ساقط اولوب فاع
 قالور بیس مفاعیلن بواج علت داخل اولغه فاع قالدقه اکا بتر دیرلر
 بیس بو بحر هزج اخری مقبوض دیرلر بحر جزء مطوی بو بحر
 زجر مطوی دیرلر بحره هر مصراع دورت که مستفعلن در جمیع سته
 طی داخل اولوب مستفعلن قالمشدر طی اصطلاح مستفعلن دن
 فاع حذف اولغنه دیرلر و مفعول کاندن و اوج حذف اولغنه دیرلر
 بعد الحذف مستفعلن قالور کلام عربده بو صیغه معدوم اولغین
 و لفظ مستفعلن اکا موافق بو لغتین انك بیرینه بونی کنورلر
 مستفعلن دیرلر بیس بو بحر طی داخل اولد و غیبی بحر جز
 مطوی دیرلر بحر منسرح بو بحر منسرح مطوی مجذوع دیرلر
 اصلند مستفعلن مفعولاتن در اولكی وایکینجی مستفعلن طی داخل
 اولغه مستفعلن اولمشدر وایکینجی مفعول کاندن اولكی سینه طی داخل
 اولغه فاعلاتن قالمشدر وایکینجی سینه جذع علقی داخل اولوب فاع
 قالمشدر بووزنه بحر منسرح مطوی مجذوع درلر مجذوع شول
 جزء دیرلر که اکا جزء علقی داخل اولمش اول جزء لغتک برون
 کسمه دیرلر اصطلاح مستفعلن مفعولات لفظیه وفق داخل اولوب
 مفعولات قلند قدن صکر مفعول لفظی حذف اولونوب لانت
 لفظی قالدقه فاع لفظی بیرینه کنور مک دیرلر بیس فاع لفظی
 بیرینه کنورلر مجذوع درلر بحر هزج مقبوض بووزنه بحر هزج
 مقبوض محذوف درلر اصلند استعمال بحره هر مصراع دورت
 که مفاعیلن در اولكی سینه اوجینجی سینه کف علقی داخل اولغه
 مفاعیلن قلمشدر کن مفاعیلند فونك اسقاطند دیرلر وایکینجی
 سینه و دور دجی سینه حذف داخل اولغه مفعولن قالمشدر
 مفاعیلن دن لن حذف اولونوب مفاعی قالوب مفعولن لفظی
 بیرینه کنور مک دیرلر بیس بو بحر کف و حذف داخل اولغه

بجره هج مکفوف در لور و محذوف در لور بجره جز بوزنه بحر و جرح
مطلوبی بخون دیر را اصلیده استعمال عجده هر مصرع دورت که
مستفعلن در اولکی به و او جیحی به طلی داخل اولوب مفتعلن
قالشدر و ایکنجی به و دور دجی به خبن داخل اولفله مفتعلن
اولشدر طلی اصله احد مستفعلن ده و مفعولاته فا
و و او حذف اولنغه دیر لر چونکه حذف اولن اولکی مستعلن
و ثانیس مفعولات قالور اولکی به بدل مفتعلن و ثانیس بدل
فاعلات کتور لر و خبن مستفعلن ده سینی حذف اتمکه دیر لر
چونکه حذف اولن مفتعلن قالور مفتعلن لفظی انک بیرینه
کتور لر بحر طویل بوزنه بحر طویل دیر را اصلیده عجده
و عربی فعلن مفتعلن فعلن مفتعلن در نه کم بوقطعه نک
وزنی او یله در شعره عربی مخصوص اولن بحر لردن در
و عجده استعمالی قتی آزد در اما عربی زبان مستعملدر آزد
حقیق و محال غلادن جوق نند ادخال اولونور بوقطعه
نک و زنی اصله اوزره سالم واقع اولوب تغییرات
عروضیدن هیچ بر وجهله علل طاری اولما مشدر اندن
او تودی بو نظم نوعا ثقلدن خالی دکلدر اگر وزنی بیرنده
زیرا بو بحر ترکیه و فارسیده استعماله مانوس دکلدر اول
سبیده ثقل کور بنور اما عربی اولنج کمال مرتبه سلبی
و لطیف اولور بحر متقارب بوزنه بحر متقارب دیر لر
عربی و عجده مستعملدر اصله دورت که فعلن در نه
کم بوقطعه نک و زنی ایلد در بو ابکی طائفه نک بله لسا
نند زیاده استعمال اولونور اراضیق و غلادن بجه تغییرات
الحاق ایدوب نصرف ایدر لر لکن بوقطعه نک و زن
اصل اوزره استعمال اولور تغییرات شعریه ده هیچ برخلل
طاری و عارض اولما مشدر بحر مقنصب بوزنه بحر مقنصب
مکفوف مطلوب دیر را استعمال عجده فاعلاتن مستفعلن
فاعلاتن

فاعلاتن مستفعلن در اولکی سنه کن علی داخل اولفله فا
علات اولشدر ضم طایله طلی بوجزده انک دور دجی
حرف ساکن اول حذف اولنغه دیر لر مثلا مستفعلن ده لفظی
وضع اتمکه دیر لر بس بوزنه کن و طلی داخل اولفله بحر مقنصب
مکفوف مطلوب دیر لر بحر مله محذوف بوزنه بحر مل
محذوف مذال دیر لر اصلیده استعمال عجده هر مصرع دورت
کن فاعلاتن در کاه اولور که هر مصرعده بحر جزئی حذف
اولور بیت الی جزیه اولور اول وقت و مل مدس دیر لر
کاه اولور مدس ایکن هر مصرعده بحر که جزیه دن سبب
حقیق که تن در حذف اولونوب فاعلا قالور فاعلی لفظی
اندن بدل کتور لر فاعلاتن فاعلاتن فاعلی اولور بوزنه
و مل مدس محذوف دیر لر کاه اولور بوزنه ایکن
فاعلی لک لاملری ایلد فعلن ارا سنه بر الف ساکن
ادخال ایدر لر فاعلاتن اولور اول وقت بوقطعه لفظی
مذال دیو ملقب ایدر لر اذالده داخل اولدو و عجده
مذکور الفک زیاده اولننه اذالده دیر لر بس بوزنه
حذف و ازاله داخل اولدو و عجده بحر مل مدس
محذوف مذال دیر لر فافهم فاته لازم لک فیه کشر
الموازل تحت الرسال
بعون الله المعین

300ymc
Kism: H. Kışın
Yeni
Eskiha 1454